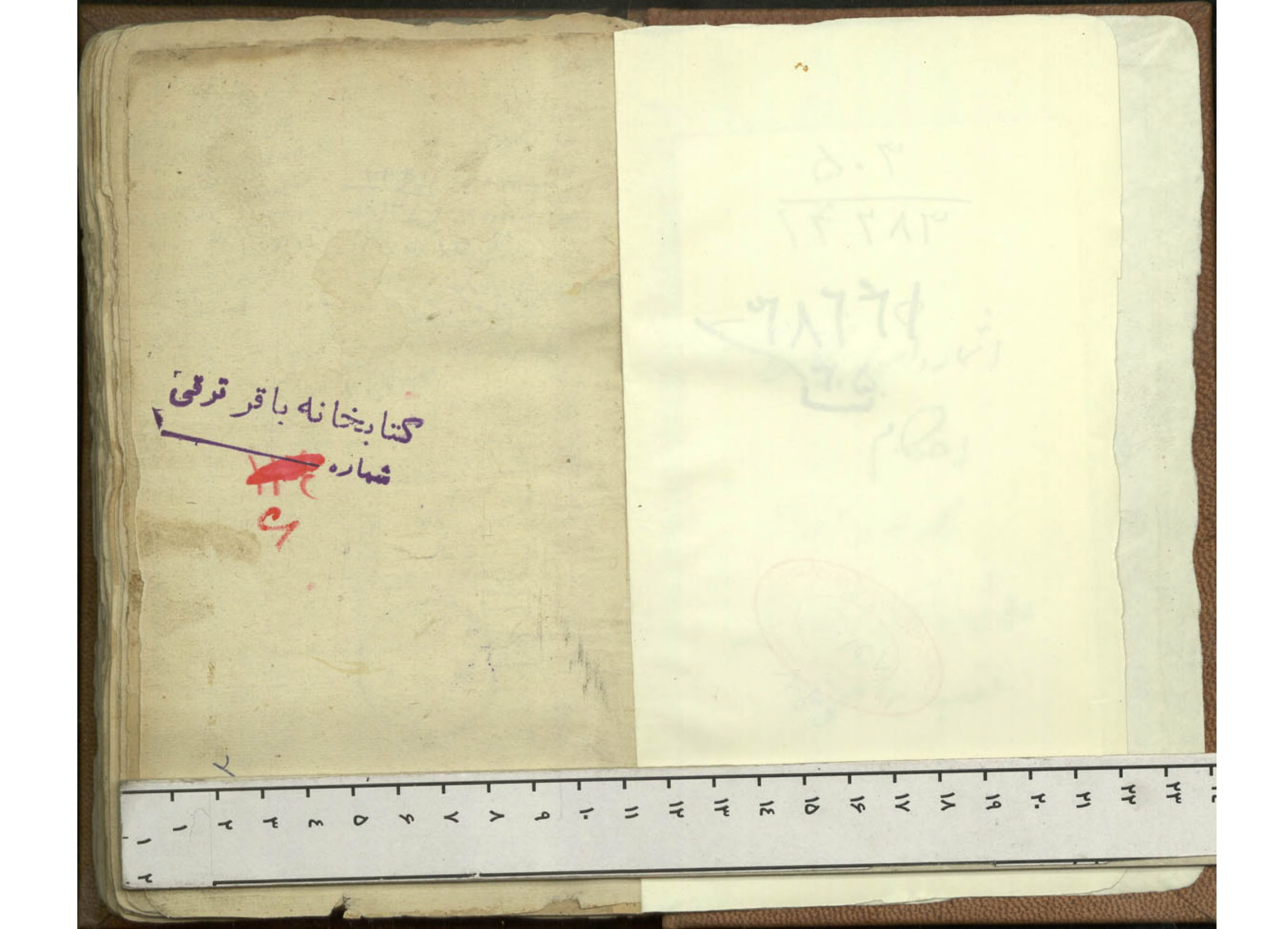




اشعار و اشجار و مختصر در معرفت
احکام

مجموعه در ۳ رساله

علیشاه بخاری محمد بن محمد
ملقب به اختیار



کتابخانه باقر ترقی
شماره

٩٩٤

الثمرة ذات الشجرة (الثمرة والاشجار)

عكشية حزاوش المشهور به عبد[illegible]

[illegible]

هالج ح ت ... [illegible]
[illegible] وسهم السعادة ... [illegible]
... درجه طالع ۱۲

[illegible]

[illegible]

... حكما بعضی معتقد و بطلميوس در كتاب ثمره ... [illegible]

... موضع القمر في المواليد هو الجزو الطالع من الفلك
وقت سقوط النطفة وموضع القمر وقت سقوط
النطفة هو الطالع عند الولادة والله اعلم
مراجعه [illegible]

اگر کسی سوال کند که بچه حیثیت میان اقسام
وانواع واصناف جواب گویم که ایشان
ومانند که متمیز میشوند بذاتی وبعرضی [illegible]
فقط یا بعرضی فقط الخ متمیز میشوند بذاتی وبعرض
اورا اقسام میگویند مثلا ... [illegible]
الخ متمیز میشوند بذاتی فقط اورا انواع
میگویند مثل [illegible] ... [illegible]
وجزء الخ متمیز میشود بعرض فقط
اورا اصناف میگویند
۱۲

انماط اشجار

حمد و ثنا آفریدگاری را که افلاک دوایر و نجوم سوایر بیافرید و شکر و سپاس واجب الوجودی را که عناصر و ارکان وجود آورد و از اثر علویات و تاثیر سفلیات مزاجها ساخت و مزاجی که باعتدال نزدیکتر بود آدمی را داد و بشرف عقل و نطق مشرف و مکرم گردانید تا بحقایق علوم راه برد و بدقایق اشیا رسید و درود و تحیات بر سید انبیا محمد مصطفی و اولاد و اشیاع و اتباع او باد و سلم تسلیما کثیرا

اما بعد چنین گوید کی بندهٔ این سواد علیشاه بن [illegible] الخوارزمی المشهور بعلاء البخاری حرسه الله عن النوایب الزمان که چون انعام و ایادی و اکرام خداوند خواجه صاحب معظم دستور ممالک العرب و العجم افتخار ایران ملاذ اهل الایمان ملجاء العلماء و الفضلا معزی الغربا و الضعفا شمس الدنیا و الدین زین الاسلام و المسلمین عمدة الملوک و السلاطین محمد بن صدر السعید بدر الدین مبارکشاه اطال الله فی الدارین بقاءه و ادام فی الرفعة علاءه در حق این فقیر غریب بسیار شد و مخدوم زادکان که گوهران کان و اختران آسمان اند بدر الدین مبارکشاه و سیف الدین احمد شاه اطال الله بقاءهما اشارت شده بود بتحصیل این علم شریف دقیق چون از حساب هندی

و حل هندی و حل زیج ایلخانی فارغ گشتند مجمل اصول این احکام که بحکم حکیم کوشیار منسوبست در بحث آوردند و چند نوبت فرو خواندند و اتفاق کردند که مجموعهٔ باشد از احکام مشروح و مفصل از هر چیزی آنچه ضروری باشد و ع[illegible] وی موافق باشد و چون آنچه درخواست کردیم باتمام رسید و مقبول خاطر [illegible] را بر رد نشاید کرد اگرچه ملالت خاطر بغایت رسیده بود و ریخ مزاج بنهایت پیوسته و ضعف و پیری قوی گشته اما شفقت پدر فرزندی و مهر ریخ برد و تربیت صبح و شام و موافقت شهور و ایام بنده با حسن ادب و لطف زبان ایشان جمع شد و نگذاشت که این درخواست بر زمین افتد التماس را اجابت کرده شد و شرفت روزگار خود شمرده آمد و حقوق خدمت و عزت داشت ایشان از بدین استقبال نموده آمد و این مختصر تالیف داده شد انه ولی الاجابة

فصل هیچ شک نیست که هستی هم موجودات از واجب الوجود است لذاته و وجود هر چیزی را سببی آفریده است که آن سبب چون موجود کرد دان بیرظاهر کرد و نه فلک هست کرده و چندین هزار کوکب در میان افلاک نشانده و از آن جمله هفت کوکب را بر هفت سیر داده و باقی را بر هشتم ثابت گردانیده و چهار عنصر مختلف بدید آورده زیر فلک قمر و اجرام علوی را مرتبه آبا نهاده و اجسام سفلی را بمنزلت امهات نشانده و موالید ثلثه را در وجود آورده از میان ایشان چون فرزندی که از میان مذکر و مونث بزاید و حکمت ازلی او آدمی زاد را از این موجودات برگشیده و مکرم گردانید و بسعادتهای آسمانی و قوتهای نفسانی فضیلت داده

بر جمیع موجودات وحرکات وامزجه کواکب را علت وسبب ساخته
تا درین عالم بهر طرفة العینی چندین هزار کون وفساد بدید آید که هیچ بیکدیگر نماند
پس پادشاه بحق اوست وافلاک وانجم نصب کردکان ومدبران
عزت او وکارکران بقدرت وعلم واراده او تعالی وتقدس پس
در ادمی زاد بیش ازان اثر کند که در دیگر حیوانات وباز در شخ
تر بود که فیض فضل الهی در حق وی غالب تر بود واز جهت که احکام نجومی
بر شریفان راست وظاهر تر بود **فصل شرایط صاحب احکام** کوزیر باشد — غالبا درست تر و...
صاحب احکام را از معلوم کردن صفات ومزاج بروج وکواکب وتفریق کردن
میان قوتها وضعفها در صورت طالع وحالات دلایل وامثال این واز علم
طبیعی باخبر بودن که احکام نتیجه این بوده است وکثرت تجربه وقوت الهی
باید که باشد وبطلیموس میکوید که احکام غلبهٔ ظن است وغلبه ظن میان
کمان ویقین باشد پس اگر کمان از میان برخیزد یقین حقیقت علم باشد نه غلبه ظن
وشک نیست که منجم میان رگ زده وزخم خورده دشوار فرق تواند کرد بلکه نتواند
ومیان مرده وخفته همچنین واکر کسی کوید که میتوان کرد انکس از حقیقت این صنعت
خبر ندارد پس ثابت بود که احکام غلبه ظن است وغلبه ظن شامل صدق وکذب بود
پس نشاید بر چیزی حکم قطعی کردن چو متعذر است که دانستن حقیقت کلیات
احکام ممکن نیست وجزئیات را نهایت نباشد چون این مقدمه معلوم
کشت وقتی که منجم طالع مولودی حکم خواهد کرد باید که نسب واقلیم

وبلاد مولود واحوال دین ودولت را اعتبار کند وصفات پادشاه — و ثت
هم چنین **اما** اگر حکم در امور عالم کند احوال پادشاه واقلیم وناحیت وشهر وهوا و
تحویل قران اصغر را دلیل او را نگاه دارد که خاصیت زمین هند ومزاج بکلی مخالف — مردم او م
وعرض روم ومزاج مردم اوست وحکم هفت اقلیم ونواحی وبلاد عالم همین است
خانه ها ... بنا وفراخی وتنکی وخیر وشر وماننداین وچون اثر اجرام علوی باجسام
سفلی رسد هر جنس وهر شخص بقدر استعداد خود قبول کند ومتاثر شود
بدان اثر اما اگر مانعی نباشد چنانکه افتاب بر همه کوهها براید وبتابد اما در کوه
بدخشان لعل شود ودر دیگر کوهها نوره وگچ وحکم نباتی وشخص همین است پس — پرعدد ده
واجب کند چنانکه گفته شده است که اثر کواکب انجا ظاهر تر بود که استعداد
وی قوی تر وغالب تر باشد **اما** اهل مولود را ازان سبب نگاه دارند که
بچه پادشاه هر چند بد طالع بود سعادت او بیش از بچه پاسبان باشد وزمین
اقالیم وبلاد را ازان اعتبار کند که دلیل سرما در شهرهای گرم سرمای ان اثر نکند
که در شهرهای سرد سیر وصورت بچگان خطایی همان نباشد که رنگ وصورت — و رنگ
مردم هند وروم واحوال پادشاه را ازان نگاه دارند که رعیت بر دین وروش
پادشاه وقت باشد پس بباید دانست که تفاوت میان احکام سالی
وطالع سال عالم ومولود انست که ان بعموم خلایق واحوال عالم باز کردد و
این بیک شخص معین بود پس واجب ان بود که بر صاحب احکام که هر حکم
خواهد کردن اول دلیل ان طلب دارد چنانکه کیفیت ان گفته شود

انشاء الله تعالی والبته بریک دلیل حکم نکنند تا دو سه و یا بیشتر نباشد هر یک چیزرا
تراج ندهد و انچه از سر علم و اعتقاد کوید و فکر کند و دیانت نکاه دارد و املا نتیجه کوید
اورد و لطافت ظاهر و فراغت خاطر و صفای ذهن و پاکی سیرت دا بان یاد
و شفقت و راستی و رحمت پیش کیرد و جانب حق را مقدم شمرد تا باید
او صواب د بخت در خود وقت و لایق شخص و مناسب زمان و مکان افتد
و دشمنی شخص را که حکم طالع او کند از میان بردارد تا اغلب احکام او راست
اما اگر شخصی را سهم الغیب بر درجه طالع افتد یا مشتری با سهم الغیب افتد یا ناظر
بود خاصه از خانهای علم یا از وتدی با صاحب بیت سیوم یا نهم با او بود یا ناظر بود
با عطارد و در هفتم بود از طالع او یا سعدی انجا باشد خاصه که عطارد در بیت
سیوم باشد یا نهم و بدان سعد ناظر بود احکام ان شخص بیشتر راست اید اگر
چه درین علم کم بضاعت بود اما ان نادر بود چون این شرایط معلوم کشت بدانید
که این فقیر بنای این کتاب بر پنج اشجار نهاده و از اشعاب و اثمار نهاده
شجره اول در صفات و منسوبات بروج **شجره دوم** در احکام قرانات و وکواکب
دیگر اتصالات **شجره سیوم** در احکام عالم و احوال آن **شجره چهارم** در احکام
موالید **شجره پنجم** در اعمال تیسیرات و ادوار و اشجار و اثمار نام
کردیم که این اثمار از اشجار بستان روحانی و عالم الهام ربانی رسیده است
بسبب عنایت ازلی و تربیت استادان مشفق و مربیان کریم پس این فقیر نیز
بذل کردم و هیچ یاد خود را از راه فقر و شکستگی نه از روی پندار و هستی بر خدام

زادگان و دوستان تا بعد از این در رویش یادگاری باشد و از الله تعالی توفیق
خواستم با تمام این کتاب والله ولی التوفیق **شجره اول** در صفات و منسوبات
بروج و کواکب و انواع اقسام و ارباع عالم از اقالیم سبعه بین هفت کوکب و بروج
و عرض کیفیت هر یک و اتفاق افتادن حالات دلهای طالع در هر وقت هفت
خانه **شعبه اول** در صفات و منسوبات بروج چهارده ثمره **شعبه دوم** در طول
و عرض و ارباع عالم و اوتاد طالع و منسوب بروج و کواکب شش ثمره **شعبه سوم**
در صفات و منسوبات کواکب و راس و ذنب نه ثمره **شعبه چهارم** در اقسام بروج
و کواکب هشت ثمره **شعبه پنجم** در نظرهای کواکب چهار ثمره **شعبه ششم** در مقادیر
شهادتها و قوتها و ضعفهای کواکب هفت ثمره **شعبه هفتم** در احوال دلایل با انواع
مختلف نوزده ثمره **شعبه اول** در صفات و منسوبات بروج چهارده ثمره
ثمره اول در صفات و منسوبات حمل **برج حمل** خانه مریخ است و شرف آفتاب
و وبال زهره و هبوط زحل و بمزاج کرم و خشک و بر طبع آتش و بهاریست
و مذکر و روزی و منقلب و شمالی و برنگ سرخ و سفید و خوب صورت
و جعد موی و شکون و سبک روح و ناپارسا و نکاح دوست و تیز شهوت
و میانه فرزند از مردم دلیلست بر ملوک و امرا و لشکریان و سپاه زنان و ارباب
سلاح و عزابان و صرافان و اگر منحوس بود دلیل کند بر دزدان و لوطیان
و عیاران و فتنه انگیزان و قصابان و سلاخان و سلاح سازان و
سرهنگان و از جواهر دلیلست بر مس و آهن و گوشوار و تاج و بر بند

واز جایها بر اتش خانها و کوشکها و جایهای عالی و مقام سکران و اهنکران و مطبخها
و افل کوسفندان و سلاخ خانها و از خویها دلیلست بر فراخ رویی و معاشرت
و تحرک و تازه رویی و کستاخی و دلیری و تیز خشمی و کینه داری و حاضر جوا[بی]
و میانه آوازی و از دواب دلیلست بر کوسفندان و بر نخچیر و بز و انچه [illegible]
باشد و شاخ دارد و از نباتها دلیل است بر فلفل و دارچینی و ز[illegible]
و کبابه و مانندان و از شهرها دلیل است بر بابل و فارس و اذربایجان [illegible]
و طبرستان و از اعضا دلیل است بر سر و روی و کوشتهای اندام و از بیماریها
بر درد چشم و درد سر و سرخ باد و کری و کوری و کنکی و کلف رویی و برص بهق است و نیم
او از ثمره دوم در صفات و منسوبات ثور برج ثور خانه زهره است و شرف
ماه و وبال مریخ و مزاج سرد و خشک است بر طبع خاک و بهاریست و مونث
و شبی و شمالی و ثابت برنک سفیدی روشن و نکاح دوست و تیز شهوت
و کم فرزند بزرک شکم [illegible] و ملکزادکان و وکیلان و عاملان و انبارداران — از مردم دلیلست بر مردم
و خاتونان عفیفه و مطربان و خدمتکاران اهل طرب و مردم احمق و از — و چون بد حال بود دلیل بود بر بیماران مطربان
نباتها بر انچه شیرین بود و مغز میوها و سبزیها و انچه نو رسد و از جایها بر راهها
و بستانها و تره زارها و هر جا که در وی دواب چارند و بکوه نزدیک باشد
و کنجها و از شهرها دلیل است بر دمشق و بصره و همدان و سواد عراق عرب و — و انبارها
اسکندریه و فرغانه و هراة و از خویها دلیلست بر حمق و کاهلی و مکر و تقنه
و غمز و غفلت و نامضبوطی و از دواب دلیلست بر کاو و میش و نخچیران — کاو و [illegible]

کوهی

کوهی دلیل است بر کبوتر و فاخته و بلبل و از جواهر بر طوق و حمایل و کردن بند و از اعضا — واز رغان
بر کردن و سر و حلقوم و دوشها و از بیماریها بر درد کلو و انچه بر اطراف کردن حادث شود و
بهق است و میانه او از ثمره سوم در صفات و منسوبات جوزا برج
[illegible] عطارد است و شرف راس و وبال مشتری و هبوط ذنب و حضیض
[illegible] هره و بمزاج کرم و تر است بر طبع باد بهاریست و مذکر و روزی و — آفتاب و [illegible]
[illegible] دو جسدین و مغربی و برنک سفیدی که بزردی زند و خوب صورت
است و میانه نکاح و میانه فرزند و در پارسایی متوسط و از مردم دلیلست
بر اهل دیوان و فضلا و حکما و خطاطان و نقاشان و دبیران و تجار و عمال
و متصرفان و شعرا و ندیما و اهل دیوان و چون بد حال بود دلیلست بر — و شرفا
طراران و کیسه بران و شاعران هجا [illegible] کسانی که در کارها تعطیل کنند
و از نباتها بر درختان عالی میوه دار و درخت جوز و بادام و از میوها انچه
مغز دارد و انچه اندرون او را بخورند و انواع داروها و از جایها دلیلست
بر کوهها و غارها و منظرها و بادکیرها و خانهای بازیکران و دیوانخانها
و مکتبها و مواضع طیور و از شهرها بر مصر و [illegible] و کیلان و موغان و امثال — و سفله
و کرمان و از خویها بر جوانمردی و کفتن حکایات و روایات و بزرک جستن — و حکمت
و تیز خاطری و امیختن با مردم و از حیوانات دلیلست بر جانوران تیز پر و مرغ
خانکی و قمری و انچه با مردم انس دارد و از اعضا بر بازوها و دستها و انکشتان
و از بیماریها علتهای روی و دستها و زحمت از بادهای زشت بر دست و

دوی وبرج انسی است وبلند واز **ثمرهٔ چهارم** در صفات ومنسوبات
سرطان **برج سرطان** خانه قمر است وشرف مشتری وهبوط مریخ ووبال زحل ومزاج
سرد وتر بر طبع آب وتابستانی ومونث وشبی ومنقلب وکانی وشمالی ...
زهره وبسیار فرزند ونکاح دوست ونا پارسا واز مردم دلیلست بر ...
ونانبان و... وکشتی بانان وملاحان وغواصان وشراب...
بدحال بود دلیل کند بر گرمابه تابان وسقایان ونقاع کاران ...
دلیلست بر دریاها وآبگیرها ورودها وحوضها وآبخانها وساحلها
وسقایها واز شهرها دلیل است بر ارمنیه صغری وبحرین ومشرق
خراسان ومرو وبلخ واز نباتها بر آنچه از میان آب بر آید چون قصب
ومانند آن واز جواهر بر مروارید ومرجان ومهرهای مینا واز خویها
دلیلست بر بی ثباتی ودیانت وکم همتی واز اعضا بر سینه وپستان وشش
ورود واز بیماریها دلیلست بر کلف روی وریختن موی وسستی اعضا   دبرص
ودرد پیوند واز حیوانات بر آنچه در آب بود چون خرچنگ وماهی
ریزه وخزندگان زمین که برین مثال باشند وبرج گنگست وبی او از
ثمرهٔ پنجم در صفات ومنسوبات اسد **برج اسد** خانه آفتابست
ووبال زحل واوج مریخ ومزاج گرم وخشک است بر طبع آتش و
تابستانی ومذکر وروزی وشمالی ومشرقی وثابت وبرنگ سرخ وروشن   وسفید
ونکاح دوست وتیز شهوت وکم فرزند واز مردم دلیلست بر ملوک

از مردم دلیلـ ... ط ... و چون بد ... بر ماد را ... م ... دا

وسلاطین وسروران قوم ونزدیکان پادشاه وجوهریان وصرافان وسکه داران
ودرم زنان واگر بدحال بود دلیل کند بر مردم آتش کار ومطبخی وروی گر وبرنج گداز
نو... واز خویها بر کبر وگردن کشی وبزرگ باشی وتیز خشمی وکینه داری وطلب جاه ومنصب
وعز... واز جواهر دلیلست بر لعل ویاقوت وزمرد واز جایها دلیلست بر تختهای   وزر ومرصعات
خانه ... وقصرهای عالی وسراهای مذهب ودار الضرب وکوههای با جواهر وکانها
...گاهها واز شهرها دلیل کند بر اطراف مشرق وبلاد ترک وچین وسمرقند و
تمکاث و... وطوس وسمنان وبیت المقدس واز جانوران بر پلنگ وشیر ویوز
شکاری وگرگ وآنچه درنده بود واز وحوش واز نباتها دلیلست بر خربوزه
وآنچه شیرین بود واز اعضا بر پشت ومعده وپهلوها وخصیها واز بیماریها درد
معده ودرد چشم وکوزی پشت وگنده دهان وبرج سبعی است ومیانه او از
ثمرهٔ ششم در صفات ومنسوبات سنبله **برج سنبله** خانه وشرف
عطارد است ووبال مشتری وهبوط زهره ومزاج سرد وخشک است وطبع خاک   واوج
دارد وتابستانی وشمالی وذو جسدین وضیع برنگ گندم گون وخوب صورتست و   ومونث
کم نکاح وکم فرزند وگویند عقیم است ودر پارسائی میانه واز مردم دلیل
است بر وزرا واصحاب دیوان ودبیران ومردمان کافی ونایبان وعوانان
وحکما وفضلا وارباب عقل وحکمت واهل تمیز وچون بدحال بود دلیل کند
بر وکیلان ودلالان وقصابان وتاجران وبیاعان ودر اصل بر مردم میانه
حال دلیلست واز خویها بر خوش گفتاری وفصاحت وبلاغت وخواندن

کتب واشعار و دانستن معقولات و حفظ کلام و فلسفه و قوة حفظ و از بناها دلیل است
بر گندم و جو و باقلی و ماش و انچه تخم دارد و سرو و از جواهر بر درم و دینار و چیزهای
منقش و ملون و از حیوانات بر کبوتر و طوطی و دراج و گنجشک و از جایها دلیل
بر سراهای عالی و دیوان خانها و تیمها و کاروان سراها و کتاب خانها و انبارها
و زمینهای مزروع و بازارها و مقام برده فروختن و از شهرها دلیلست [illegible]
افریقیه و اطراف فرات و کوفه و موصل و صنعا و بعض از شام و بعض از روم
اعضا گرگاه و میان شکم و جایهای درون و از بیماریها دلیلست بر علتهای شکم و میان
و ریختن موی و لاغری کردن و کم عقلی و انچه در مویها حادث شود و برج انثی
و بلند او است **ثمره هفتم** در صفات و منسوبات میزان **برج میزان** خانه
زهره است و شرف زحل و وبال مریخ و هبوط افتاب و مزاج گرم و تر بر طبع
باد و تیر ماهی و منقلب و مغربی و مذکر و روزی و برنگ سفیدی که بگندم
گون زند و خوب صورت و شیرین زبان و بسیار نکاح و تیز شهوت و بسیار
فرزند و پارسا و از مردم دلیلست بر شیسان و اکابر و صاحب رای و اهل
خرد و ادیب و شریف و خوش لهجه و مطایبه کننده و طرب دوست و با طاعت و
راست کار و راست دل و درست قول و اگر بد حال بود دلیل کند بر مطربان و
رقاصان و قیادت کننده گان و از خویها دلیلست بر سفلگی و سخافت
و ترسندگی و امانت گذاری و راست طبعی و دوستی کننده و عاقل و کم صبری
و از جایها دلیل کند بر باغخانها و کوشکها و بالاخانها و منظرها و مقلهای

بازهت و تماشاگاهها و آسیاها و کوههای میوه دار و مجلس خانها و از
میوهها دلیل است بر انچه از لذت باشد و شیرین و خوش خوار و از جواهر دلیل است
[illegible] از وی زینت کنند و کمر و کیسه و میان بند و از شهرها دلیل است بر بلاد
[illegible] اف مصر و مکه و مدینه و طالقان و کابل و کشمیر و ختن و خوارزم و
[illegible] دلیلست بر هزار دستان و چکاوک و قمری و کبوتر و مرغ خانگی و فاخته
[illegible] و درجهای و از اندامها بسرین و زیر ناف و نشستنگاه و رحم و شانه
و از بیماریها بواسیر و ورمهای با دفتی و زرد کشتن روی و کجی در بینی و برج
انثی است و بلند او از **ثمره هشتم** در صفات و منسوبات عقرب
برج عقرب خانه مریخ است و وبال زهره و هبوط قمر و اوج عطارد و مزاج
سرد و تر بر طبع اب و تیر ماهی و ثابت و جنوبی و مونث و شبی است و برنگ
سرخی که بسبزی زند و باشد که اشغر بود و کم نکاح و بسیار فرزند و بابهها
و از مردم دلیلست بر امرا و لشکر کشان و مبارزان و شجاعان و سپاهیان و
سرهنگان و کشتی داران و اگر بد حال بود دلیل کند بر مکاران و حیله
گران و ساحران و عزیمت خوانان و پسران راست شونده و خادمان سفید و مخنثان
پوست و دست کاران و جراحان و محرمان و دزدان و دشت بانان
و آب کشان و صیادان و خادمان گرمابه و چاه کنان که بر خود زخم و کسانی
زنند و آتش نهند و وجود خود را رنجه دارند و احمق و کاهل و از خویها دلیلست
بر خدیعت و مکر و دروغ گفتن و حیله ساختن و ترش روئی و کینه داری

وازجایها دلیل کند بر کندهای اب وچاهها کنده وچشمها وابخانها واکبرها
وبادکیرو جزیرها وسیاست کاه زندان وقمارخانه ودزدخانه وخرابات
خانه وازشهرها دلیلست بربلاد حجاز ودشت عرب ویمن وخزر و...
وامل وساری و نهاوند وتبریز وازبناها دلیلست برقصبها ودر...
که برلب رودخانهاست وادویهای سهل وازالات ح ودلیلست بر...
وعصا وتیغ وقس علی هذا وازجانوران برحیوانات ابی وحوش...
واژدها وخرچکان ...ومارانِ ابی وازاندامها دلیلست برذکر وخصیه
وفرج ومقعده ومثانه ومیان ران وازبیماریها برسستی قضیب وزخم
فساد امدن واحتباس بول وجراحتها واب ریختن ازچشم ودهان
ولکنت زبان وکری وکوری وکلی وپیسی وبرج کنکست وبی اواز وبعضی
کفته اند سبعی است **ثمره نهم** درصفات ومنسوبات قوس
برج قوس خانه مشتریست وشرف ذنب وهبوط راس ووبال عطارد
واوج زحل ودروقت تصنیف این رساله خانه حضیض شمس بوده اما
درین وقت بجدی افتاده وحضیض زهره وبمزاج کرم وخشکست
برطبع آتش وشرقی ومذکر وروزی وجنوبی وذوجسدین ونیمه ماهی
ونیمه رسایی میانه برنک سفید که بعسل کوی زند یا کا قوری وکم نکاح
وازمردم دلیلست براهل قضاة وفقها ودوزرا واصحاب صفه واکر بدحال بود وکم فرزند
برنا پیان قاضی وزرکران ومس کران وفلس کران وبیطاران ودو

داران وریاضت کشندکان شهرو بیابان برده وستور ودراصل برمردم میانه
حال واز خوبها دلیل کند برتعصب کردن درکارها وخادمی مسجد وصومعه ومدرسه
نویسی وازجواهر دلیل کند برزر ونقره وبرنج وقلعی وچیزهای مرکب
وصمغ ها دلیلست برانچه شیرین بود چون خرما وامرود وانکور وانجیر
خانه ...دواب دلیل کند براستر واسب ودراز کوش ...وشتران بزرک
چون ناقه جوجه ... وازشهرها دلیلست برکوهستان وعراق ونیشابور و
واصفهان وبغداد ونیشابور وجرجان وازجایها دلیل کند بردار
الضرب ودار القضا ومسجد وصوامع وجایکاه اسپان وبرده فروشان
وحمامها وازاعضا دلیلست برانها ورکها وعصبها وازبیماریها دلیل
کند افتادن از دواب وزخم خوردن ازجهاد پایان وهر بیماری که
متنفر نبود ونیمه اول اوانسی است واخر بهیمی وبرج باوازاست **ثمره**
دهم درصفات ومنسوبات جدی **برج جدی** خانه زحل وشرف
مریخ ووبال قمر وهبوط مشتری وبمزاج سرد وخشک برطبع خاک وجنوبی
است وزمستانی ومنقلب ومونث وشبی وبرنک سیاه وروشن ونکاح
دوست وتیز شهوت وبسیار فرزند وازمردم دلیلست برقلعه داران
ورئیسان ولشکرداران وامرا ومشایخ طریقت واهل صحرا وجبال ومردمان پیر
وده هاقین وخاندانهای قدیم واکر بدحال بود دلیل کند برکله بانان و
صیادان قدیم ومزدوران وبرزیکران وبندکان وخادمان سیاه وخاک

بینی

بیرن وکلکان وکورکنان ومجاوران تربتها واز خوبها دلیلست بر دو دانند
و دروغ کفتن ولجاج وفراموشی وبخل وامساک وحیلت کری وداداری وکم همتی
واز شهرها دلیلست بر هند ومکران وشرقی روم واهواز واز جایها [illegible]
قلعها وحصنها وکوههای خشک وسنکستانها با خارها و[illegible]
وزمینها خشک وباخوف وتاریک ومسکنهای مسکینان
وسیاستخانها وزندان وسنکخانهای خراب وکهن واز [illegible]
دلیلست بر انچه حیوانات خورند وانواع درختان میوه وخشک وانواع
زهرها واز جواهر دلیلست بر سرب ومقناطیس وسنک خاره وکج ونوره
وشوره واز حیوانات دلیلست بر کوسفند وبز کوهی وکاو کوهی وخر
کوش وشغال وبوزینه وموش واز حشرات زمین انچه مغزها شکنند

وسوسمار

وقوی واز اعضا دلیلست بر زانو وعصبهای پای وپیوندکاههای زانو واز
بیماریها دلیلست بر کنکی وکری ولنکی وپیسی وزشتی صورت وبرج بحی
است وضعیف اواز وبعضی کویند سبعی است ثمره یازدهم
در صفات ومنسوبات دلو برج دلو خانه زحلست ووبال
افتابست حضیض مریخ وبمزاج کرم وتراست بر طبع باد وزمستانی و
ثابت ومغربی ومذکر وروزی وبرنک عسل کون که بسیاهی زند وکم
نکاح بود واندک فرزند واز مردم دلیلست بر ملکان قدیم وحاکمان
ورئیسان وحکما ومشایخ طریقت وپیران پیش قدم درکارها

ومتکلمان وعقلا واصحاب رصدها کواکب راکو بدحال بود دلیل کند بر
عزیمه خوانان وطلسم سازان وافسون کران وفالکویان وترتیب
نوبت [illegible] وانان که برکی درحمام بود واب بدیدارند واب کشان براوی
وعو[illegible] وخم فروشان ودر اصل بر مردم فرومایه واز خوبها [illegible]

بمتبر

خانه [illegible] وتاریکی نظر در سنک وصبوری واز شهرها دلیلست بر
[illegible] وحوالی او وقزوین وبادیه عرب وحجاز وغزنین واطراف فارس

حرب وبعض از

وبعضی از کیلان واز جایها دلیلست بر حصارها وکوشکهای عالی وکورخانها
بلند کندها واسیاها که اباد کنند وبادخانها واجایی که رصد کواکب
کنند ومقامهای فقرا ومنارها وخانقاه وزاویه درویشان وبیشها
ودرختستانها واشیان مرغان وکنشت جهودان واز حیوانات دلیلست
بر سنجاب وسمور وروباه وکلاغ ولقلق وجغد وعقاب وبوم وخاد و

وفراستک

ستوران بارکش واز جواهرها سفالین وقلادهٔ دواب وپیرایه که بر مردم
کنند واز اندامها بر ساقهای پای واستخوان ساق وعصبهای وقوی
مانند واز بیماریها دلیلست بر کنکی وعیبها از افتادن از بلندیها واز
دواب ودرد جاه قوی اندام وهرعلة که از فکرة بدید اید وبرج اثنی است
وبلند اواز ثمرهٔ دوازدهم در صفات ومنسوبات حوت برج
حوت خانه مشتریست وشرف زهره ووبال وهبوط وحضیض عطارد و
بمزاج سرد وتراست بر طبع اب وجنوبی است ومونث وبشی است وزمستانی

رذ و جسدین و نکاح دوست و بسیار فرزند و تیز شهوت و دربار ساق میانه
و از مردم دلیلست بر علما و قضاة و حاکمان و اشراف و اهل ورع و صوفیان
و وزرا و اگر بدحال بود دلیل کند بر غواصان و ملاحان و کشتی بانا[illegible]
گیران و مردم زهدفروش و منافق و مزدور و سالوس و از جایها [illegible]
بر مدرسه‌ها و رباطها و خرابهای عالی و مسجدها و سرابها و ح[illegible]
که در دریا بود و جزیرهای و ساحلهای معمور و صیدگاهها و مساجد و صو[illegible]
و از شهرها دلیلست بر سمنان و طبرستان و مازندران و بخارا و دریای
چین و شام و مشرق و زمین هند و از خوبیها دلیلست بر تازه روی و خوش
خویی و سخاوت و لطافت و عفت و حماقت و دلیری و از نباتها دلیلست بر
نیشکر و قصب و سیب و شفتالو و میوهای شیرین و آلو و از حیوانات دلیل
کند بر مرغ آبی و ماهی بزرگ و فیل و گاوان و از جواهر دلیلست بر صدف و
دانهای بزرگ و عقیق و مرجان و از اعضا دلیلست بر رگهای پای و کعب
و از بیماریها دلیلست بر نقرس و بسیار خفتن پایها و اختلاجات و سستی
در عصبهای پای و بر طرح گنگشت پای او و بعضی گفته اند سپی است
نوع سیزدهم در کیفیات درجات بروج در هر برجی از بروج
درجاتی باشد که آنرا بعضی نیره و منصبه خوانند و بعضی را مظلمه و آبار گویند
و بعضی را مه و بعضی را خالیه و بعضی را مذکر و بعضی را سعد و بعضی
نحس خوانند و آنرا که باتفاق نحس داشته اند آنها را آبار گفته اند اهل

بابل و از آن جاها خواسته اند در صفات نحس بسیاری گفته اند بیرون آنچه باتفاق
سعد بودند یاد کردیم و آنچه در وی خلاف بسیار بود بگذاشتیم اما درجات سعد
تو بیست نوزدهم و از ا سیم و هفتم و از ب یازدهم و سیوم و از ج اول و سیوم و و دوم
و [illegible] هم و از د یکم و هفتم و هفدهم و از ه دوم و دوازدهم و پانزدهم
خانه [illegible] پنجم و بیست و یکم و بیست و دوم و از ز دوازدهم و بیستم و از ح
سیزدهم و بیستم و بیست و سیوم و از ط دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم و بیستم
و بیست و هشتم و از ی هفتم و شانزدهم و هفدهم و بیستم و از یا دوازدهم
و بیستم و بیست و هفتم پس یکی ازین درجات اگر درجه طالع افتد یا درجه عاشر
یا موضع نیر بود از دو نیر یا موضع سهم السعادة یا صاحب طالع یا موضع مستولی موضع
بر طالع یا عاشر مولود بسعادتهای عظیم برسد از طبیعت آن برج با آن دلیل و یکی
ازین سعادتها که بعضی ارباب و اصحاب احکام از آن غافلند اینست اما درجات
نحس که آنرا آبار گفته اند در حمل پنج است و ا ز کا کط و در ثور شش است
ه ح یه کد که و در جوزا پنج است ب یو یز کز ل و در سرطان شش است
و ب کا کد کو ل و در اسد هفت است ا ه یه کب کا کح و در سنبله شش است
د یو کو کط و در میزان چهار است ا یه ط ل و در عقرب شش است
ب ه یو کب کج و در قوس شش است ب ه یو کو کل و در جدی هشت است
ب ح ی یز کب کج و در دلو پنج است ا ب یه کط و در حوت شش است
ط یط کد کو کح اینست درجات نحس که آنرا آبار گفته اند و در اصطلاح اهل

بابل پس اگر یکی ازین درجات درجه طالع یا مرکز عاشر یا موضع ماه یا آفتاب یا سهم
السعادة یا موضع دیگر افتد بمولود هیچ سعادت نرسد و توقع مضرت
بود هرچند دلیل قوی بود بر عکس آنکه در درجه سعادت گفتیم و
نشاید که مقصود درین درجات بود یا درجه طالع ازین درجات [illegible]
الغرض **نوع چهاردهم** در صفات و منسوبات بروج [illegible]
اول حمل تا آخر سنبله بروج شمالی اند و آنرا عالیه خوانند از آنکه روز دراز
بود از شب چون آفتاب درین برج بود و از اول میزان تا آخر حوت جنوبی اند
بود و آنرا منخفضه خوانند از آنکه شب افزون بود بر روز اما از اول جدی
تا آخر جوزا مستقیم الطلوع اند و کوتاه مطالع و از اول سرطان تا آخر قوس
معوج الطلوع اند و دراز مطالع اما برجهاء آتشی دلیل اند بر معادن و
گرما و برجهاء خاکی دلیل اند بر نباتات و سرما و برجهاء بادی بر آدمی و دیگر حیوانات
و رفتن بادها و برجهای آبی دلیلند بر حیوانات آبی و ابرها و بارندگی اما بروج آتشی
دلیلند بر مردم عالی همت و پاک روی و گردن کشی و بانگیر اما بروج خاکی
دلیلند بر مردم غافل و احمق و دون همت و دروغ گوی اما بروج بادی دلیلند   و ممسک
بر مردم شریف و عاقل و ممیز و عالم اما بروج آبی دلیلند بر مردم خسیس
و کاهل و تعطیل کننده در کارها اما بروج که بر صورت آدمی اند برجهاء
بادیند و سنبله و نیمه اول قوس اما بروج با عیب حمل و سرطان و عقرب و
جدی اما بروج خوب صورت حمل است و سنبله و میزان و عقرب و حوت   و بروج زشت صورت ثور است و جوزا و قوس و جدی

معوطه
اما بروج بریده اندام که آنرا مقطعه خوانند حمل است و ثور و اسد و حوت اما
بروج دواب که آنرا بهیمی خوانند حمل است و ثور و نیمه آخر قوس و نیمه اول جدی والله
اعلم **نوع سیزدهم** در طول و عرض و ارباع عالم و اوتاد طالع و منسوب بروج
[illegible] **نوع اول** در طول و ارباع **طول** عالم باصطلاح منجمان و معدهان از   و عرض
[illegible] است تا اقصی مغرب و آن یکصد و هشتاد درجه است که نصف دور فلک
[illegible]
[illegible] واحد او بقول یونانیان از جزایر خالدات و بقول متاخران از ساحل بحر
قینانوس که آنرا بحر مغرب خوانند و مابین این حد و ده درجه است راست اما   ساحل
عرض عالم از خط استوا راست تا قطب شمالی و آن نود درجه بود اما ازین نود
درجه شصت و شش درجه و نیم معمور است اما مواضعی که طول آن نود درجه
بود که نصف طول عالم است و عرض او سی و سه درجه که نصف معموره است آنجا را
اوسط آبادانی خوانند و طول قبه گویند اما مواضعی که طول او بیش از نود درجه بود و
عرض او بیش از سی و سه درجه بود این مواضع را ربعی شرقی شمالی خوانند و او
منسوبست بمثلثه آتشی و شهرهای معروف او بلاد مشرق است و ترکستان و فرغانه
و شاش و خجند و خوارزم و بلغار و خزر و دشت قبچاق و روس و ارمنیه صغری
و اما مواضعی که طول او بیش از نود درجه بود و عرض او کمتر از سی و سه درجه این موضع
را ربعی شرقی جنوبی خوانند و او منسوبست بمثلثه خاکی و شهرهای معروف او
بلاد هندوستان از افق مشرق جزیرهای بحر هند و سند و مکران و بعضی از
خراسان و کرمان و فارس و بحر فارس و عمان و یمن و بادیه عرب اما مواضعی که

طول او کمتر از نود درجه بود و عرض او کمتر از سی و سه درجه ان ربع جنوبی شرقی
خوانند و او منسوبست بمثلثه بادی و شهرهای معروف او از جزیرهای سیاهانست
از حبشه و زنکبار و کناره دریای مغرب و مصر و شام و هر شهر که از ان ربع ...
خوانند اما مواضعی که طول او کمتر از نود درجه بود و عرض او بیشتر از سی ...
ان را مغربی شمالی خوانند و ان منسوبست بمثلثه ابی و شهرهای معروف ... بط
و افرنج و صقالبه و رومیه کبری است ثمره دوم در دانستن اوتاد ... اوتاد
طالع و رابع و سابع و عاشر را اوتاد طالع کفته اند و ثانی و خامس و ثامن و حادی
عشر را مایل الوتد و ثالث و سادس و تاسع و ثانی عشر را زایل خوانند و یازدهم را
از طالع و دوازدهم و هشتم و ششم را ساقط کفته اند پس چهار اوتاد بود و چهار
مایل الاوتاد و ازین چهار که ساقط اند دو را مایل کویند و ان دوم و هشتم است
و دو را زایل الاوتاد و ان ششم و دوازدهم است و این چهار را از ان ساقط کفته اند
که بطالع ناظر نیستند ثمره سوم در نسبت طالع با رباع او و فصول عمر
مولود درجه طالع دلیل مشرقست و درجه عاشر دلیل شمال و درجه سابع دلیل مغرب و درجه
رابع دلیل جنوب و مابین درجه طالع و عاشر دلیلست بران ناحیت که میان شرق
و شمالست و ان ربع مذکر خوانند و مایل و دلیلست بر عمر مولود بر عهد صبی
اما از درجه عاشر تا غارب دلیلست بر ناحیتی که میان شمال و مغربست
و این را ربع مونث خوانند و او دلیلست بر عمر مولود بر عهد جوانی اما از
درجه رابع دلیلست بران ناحیت که میان مغرب و جنوبست و ان ربع را مذکر

و مایل

و مایل خوانند و او دلیلست از عمر از اوان کهولت اما درجه رابع تا درجه طالع دلیلست
بران ناحیت که میان جنوب و شرقست و او را ربع مونث و زایل خوانند
و دلیلست از عمر مولود در ایام پیری اما برج طالع مذکرست و ثانی مونث و
... و هم چنین دوازده خانه طالع اگرچه در اصل برج مونث افتاده باشد
خانه ... ثمره چهارم در نسبت ارباع عالم ببروج و کواکب مطالع حمل و میزان در منصف
... حمل و شمس و زحل منسوبست و مغیب ... و میزان و قمر و مریخ منسوبست
اما آنچه مابین مطلع و مغیبست از طرف شمال سرطان و مشتری منسوبست و مغیب
و مطلع است از طرف جنوب جدی و زهره و عطارد مشارکست با هر یک ازین کواکب
در ان جهت اما قول متقدمان انست که برج سرطان و مشتری دلیل عراق و عجم اند
و برج میزان و زحل دلیل روم اند و برج عقرب و زهره دلیل عرب اند و برج جدی
و عطارد دلیل هند اند و برج اسد و مریخ دلیل ترک اند و حوت و زهره دلیل
ماوراءالنهر اند و حمل و آفتاب دلیل خراسان و سنبله و مریخ دلیل فارس و
جوزا و عطارد دلیل شام اند و قوس و مشتری دلیل عراق عرب اند و زهره و
میزان دلیل خوارزم اند و سنبله و عطارد دلیل خطا اند و دلو و زحل ... اند و ثور
و مریخ دلیل دشت قبچاق اما شمس دلیل مشرقین است و قمر دلیل مغربین
ثمره پنجم در احوال منازل قمر بیست و هشت صورة است قرار دارد در دوازده
برج هر یک از چند کوکب که از ا منازل خوانند و نامهای ایشان اینست شرطین
بطین • ثریا • دبران • هقعه • هنعه • ذراع • نثره • طرفه • جبهه • زبره •

آنچه با برج

صرفه، عوا، سماک، غفر، زبانا، اکلیل، قلب، شوله، نعایم، بلده، ذابح، بلع،
سعود، اخبیه، مقدم، موخر، رشا، پس هر هفت ازین منازل ربعی از ارباع
فلک البروج اند و بفصلی از فصول سال منسوب و بجهتی از جهات عالم چنانکه هفت
اول نسبت به سه برج ربیعی دارد و شمالی اند و صاعد و از ارباع عالم بجانب
مشرق و شمال است بدین هفت منسوبست اما هفت دوم نسبت به برج [illegible]
دارد و شمالی اند و هابط و آن ربع که میان شمال و مغربست بدین هفت منسوبست
اما هفت سیوم نسبت به برج خریفی دارد و جنوبی اند و هابط و ربعی که میان
مغرب و جنوبست بدین هفت منسوبست اما هفت چهارم نسبت دارد به سه
برج شتوی و جنوبی صاعد اند و آن ربعی که میان جنوب و مشرقست بدین هفت
منسوبست پس بود درجه هر ربعی را از فلک البروج بر هفت منزل قسمت کرده اند
و هر منزلی را دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه و کسری نصیب افتاده است اما
بعضی ازین منازل سعدند و بعضی نحس اند و بعضی ممتزج و بعضی مذکر و بعضی
مونث و بعضی گرم و بعضی تر و بعضی سرد و بعضی خشک اما قول بعضی آنست
هر هفت که بفصلی منسوبند طبع آن فصل دارند و بعضی گفته اند هر دو منزل
که در یک برج افتاده اند طبع آن برج دارند و آن منزل که مشترکست میان دو برج
ممتزجست پس اهل بابل و عرب و هند را اختیارات بر منازل قمر نهاده اند
اما بر حواشی تقویم طلوعات هر منزلی نویسند آنست که هر منزلی چون از
تحت الشعاع ابدو صبح در مشرق ظاهر شود علامات طلوع او نویسند و درین

تاریخ

تاریخ فرع مقدم را در چهاردهم آذار ماه رومی علامات طلوع کنند بر او تقویم
و بعد از وی هر یکی بسیزده روز طالع شود و در سال کبیسه رومی نثره را چهاردهم روز
نویسند اما آنچه بر جهات انقلابات اند شرطین در اول حمل و نثره در اول سرطان
و عوا [illegible] اول میزان است و ذابح در اول جدی است فصل ششم در دلالات دوازده
خانه طالع بیت طالع دلیلست بر تن و جان و آغاز کارها و تدبیر در مصالح و
آنچه مولود خواهد کردن و طلب پدر و کیفیت زندگانی و سعادت و شقاوت
و از اعضا دلیلست بر سر و روی مولود بیت ثانی دلیلست بر مال و معاش و یاری
کران و کیفیت هر یکی و دخل و خرج و سخاوت و بخل و خوردنی و آشامیدنی و از اعضا
دلیلست بر گردن و حلقوم و اطراف گردن بیت ثالث برادران و خواهران و اقربا
و از جای بجای و نیکی و بدی حال خویشان و مهمانی و بحث علوم و آموختن چیزها
و کیفیت هر یکی از اعضا دلیلست بر بازوها و دستها بیت رابع دلیل است
بر پدران و مادران و املاک و مقام نجم باشیدن و ضیاع و عقار و جایگاه دفع کردن
مال و دانستن احوال پدران و مادران در قدم فرزند و عاقبت کارها و
کیفیت هر یکی از اعضا دلیل است بر معده و سینه و پستان بیت خامس دلیلست
بر فرزند و طرب و هدیه و تشریف از بزرگان و هوای دل و بیت المال املاک
و خانه اخبار است و فرستادن رسول و کیفیت احوال او و نیکی و بدی طلوعات
و از اعضا دلیلست بر نشستگاه و گرده گاه بیت سادس دلیل است
بر بیماریها و انتها و عیبها و دانستن علتها و صحت و سلامت بیمار و احوال بیماری

وشناختن احوال بندگان وخدمتکاران وستوران وضایع شدن چیزها
وکیفیت هر یکی از اعضا دلیل است بر شکم وناف **بیت سابع** دلیل است
بر ازواج وخصمان وشرکا وضدان و دزدان ومخالفان ونکاح وخصومتها
وظفر وهزیمت ویافتن دزد یافتن دزدیده وگم شده واحتکار ... رفتن
وکیفیت احوال هر یکی از اعضا دلیلست بر ناف و سرین ونشستگاه **بیت ثامن**
دلیل است بر خوف وخطر وموت ومیراث وباطل شدن چیزها ورسیدن
اندوه ونکبت ودانستن نام وبیت المال ازواج وشرکا وکیفیت احوال هر یکی واز
اعضا دلیلست بر آلات شهوت ومثانه ومقعد **بیت تاسع** دلیل است بر سفرها
دین ومذهب واعتقاد وطاعات وتحصیل علوم وخوابها وتعبیر کردن
ورای وتدبیر ولطف طبع وعقل وکیاست ودانستن احوال غایب وتوانگری
ودرویشی وکیفیت هر یکی از اعضا دلیلست بر رانهای مولود **بیت عاشر**
بر سلطنت وجاه ورفعت از پادشاه واکابر وسروری ومعروفی وحکومت
مادران در قدم مولود وشغل وعمل وعزل مولود وکیفیت هر یکی از اعضا دلیل
بر زانو وپیوند زانو **بیت حادی عشر** دلیل است بر سعادت ورجا وامیدها و یافتن مرادها
ودوستی کردن وبیت المال سلطان است بر وزرا وخلفا ونایبان وانچه و دلیل
از شغل وعمل طلب دارد واحوال عاشقی ودانستن دوستان صادق
وکاذب وکیفیت احوال هر یکی واز اعضا دلیل است بر ساق پای **بیت ثانی**
عشر دلیلست بر دشمنان وشقاوت وقرض دادن وگرفتن وستوران

وگرفتار شدن وخلاص شدن وعجز وتهمت وجور وشناختن نیکی وبدی واحوال
دشمنان وکیفیت هر یکی واز اعضا دلیلست بر رگهای پای وکف پای وکعب پای
شعبه سوم در صفات ومنسوبات کواکب هفتگانه ورأس وذنب **ثمره**
قمر بدانکه در صفات ومنسوبات **قمر** بر اصغرات واز فلک اول تابد و
سعد است ومتلون مزاج است ومزاج خاص او سرد وتر است ومونث است وشبی و
برنگ سبزی که بسپیدی زند باندکی زردی وطعم او شور است که بترشی زند واز
بویها انچه بترشی مایل است بلغمی است واز خمرها ببزر ذوق دارد واز اعضا جانب
چپ او راست ومعده وششن وپستان وگردن وپوست نرم واز سنها
طفولیت او راست واز بیماریها انچه از ماده بلغم تولد کند واز مردم دلیل کند
بر ولی عهدان وخلفا وملک زادگان ونایبان وحاجبان وبازرگانان و
رسولان واگر منحوس بود دلیل کند بر پیکان وجاسوسان ومردم سفله
وعوام وکودکان خورد واز صور تها دلیل کند بر روی خوب وچشم سهلا
وابروی پیوسته ودندانها گشاده وگردران وشکنج در روی دلیلست بر
بر مادران ودایگان وکنیزکان واز خویها دلیلست بر مردم سلیم وانبزنده
وحریص در حق زنان ومردان ومردم سخن چین ودوستی از مروج واز
نباتها دلیلست بر قصب وکتان وپنبه وخیارین واز جانوران بر مرغان
آبی ودراج وقمری واز معادن دلیلست بر انواع مهرها ودهنج ومروارید
ریزه ونقره واز جایها بر آبگیرها وشرابخانها ودریاها وباغها وحوضها

وحایطها و از دینها دلیلت بر دین بت پرستان و اقلیم هفتم اوراست و از
شهرها دلیلت برسقین وحابلقا و بلغار و سقلاب و روس و بکنده بر طرف محیط تا بدریای مغرب واقصی
ثمرهٔ دوم در صفات و منسوبات عطارد عطارد ممتزج است با هر کوکبی که
بیامیزد طبع او گیرد و اگر تنها بود مزاج برج گیرد و از فلك دوم تابد و مزاج
او کنند خاص سرد و خشك و باد انگیز بود و برنگ ملون است و بوی وی آمیخته باشد
و سودا بی است و از حسها حس بصر و ذوق دارد و از اندامها دلیلت بر
زبان و کام و لب و انگشتان و دماغ و از مردم دلیلت بر اصحاب دیوان و
متصرفان و متکلمان و وزیران و اهل حکمت و منجمان و مهندسان و اگر بد
حال بود دلیل کند بر شاعران و بندگان امرد و مردم بیهوده گوی و فال گیر
و از خویها دلیلت بر عقل و فکرت و حفظ و حرص و دوستی و شناختن
مکر و حاضر جوابی و سخن فروشی و از سنها دلیلت بیش از بلوغ و وقت تعلیم
و تفهم و از نباتها دلیلت بر آنچه ساق ندارد و بهاکوی او تیزی زند و
ماش و باقلا و گشنیز و گندم و درختان با میوه و آنچه او را از جای بجای
کردانند و کلك و از حیوانات دلیل کند بر سگان شکاری و روباه
در مرو طوطی و مرغ و بوزینه و طیور و آنچه در شهرها آواز گیرند و لعب
وبهرها اموزند و از معادن دلیلت بر کهربا و زرنیخ و سیماب و روینه و خانهای وآهن
منقش و الت کتابت و از لباسها بر فوطه و جامه با طره و عبایی و از
بیماریها بر ریختن موی و صرع و دیوانگی و کرانی در زبان و کش سیاه

و بر انداختن خوی و سواس و مالیخولیا و سرفه و قی و از جایها دلیلت
بر دیوانخانها و عبادت خانها و بالاخانها و تیمها و از دینها دلیل کند بر دین
حکما و اقلیم ششم اوراست و شهرها او کوه یاجوج و ماجوج است و جابرسا
و زمین کفر و منشا مغولان و اطراف ترکستان و چرکس و هروح و بعضی
از شهرهای مصر و شام تا بدریای مغرب ثمرهٔ سوم در صفات و
و منسوبات زهره زهره سعد اصغر است و از فلك سیوم تابد و تراست روشن
وشبی و برنگ سفیدی روشن و از طعمها چرب و شیرینی کند که لذیذ
بود و از خلطها آمیزی دارد و از حسها حس شم چیزهای خوش بوی و از اندامها رطوبت
الت شهوت و رحم و گرده و ابروی و سیاهی در چشم و سیاهی در موی
و ساق و دست و کف و از سنها سن بعد از بلوغ و از مردم دلیل کند بر
امردان و خاتونان و زنان و جوانان و خوب صورتان و اهل طرب و زینت
و خادمان و چون بدحال بود دلیل بر مخنثان و جامه شویان و مشاطگان
و قوادکان و بدکاران و از خویها دلیل کند بر خوشی و گشاده رویی و سخاوت
و معاشرت و لهو و طرب و لعب و هزل و مزاح و طلب سرود و شعر و زدن
سازها و موسیقی و عشق بازی و بسیاری نکاح و راندن شهوت و بکار
داشتن عطرها و رقاصی و دلیلت بر مادران و دایگان و صورتهای فربه
و آبادانی تن و فربهی سرین و ران و ساق و از نباتها دلیلت بر آنچه خوش
بود و شیرین و مغز میوه‌ها و انکور و شفتالو و آبی و انجیر و از معادن

وآنچه او را زابرنج
... از ... ص

دلیلست بر جزع و زبرجد و مروارید دانه و سنگ سرمه و یشم و فیروزه و لاجورد
و بیجاده و آنچه سفید بود و از جایها دلیل کند بر سردابها و بستانها و تره زارها
و سبزه زارها و گلزارها و هر جا که تماشا و عشرت کنند و از بیمارها دلیل کند
بر آنچه از ماده بلغم تولد کند و از راندن شهوت حادث شود و بیماری عشق
و ضعف دل و دماغ و درد مقعد و آنچه بدنها ماند و رنج کرده و بواسیر
و احتباس بول و از حیوانات دلیلست بر خرگوش و ماهی و فاخته
و هزاردستان و بلبل و کبوتر و آنچه او از خوش و صورت خوش داشته
باشند و از دینها دلیلست بر دین اسلام و اقلیم پنجم او راست و شهرهای
معروف او زمین جرجان و جرص کرد و عمد رحیس و کاشغر و فرغانه و شاش
و خجند و سمرقند و بخارا و نسف و ترمذ و خوارزم و آذربایجان و ارمنیه
و روس و عرب و حجاز تا بدریای مغرب **شمره چهارم** در صفات
و منسوبات آفتاب **آفتاب** نیر اعظم است و بنظر سعد است و بجرم
نحس و از فلک چهارم تابد و بمزاج گرم و خشک است و گفته اند مذکر
و مذکر و روزی و متوسط است میان علویات و سفلیات و بزرگ
نارنجی است درخشان و بطعم تیز است و لطیف و از جهها حس ساجی
و بعضی گفته اند لاسمه و از اندامها دلیل است بر جانب راست و دل
و سینه و معده و دهان و چشم راست و از سنها سن شباب و از مردم
دلیل است بر پادشاهان و حاکمان و سروران و کریمان و پیشروانی

هر قومی و چون بد حال بود دلیل کند بر رئیسان و معماران و استادان و
دبیران و نقیبان و از صورتها دلیل است بر مردم اهل تبار و سینه بزرگ و
قوی آواز و خوب بالا و تیز و از خویها دلیلست بر خرد و فهم و ترفع و کبر و
حرص و غلبه جستن و سرعت غضب و طلب ریاست و جمع کردن مال و همت — ورهنا
عالی و از بیماریها دلیلست بر آنچه از گرمی و خشکی حادث شود و بدو تعلق — وازلبا صها
دارد و درد چشم دلیل است بر آتابکان و از نباتها بر نیشکر و ترنجبین
و عسل و انار شیرین و انگور و خرما و از معادن دلیل است بر یاقوت
و لعل و زمرد و الماس و فیروزه و از حیوانات دلیل است بر اسبان
قیمتی و گوسفندان کوهی و آهو و شیر و پلنگ و باز و شاهین و سونقار و
و زنبور عسل و از جایها دلیل است بر معدنها و قصرها و سرایها و تختگاههای — مذهب
پادشاهان و از آلتها دلیل است بر تاج و کلاه و کمر مرصع و جامهای زرد و از
دینها دلیل است بر دین نصاری و بعضی گفته اند بر آتش پرستان و اقلیم
چهارم او راست و شهرهای معروف بلاد چین است و کشمیر و کوه بلور و بدخشان
و غور و غرجستان و بلخ و زمین خراسان و مازندران و کوه دماوند
و الموت و قزوین و قصر سیاه کوه که آنرا شتر خوانند و همدان و شهرزور
و رقه و بیت المقدس و تا هم تا بدریای مغرب **شمره پنجم** در صفات — مع
و منسوبات مریخ **مریخ** نحس اصغر است و از فلک پنجم تابد و بمزاج گرم
و خشک است بافراط و مذکر است و روزی و بعضی گفته اند مونث شبی

وبطعم تلخ و تیز است و برنگ سبز و سفید و تیره و بوی ناخوش دارد و صفرای
است و از عناصر آتش افروخته و از اعضا دلیل است بر زهره و رگهای نا
جنبنده و ساقها و گوشتهاء اعضا و از مردم دلیل است بر امرا و سروران
لشکرها و ارباب سلاح و چون منحوس بود دلیل کند بر اهل فتنه و
شریران و دزدان و مفسدان و خونیان و مخالفان و جلادان و سلاخان
و از خویها دلیل است بر شجاعت و دروغ و خلاف و سبکساری و بدعهدی
و از صورتها دلیل است بر مردم بلندقامت و بالا و بزرگ سر و خرد گوش
و سرخ موی و آبله زده روی و زخم خورده و شکسته دندان و سنها آخر
سن وقوف و اول کهولیت و از نباتها بر درختان با خار و بقم و عود و سنا
و کندنا و سیر و پیاز و ترب و انواع زهرها و از معادن دلیلست بر مقناطیس
و آهن و مس و از آلتها انواع سلاحها و زین و ستام و هر آلتی که از آهن
سازند و از حیوانات دلیلست بر گوسفند و گورخر و بز و یوز و گرگ
شکار کرده و مار افعی و عقرب و خارپشت و از جایها دلیلست بر آتش
کدها و لشکرگاهها و جایها سیاست و مطبخها و بر جای که حیوان کشند
و از بیماریها دلیلست بر اسقاط حمل و شکستن اعضا و تبهای پیوسته
و جراحتها و سوختن ریشها و کشتی زرد و آنچه بداغ و شق محتاج
بود و زحمت جگر و برانداختن خون و هر علت که از گرمی و خشکی
بود و از جامها آنچه در حرب پوشند و از دینها دین آتش پرستان

وبعضی

و بعضی گفته اند بت پرستی و اقلیم سیوم او راست و شهرهای که بطرف کشمیر
است و لهاور و قندهار و جبال و الان و بعضی از غور و غزنین و زابلستان
و کرمان و شیراز و اطراف اصفهان و لرستان و خورستان و بغداد و کوفه
و بصره و بادیه عرب و بلاد مغرب تا ساحل مشتری ششم در صفات
و منسوبات مشتری مشتری سعد اکبر است و بمزاج گرم و تر است بر — وازفلک ششم جرم آید
طبع حیات و مذکر است و روزی و برنگ سفیدی که بسبزی زند یا زردی
و بطعم شیرین است و خوش بوی و از مردم دلیل است بر پادشاهان عادل
و مردم شریف و ائمه و قضاة و وزرا و زاهدان و بازرگانان و توانگران
و مردمان با دیانت و امانت و رقیبان و خزانه داران و چون منحوس بود
دلیل کند بر زاهدان زرق فروش و منافق و خویشتن ستای و کسانی
که جهت اندک چیزی نفاق بسیار کنند و خود را نیک نمایند و از خویها
دلیل کند بر تلطف و حلم و زهد و پارسایی و امر معروف و نهی منکر و راستی
و حرص و اصلاح در کارها و از نباتها دلیل کند بر گندم و جو و حمص و نخود — و امانة
و قرطم و سیب و انار شیرین و از معادن دلیل است بر زر و سیم و الماس
و برنج و حجرهای شریف و از حیوانات دلیل است بر آنچه خود نی باشد و
حلال باشد و طاوس و همای و لقلق و از جایها دلیلست بر عبادتخانها
و مساجد و صوامع و منبرها و اعظان و عالمان و مقامهای عالی و معمور
و خزانهای پادشاهان و از صورتهای دلیل است بر صورت نیک شیرین و چشمهای فراخ

ومویها بود رنگ و اندامها دلیلست بر خون طبیعی و نطفه و مغز و جگر و حلقوم
و زخم و رگهای جنبنده و از بیماریها دلیلست بر انچه از وی نفرت باشد و اماسها و
بادی که رنگ بگرداند و از سنها سن کهولت و از حسها حس لمس و از بلیتها انچه
کبود بود و عللها دارند و قوطر و جامه پاکیزه و او برهمه دینها دلیل کند از وی
از روی علم و پاکیزگی و عزل و بعضی گفته اند دین ترسایی و اقلیم دوم اوراست
و شهرهای او مکران و سمنان و طرف خراسان و حدود دریای فارس
و بحرین و یمن و طایف و مکه و مدینه و اطراف مغرب زمین **شمره هفتم**
در صفات و منسوبات زحل **زحل** نحس اکبر است و از فلک هفتم تابد و بمزاج	کویند
سرد و خشک است بافراط و بمزاج موت و مذکر و روزی است و نحس بطعم ترش
و رنگ او سیاه است و بوی او ناخوش و از مردم دلیلست بر مردم دیرینه و ارباب
و خاندان قدیم و مشایخ و مردم قلعه دار و ربیسان و دهاقین و اگر بد حال بود
دلیل بود بر زاهدان بی علم و مشایخ بی کار و بندگان و مزدوران و کلکاران و
خسیسان و مردم سودایی و گوشه نشینان و بلغمی است و از اعضا دلیلست
بر سپرز و استخوان و رودها و پوست و پشم و ناخن و بلندی پشت و از
بیماریها دلیلست بر انچه دراز کشد بود چون استسقا و نقرس و سستی اندام
و کشش سیاه و بلغمهای خام و علتهای باطن و انچه در پیری بدید اید و سبب ان
سرد و خشکی باشد و از حسها حس سمع بطرف گران شده و از خویها دلیل
بر جهل و ترس و بخل و فکر و وسوسه و صبر و ستیزه کاری و کاهلی و تقرب و از

صورتها

صورتها دلیل است بر صورت زشت و بزرگ سر و خرد چشم و پیوسته ابرو
و فراخ دهان و ستبر لب و سخت اواز و از سنها دلیلست بر سن پیری
و از حیوانات انچه بارکش بود و سختکار و قوی و شتر و عقاب و کلاغ
و بوم و جغد و مگس و ملخ و انچه بر زمین خانه دارد چو موش و مار و مانند
واز	ان و جامه ها دلیلست بر انچه از پشم و موی سازند و پوستها و خلقانها و از بلیتها
دلیلست بر عقاقیر و بیخها و داروها قابض و هرچه بدین ماند اهن و کنده بود
و از معادن دلیلست بر سرب و اهن و کار نابرده در دی و سنگهای بی قیمت
و شورستانها و از جایها دلیلست بر کوههای خشک و بلند و غارها و چاهها
خراب شارستان و گورستان و قلاع و از دینها دلیل است بر دین یهود
و اقلیم اول او راست و شهرهای سرندیب و اقصای سند و هند و جزایر
د ا	دریای جنوب و حبشه و زنگبار تا دریای مغرب **است** در پنج اقلیم
سه ۲ ۵	خلاف کرده اند چنانکه صاحب مجمل اورده است که اقلیم دوم شمس را
د ۳ ۶	و اقلیم سیوم عطارد و اقلیم چهارم مشتری را و اقلیم ششم قمر را و اقلیم
۴ ۷	هفتم مریخ را و در اول و پنجم خلاف نیست و قول اول را اصح گفته اند
شمره هشتم در دلایل سعادت و شقاوت از روی کلیات
قسم دلیل کارهای عالم کون و فساد است و دلیل موجودات و اهل
تغیر حالات و هر یک از موالید ثلثه خاصه نفس انسان و سهم السعادة
بدو منسوب است و دلیل سعادتهای خارجیست چون مال و جاه **و**

دلیل امور در آخرتست و اهل عصمت و رسیدن موجودات بکمال و تمام شدن
هر موجودی در عالم خانه نفس انسان و سهم الغیب بدو منسوبست و دلیل
سعادتهای باطنی چون رای و تدبیر و ازین است که موضوعات مزاج بر او دارد
شمس و قمر است اما زحل دلیل نحست کارهای دنیاوی است از شغل
و نومیدی و فقر و تنگی و بیماری و اندوه و دشواری و سختی کارها و مریخ دلیل
نحست کار دینی است از فسق و فجور و قتل و دزدی و خیانت و دروغ و هر
فسادی که بسبب شقاوت آخرت باشد اما زهره دلیل است بر امور
دنیایی و طلب سعادتهای این عالم از ناز و نعمت و خوردن و آشامیدن و پوشیدن
و زینت و مناکحت و توالد و تناسل و مشتری دلیل امور دینی است و انتباه آخرت
و طلب کارهای پسندیده و حسن اخلاق و ادب و پاکی و راستی و محبت دین و صدق
و ورع و جستن سعادت آخرت اما اگر دو نحس مستولی شوند بر
مولودی و بدحالی بوند دلیل کند بر ظهور فسادها و شقاوتها در دنیا و
آخرت و اگر نیک حال بوند صفتهای هر دو نحس بقوت بود اما بفعل نیاید
و اگر این نحسان در خطوط سعدان باشند یا سعدان بدیشان
نگرند این صفتها موجود نشود مگر اندکی و از قوت بفعل نیاید و اگر چیزی
بفعل آید که پسندیده نماید نفاق باشد اما اگر دو سعد مستولی بصورت بفعل آید
شوند بر مولودی و بدحال بوند دلیل کنند بر موجود شدن اندکی
از سعادتهای دنیاوی و اخروی و قناعت کند مولود بدان و اگر نیک

حال باشد دلیل کند بر تمام شدن سعادتهای دنیوی و اخروی اما
اگر سعدان در خطوط نحسان باشند یا نحسان بدیشان نگرند دلیل
باشد بر ضعف آن سعادتها و کم بقائی در آن و امتزاج سعادت با شقاوت
در امور دنیاوی و اخروی اما عطارد مزاج سعود و نحوس قبول کند و یاری
دهد در سعادت و شقاوت دنیاوی و اخروی و چون او متعلق است
بهر دو طرف پس حکم او بر مستولی بود بر موضع او یا آن کوکب که بدو
ناظر بود یا او در خانه آن کوکب بود والله اعلم ثمره نهم در صفات
و منسوبات راس و ذنب راس گرم و تراست بر مزاج مشتری و سعد
و زیاده کننده و اهل عقده شمال و جوزهر نیز خوانند او دلیل است بر
پری و جنیان و ذنب سرد و خشکست بر مزاج زحل و نحس است و کم کننده
و اهل عقده جنوبی خوانند او دلیل است بر دیو و عفاریت پس چون
قمر در عقده راس آید عرض او بطرف شمال افتد از منطقة البروج و
چون در عقده ذنب آید عرض او جنوب بود و این راس و ذنب دو
فلک موضع است که تقاطع کرده اند ممثل و فلک حامل را که بعضی منسوبند و عقده
ذنب در مقابله راس باشد و بعد میان هر دو شش برج است
شعبه چهارم در اقسام بروج بر کواکب هفتگانه ثمره اول در قسمت
خانها این دوازده برج را بر هفت کوکب قسمت کرده اند بانواع مختلف
از آن جمله یکی قسمت خانهاست چنانکه آفتاب و ماه را هر یک یک خانه است

و مریخ دیگر را هر یکی دو خانه و بنای این قاعده بر آنست که آفتاب پادشاه کواکب و
اسد پادشاه بروج و ثابت است و بمزاج آفتاب و اشرف عناصر است
پس خانه آفتاب او شایسته تر است از بروج دیگر و ماه را برج سرطان لایق تر
بود از آن جهة که منقلب ترین بروج سرطان بود و بر مزاج قمر است پس لایق
لایق تر بود و از آن جهة گفته اند که از اول اسد تا آخر جدی بر توالی حیز
آفتابست و از اول دلو تا آخر سرطان حیز ماه و این هر دو حیز را ولایة
نیز خوانند اما هر یک از خمسه متحیره را در حیز آفتاب یک خانه نصیب افتاده است
و در حیز ماه یک خانه چنانکه زحل را جدی از حیز آفتابست و دلو را از حیز
ماه و مریخ را عقرب از حیز آفتابست و حمل از حیز ماه و زهره را میزان
از حیز آفتابست و جوزا از حیز آفتاب بر توالی افلاک پس گفته اند سبب
سعادت و نحوست کواکب یکی از این اقسامست و شکل افتادن خانهای
ایشان با این دو نیر چنانکه دو خانه زحل چون در مقابله هر دو خانه نیرین اند
و نظر مقابله تمام نحس است و کیفیت آن گفته شود پس زحل را نحس بزرگ
گویند و چون هر دو خانه مشتری در تثلیث هر دو خانه نیرین است
و نظر تثلیث تمام سعد است پس مشتری را سعد بزرگ گفته اند و چون هر دو
خانه مریخ در تربیع هر دو خانه نیرین اند نیم نحس است پس مریخ را نحس
اصغر گفته اند و چون هر دو خانه زهره در تسدیس هر دو خانه نیرین اند
در نظر تسدیس نیم سعد است پس او را سعد اصغر گفته اند و چون هر

و ثور را از حیز ماه و عطارد را سنبله از حیز آفتاب هم

پنج اند دو خانه عطارد و حیزان نیز که هست از خانه او ساقط است پس
او را هم سعدی و نحسی ننهاده اند و ممتزج خوانند اما گفته اند هر کوکب که در حیز آفتاب
در قوت و تربیت او باشد تا در آن نصف بود و چون در حیز ماه اید در قوت
و تربیت ماه باشد و قول بعضی آنست که سعادت و نحوست سبب قرب و بعد
فلک هر یکی از آفتاب و ماه و اغلب آنست که یقین است که اعتدال مزاج علت
سعادتست و افراط سبب نحوست پس چون فلک مریخ نزدیکتر است با آفتاب
از زحل و در گرمی و خشکی بافراط است خاصه در خشکی ساقط است از آفتاب
پس او را نحس اصغر گفته اند اما فلک زحل دورترین دو کوکب است از آفتاب
مزاج او سرد و خشک که او با افراط خاصه در سردی و در تربیع آفتابست پس
او را نحس بزرگ گفته اند اما مشتری در وسط است و وسط با اعتدال
نزدیکست و به تسدیس آفتابست پس او را سعد بزرگ گفته اند چون این
کوکب علوی اند سعادت و نحوست ایشان را سبب آفتابست اما علت
سعادت زهره از قمر است از آن جهة که قمر نیز اصغر است و نیز از آفتاب
و زهره سعد اصغر است و نیز مشتری و مزاج زهره و موافق قمر و در حد اوسط
از قمر و در تسدیس او را سعد اصغر گفته اند اما عطارد چون از قمر
ساقط است بعلت او را مزاجی منسوب نکرده اند اما سبب سرعت و تغیر
گفته اند مزاج باد دارد و ممتزج است چون دو کوکب سفلی اند حالات
ایشان را بقمر متعلق کردند علویان را با آفتاب اما گفته اند که در کوکب

کواکب

او نیز را

چنانکه

بحقیقت هیچ مزاج نباشد جهت انکه جوهر بسیط اند لیکن حالات ایشان علت
وجود مزاجها بود در مرکبات اما صداقت و عداوت هست میان کواکب
و سبب ان افتادن شکل خانهاست چنانکه در سعادت و نحوست گفتیم
باین پس هر کوکب که در خانه دیگری افتاده است از هر دو کوکب که در خانه او
دوازدهم خانه دیگری افتاده است از هر دو کوکب دشمنی یکدیگر باشد
حکم تربیع و مقابله همین است و هر کدام کوکب که خانه او در تسدیس یا
تثلیث دیگری افتاده است دوست یکدیگر باشند چنانکه سنبله
دوازدهم میزان است و ثور دوازدهم جوزا پس میانه عطارد و زهره
دشمنی باشد همچنین میان زهره و مریخ دشمنی باشد و میان زهره
و مشتری دوستی باشد و میان زهره و زحل دوستی بود با مریخ دشمنی
و زهره دوستی و میان نیرین و زحل دشمنی بود و با مشتری دوستی بود
و با مریخ دشمنی و با زهره دوستی بود و با عطارد نه دوستی و نه دشمنی و یک
سبب دوستی میان دو شخص اینست **ثمرهٔ دوم** در قسمت خانها از شرف
شرف هر کوکب را برجی خانه شرفست بدرجه معین چون کوکب دران
خانه اید قوت شرف او ابتدا کند چون بدان درجه رسد غایت قوت
بود و چون از ان درجه بگذرد اغاز نقصان قوت بدید اید و
بتدریج کمتر شود تا از ان برج بگذرد پس این قسمت چنانست
که برج سرطان خانه شرف مشتریست در پانزده درجه حمل شرف شمس

او دوازدهم خانه

و چون سنبله را با عقرب و حمل با جوزا در تسدیس افتاده میان عطارد و مریخ دوستی باشد صح

است در نوزده درجه و جدی شرف مریخ است در بیست و هشتم درجه
و میزان شرف زحل است در بیست و یکم درجه و ثور شرف قمر است
در سه درجه و حوت شرف زهره است در بیست و هفت درجه
و سنبله شرف عطارد است در پانزده درجه و جوزا شرف راس است
در سه درجه و قوس شرف ذنب است در سه درجه **اسـ۱** این
قسمت بدان سبب چنین افتاده است که سرطان طالع عالم است و مشتری دلیل
حیات شرف او درین خانه موافق بود افتاب پادشاه فلک است در
عاشر سرطان که برج حمل است شرف او موافق تر بود و چون مریخ دلیل
ضدیت است و خصومت برج هفتم سرطان که جدی است شرف او
در جدی بود و زحل دلیل کشت و زرع و عمارتست در میزان که چهارم
اوست شرف او اولی بود **اسـ۲** از روی دیگر انست که چون
طالع و اوتاد بروج منقلبند افتاب سر کواکب علوی را شرف در
در اوتاد اربعه اولیتر بود **اسـ۳** قمر چون خلیفه افتابست و از زایل
اوتد هیچ کدام قوی تر از یازدهم نیست و ان ثور است شرف
او در ثور موافق تر است و چون زهره سعد است دلیل پاکی حوت
خانه ایست موافق مزاج او و نهم از سرطانست شرف او درین خانه شایسته
بود و چون عطارد دلیل فهم و علم است و سنبله برج انسی و سیوم سرطان
بنابرانکه برج انسی است دلیل فهم و عقل و کیاست است و در تسدیس

وخانه او شرف او نیز اولیتر بود پس قمر در تسدیس سعد است و در تسدیس هردو تثلیث
عطارد و مریخ در تسدیس مشتری و تثلیث مریخ و مقابله زحل است و زهره
در مشتری و در تثلیث تسدیس مریخ است پس از این اوضاع معلوم شد
که اغلب کواکب از این خانها ناظرند خاصه خانه سفلیان بر سفلیان
و علویان بعلویان اما اسد چون از آن کواکب نیست شرف او در خانه ساقط
بهتر بود و آن جوزا است و شرف ذنب همچنین و هبوط آن قوس است
اما هر کوکبی را خانه ایست که آن خانه را وبال خوانند یعنی خانه رنج و
زحمت و آن برج هفتم بود از خانه کوکب زحل را سرطان و اسد هر دو
وبال است که سرطان در برابر جدی است و اسد هفتم دلو و باز خانه
دلو و وبال آفتاب است و خانه و وبال ماه جدی است و خانه و وبال مریخ از حمل
میزان است و از عقرب ثور و خانه و وبال زهره از میزان حمل و از
ثور عقرب و مشتری را خانه و وبال از قوس جوزا و از حوت سنبله است
و عطارد را خانه و وبال از سنبله حوت و از جوزا قوس است
پس کواکب تا در وبال بود ضعیف و بد حال بود اما وضع دیگر
هبوط است و آن برج هفتم بود از خانه شرف و درجه هبوط همان
درجه شرف بود در هفتم چنانکه شرف مشتری در سرطان است هبوط او
در جدی بود و قس علی هذا فصل سوم در قسمت ارباب مثلثات
این قسمت سه برجی که بر یک طبع اند آنرا مثلثه خوانند پس مثلثه چهار باشد

خوانند

درین
وعطارد را
تثلیث
بهم
چنانکه
وبال آفتاب
و تا کوکب در هبوط بود در زمان ونیز باشد و ضعیف و بد حال بود صح

بر عدد عناصر و هر مثلثه را بسه کوکب داده اند و آن سه کوکب را
ارباب آن سه برج مثلثه خوانند و اصل این قسمت بر آنست که مثلثه
مذکر را ارباب کواکب مذکراند و مثلثه مونث ارباب کواکب مذکر
چنانکه گذشت مثلثه آتشی که حمل و اسد و قوس است در طالعهای
روزی رب اول آفتاب است و ثانی و ثالث زحل و در طالعهای شبی مشتری
را مقدم دارند بر آفتاب و همان زحل را آخر شریک و بعضی کسان
شریکها اعتبار نکرده اند اما مثلثه بادی در طالعهای روزی
بزحل داده اند و عطارد و بشب عطارد را مقدم داشته اند و شریک هر دو
بروز و شب مشتری است اما مثلثه خاکی در طالع روزی بزهره
و قمر داده اند و بشب قمر را مقدم داشته اند و شریک هر دو بروز و شب مریخ
بود اما مثلثه آبی را در طالع روزی بزهره و مریخ داده اند و بشب مریخ را مقدم
داشته اند و در روز و شب قمر شریک بود و در مثلثه آبی بیشتر کسان زهره را بر مریخ مقدم داشته
لیکن مریخ را مقدم داشتن بقیاس نزدیکتر است پس دو مثلثه مذکر اند آتشی و بادی و کواکب
ایشان مذکر و دو مثلثه مونث اند آبی و خاکی و کواکب ایشان مونث فصل چهارم
در قسمت حدود بر حصه منجم اقسام حدود چند نوع است آنچه مستعمل اهل روزگار است
اینست که در جدول آموده میشود و بطلمیوس نیز این را اعتبار کرده و آنرا با اهل مصر نسبت کرده اند
و اصل او چنانست که هر برجی را بر حصه منجم قسمت کرده اند باقسام مختلف و اول نصیب او
دو درجه است و اکثر نصیب او دوازده درجه و آخر بروج حدود بچنان افتاده است و این

مونث
مشتری
اما جمهور بکار داشته اند

قسمت را وجوه کسان بترتیب یاد کرده اند بجدول نموده شود ثمرهٔ پنجم در قسمت وجوه
هفت کوکب این قسمت چنانست که بروج را بسه قسمت راست کرده اند و هر قسمی ده درجه تعلق
داده اند بتوالی بروج و کواکب چنانکه ده درجهٔ اول حمل نصیب مریخ است و ده درجه وسط
نصیب آفتاب و ده درجه آخر نصیب زهره و از ثور ده اول نصیب عطارد و ده تا از نصیب قمر و ده
آخر نصیب زحل برهمین ترتیب تا آخر حوت باز اول بمریخ رسد و این قسمت را وجوه اهل مصر خوانند
و حد و لحد و دو وجوه کواکب اینست که نموده شد

جدول وجوه اهل مصر			جدول حدود اهل مصر					
زهـ ل	شمس ك	مر ي	زحـ ل	مر كه	عطـ ك	زهـ يب	مشـ و	الحمل
زحـ ل	قمر ك	عطـ ي	مر ل	زحـ كز	مشـ كب	عطـ يد	زهـ ح	الثور
شمس ل	مر ك	مشـ ي	زحـ ل	مر كد	زهـ يز	مشـ يب	عطـ و	الجوزا
قمر ل	عطـ ك	زهـ ي	زحـ ل	مشـ كو	عطـ يط	زهـ يج	مر ز	السرطان
مر ل	مشـ ك	زحـ ي	مر ل	عطـ كد	زحـ يح	زهـ يا	مشـ و	الاسد
عطـ ل	زهـ ك	شمس ي	زحـ ل	مر كح	مشـ كا	زهـ يز	عطـ ز	السنبله
مشـ ل	زحـ ك	قمر ي	مر ل	زهـ كح	مشـ كا	عطـ يد	زحـ و	الميزان
زهـ ل	شمس ك	مر ي	زحـ ل	مشـ كد	عطـ يط	زهـ يا	مر ز	العقرب
زحـ ل	قمر ك	عطـ ي	مر ل	زحـ كو	عطـ كا	زهـ يز	مشـ يب	القوس
شمس ل	مر ك	مشـ ي	مر ل	زحـ كو	زهـ كب	مشـ يد	عطـ ز	الجدي
قمر ل	عطـ ك	زهـ ي	زحـ ل	مر كه	مشـ ك	زهـ يج	عطـ ز	الدلو
مر ل	مشـ ك	زحـ ي	زحـ ل	مر كح	عطـ يط	مشـ يو	زهـ يب	الحوت

شرف کواکب

افول کواکب

اوساط کواکب

ثمرهٔ ششم در قسمت فرح کواکب این قسمت بطالع متعلق است چنانکه
چون طالع معین شود افراح معلوم گردد و آن چنانست که چون عطارد که
دلیل عقل است و نطق فرح او در طالع بود و قمر چون نیر اصغر است دلیل
حرکت و مصالح این جهانی فرح او در ثالث بود و زهره چون کوکب
طربست و عشق و طلب توالد و تناسل کند و سعد اصغر است
و دلیل شر و فتنه و ساقط اولیتر آنکه فرح او در ششم باشد
پس نیر اصغر و سعد اصغر را خانهای فرح تحت الارض افتاد
از طالع اما آفتاب که نیر اعظم است و خانه نهم دلیل
سعادت آن جهانی و سفر دور و فرح او نهم باشد و مشتری که سعد
اکبر است دلیل رجا و امید و اصدقا فرح او یازدهم باشد و
زحل که نحس اکبر است و دلیل وحشی فرح او در دوازدهم
بود تا ساقط بود پس نیر اعظم و سعد اعظم و نحس اعظم را از
جایهای فوق الارض افتاد اما هر دو نیر در مقابله یکدیگر باشند
و در تسدیس و تثلیث طالع و هر دو سعد در مقابل یکدیگر اند
و در تسدیس و تثلیث طالع هر دو نحس در مقابل یکدیگر افتاده اند
و از طالع ساقط اما ترح در مقابله فرح باشد چنانکه ترح قمر
در نهم است و ترح آفتاب در سیوم و باقی برین قیاس ثمرهٔ
هفتم در اثنا عشریه بروج و کواکب این علم بطالع

فرح او در نهم بود و ربع
چون نحس اصغر است
و نحس اصغر را

ربع

نبیته اردوان چنانست که هر برجی را بدوازده قسمت کنند هر قسم بدو درجه و
نیم قسمی اول بصاحب بیت دهند و قسم دوم بصاحب دوم همچنین تا دوازده خانه
داده شود پس طریق عمل آنست که اگر اثناعشریه طالع خواهند که بگیرند
درجات طالع در دوازده ضرب کنند و از طالع سی سی کم کنند آنجا که کمتر از سی
بماند اثناعشریه طالع آنجا بود و حکم همین است و این عمل را در استخراج ضمیرها
بکار دارند پس هر کجا اثنی عشریه طالع وقت افتد ضمیر آنجا بود و این بجای نظر
طالع بود اما اثنی عشریه طالع را بگیرند و درجات کواکب را در آن برج که
کوکب در او بود و اندر دوازده ضرب کنند و سی سی از برج کوکب طرح کنند
آنجا که کمتر از سی بماند اثناعشریه کوکب آنجا بود مثال زهره در حمل یازده
درجه و چهار دقیقه پس ضرب یازده در دوازده صد و سی و دو درجه
حاصل آمد و از ضرب چهار در دوازده چهل و هشت دقیقه این ضرب یعنی
حاصل را از برج حمل سی سی طرح کردیم رسید بدوازده درجه و چهل و هشت
دقیقه اما اگر همین یازده درجه را چهار برج دهند چنانکه دو نیم بحمل رسد
و دو نیم بثور و دو نیم بجوزا و دو نیم بسرطان بر قاعده اول که شرح دادیم
تا درجه مستغرق باشد و یک درجه و چهار دقیقه باقی ماند پس [illegible]
~~چهل و هشت دقیقه باشد~~ پس یک درجه را در دوازده ضرب کنند [illegible]
باشد و این نصیب ثور بود اما حکم اثناعشریه کواکب آنست که اگر کوکبی
در اثناعشریه کوکبی ناظر بود یا در خطی از خطوط او بودن اثناعشریه

افتد چنان بود که صاحب اثناعشریه

از برج اسد پس اثناعشریه زهره در اسد بوده بدوازده درجه و چهل و هشت دقیقه

کوکب در برجی چنان بود که صاحب اثناعشریه در آن برج و اثناعشریه هر کوکبی نزایچ
صاحب خود دارد و بعضی کسان دلایل را بدان تیر کنند اگرچه اهل روزگار او
کمتر استعمال کنند و ما یاد کردیم تا این کتاب بی فایده نبود اما اقسام دیگر
هست چون نه بهر و هفت بهر و نیم بهر و درجان و ادرجان و حال بجار و مانند
این که بیشتر بر قول اهل هند است و در این عهد متروک است ما یاد نکردیم
والله اعلم **ثمرهٔ هشتم** در نسبت ایام بکواکب شبانروزی یک دور
فلک مستقیم است اول روز بقول اهل شرع از طلوع صبح صادقست و بقول
اصحاب احکام از طلوع نصف آفتاب و نزدیک مقدمان از دایره نصف
النهار اما اول شب از غروب نصف جرم آفتابست و طلوع سپاهی از
مشرق پس این شبانروز را بیست و چهار قسم کرده اند و هر قسم را ساعتی
خوانند و ساعات بر دو نوع است مستوی و معوج مستوی آنست که
یک جزو از بیست و چهار جزو او پانزده درجه مطالع باشد بدین سبب او را
ساعات مستوی نام کردند اما عدد او در روزهای تابستان و شبهای
زمستان زیاده شود او را ساعات معتدله خوانند اما ساعات معوج آنست
که جزویست از دوازده جزو روز یا شب اگر روز دراز تر یا کوتاه تر عدد او
از دوازده بیش و کم نگردد اما نفس او زیاده و کم شود از ده درجه
مطالع بسبب زیادت و نقصان زمان او را معوج کنند اما از هفته هر روز
بکوکبی نسبت کرده و هر شبی را بکوکبی و ساعت اول از روز را از ساعت معوج

در زمانی تیز گویند

بدان کوکبه اند چنانکه روز یکشنبه منسوبست بافتاب پس اولین ساعت از روز
یکشنبه اوراست وساعت دوم زهره راکه تحت فلک افتابست وساعت سیم
عطاردرا وچهارم قمررا وپنجم زحل را وششم مریخ را وهشتم باز افتاب را ونهم
مشتری را وهفتم

زهره را ودهم عطارد را ویازدهم قمر را ودوازدهم زحل را اول از شب
دوازده ساعت روز یکشنبه تمام شود وساعت اول از

دوشنبه مشتری را بود وساعت دوم مریخ را بهمین قیاس میکردد تا ساعت
دوازدهم از شب دوشنبه بعطارد رسد وساعت اول از روز دوشنبه
بقمر ودوم زحل بهمین قیاس شب سه شنبه زهره را بود وروز سه شنبه
مریخ را بود وشب چهارشنبه زحل را وروز چهارشنبه عطارد را وشب
پنجشنبه افتاب را وروزش مشتری را وشب جمعه قمر را وروزش زهره را وشب
شنبه مریخ را وروزش زحل را وشب یکشنبه عطارد را وساعت دوازدهم
از این شب مریخ را وارباب ساعت اول از روز یکشنبه افتاب بود هم چنین بر
اول

ترتیب دوری کنند اما اهل بابل وبزرگان که تتبع ایشان کرده اند چون اسحق
ایشان

کندی وابومعشر بلخی ودیگر بزرگان استخراج نموده ارباب ساعات نهاده اند
ودر طالعها ابتداء ادوار از صاحب ساعت بود ودر هر روزی کارها که بکوکب
کنند اعتبار

او منسوبست وهر ساعتی که بصاحب او تعلق دارد چنانکه روز یکشنبه
بافتاب منسوبست دیدار پادشاه را نیکو بود وان شغل که مناسب او
بود وحکم شب همچنین است از جمیع روز وشب **شعبه پنجم** در نظرهای کواکب
بعضی ببعضی چهار ثمره **ثمره اول** در کیفیت نظرهای کواکب با یکدیگر

وان پنج نوعست بهشت قسم **اول** قرانست چون دو کوکب در یک برج بدرجه
ودقیقه برابر شوند وان قران بود **دوم** تسدیس این است **سیوم** تربیع این
است **چهارم** تثلیث **پنجم** مقابله است ویک تثلیث ویک تسدیس ویک تربیع
ودیگر درایراست این مبلغ هشت باشد **اما** اتصال این ان بود که بر
توالی بود چنانکه از طالع به سیم وچهارم وایراد بود که از نهم ویازدهم
وپنجم

را اتصال این را برایر تفاوتست **اما** قران سعدین سعد است ونحسین
نحس **اما** نظر مقابله انست که کوکبی در برج هفتم کوکبی دیگر اید بدرجه
ودقیقه برابر شود وحد او صد وهشتاد درجه است یعنی شش برج که نیمه
دور فلک است پس چون هر یکی در خانه دیگر بود در مقابله این نظر را عین
وتمام دشمنی خوانند **اما** نظر تربیع از برج چهارم کوکبی بود حد او نود
درجه بود که ربع دور فلک است واو نیمه مقابله است واو را لاجرم
نیم دشمنی گفته اند **اما** تثلیث از برج پنجم کوکبی بود حد او صد وبیست
درجه است که ثلث دور فلک است وهر اینه که تثلیث از دو برج بود
که بر یک طبع باشد چون الحمل باشد بقوس یا از قوس باشد بحمل پس
موافقت طبع او را سعد وتمام دوستی گفته اند **اما** نظر تسدیس از
برج سیوم کوکبی حد او شصت درجه بود که سدس دور فلک است
باشد

واو نیمه حد است پس او را سعد ونیم دوستی گفته اند **ثمره دوم**
در انواع اتصالات واوضاعی که کواکب را اتفاق افتد وکیفیت آن

اوضاع کواکب در صورت اتصالات بسیار نوع است و لایق مختصر نیست
انچه بیشتر واقع میشود و موثر است دوازده نوعست اول تبعیت دوم
رد است سوم دفع است چهارم دفع طبیعت پنجم انکار ششم نقل
النور هفتم اشکال هشتم بعید الاتصال نهم خالی السیر دهم وحشی
السیر یازدهم تربیع طبیعی دوازدهم دستوریه اما نظر قبول انست که کوکبی
در خطوط کوکبی دیگر بود وان خانه است یا شرف یا مثلثه یا حد یا وجه یا
صاحب ان خط اتصال کند پس صاحب ان خط ان کوکب را قبول کند
در خط خود یعنی اورا و این نظر دلیل بود بر روا شدن حاجات و یافتن مرادها
امیدها و تمامت محبت از جانب کوکب قبول کننده اما رد آنست که کوکبی
ضعیف شده باشد چنانکه در وبال یا در هبوط خود بود یا راجع یا محترق و
مانند این پس نظر کوکبی را که بدو پیوندد وا از خود دور کند قوت
قبول ندارد مثل شخصی که بر محنتی مانده بود بعلتی یا غیر ان شخصی دیگر
خواهد که با او نیکوی کند و از خود دور کند و حکم این نظر نشدن قولست اورا
از بر امدن حاجات و نایافتن مراد پیش بزرگان و فرو ماندن در کارها
اما دفع قوت که کوکبی در خط خود باشد دیگر او را بیند از صاحب خط
اورا قوت دهد و اگر هردو کوکب در خط خود باشند هر یک قوت خود
بدیگر دهند و این غایت دفع قوت بود چنانچه زهره در حوت بود
و قمر در سرطان پس او دلیل باشد بر دوستی تمام میان دو کس از هر دو

طرف

طرف و خواستن محبت و بر امدن کارها و مرادها بر چه رود و یاری دادن
دوستان و بردمان در کارها که خواهند اما دفع طبیعت انست که کوکبی اموری
در خط کوکبی دیگر بود و ان دیگر در خط این و هر یک دیگر را بیننده پس هر یک
طبیعت خود بدیگری دهند و بعضی کسان این را دفع قوت نیز خوانند
اما این وضع قوی تر از دفع قوت بود و انرا در مراتب سعادتها و عطیتها
و امیدها و روا شدن حاجتها و پیش رفتن کارها و معاونت مردم و
دوستیها و امثال این زیاده از همه اوضاع دیگر است اما انکار انست
که کوکبی دیگر را بیند از خانه و بال یا هبوط او یعنی ان کوکب انرا قبول نکند
چون در وبال یا هبوط خود یعنی ببیند و این ضد دفع طبیعت است
و اگر هردو در وبال یا هبوط یکدیگر باشند انکار از هر دو طرف باشد پس
احکام او ضد احکام دفع طبیعت است اما نقل النور انست
که کوکبی سبک رو کوکبی گران رو را ببیند و از تمام منصرف شده باشد دیگر را
ببیند پس نور کوکب اول به کوکب ثانی دهد اگرچه ان هر دو کوکب از
همدیگر ساقط باشند و این بمثابه اتصال بود میان ان دو کوکب
اما کوکبی در حمل بود و دیگری در عقرب و کوکبی سبک رو تر از
هر دو در سرطان یا اسد باشد پس اول ان کوکب را بیند که در حمل
باشد و هنوز از و منصرف نشده باشد ان کوکب را بیند که در عقرب است
پس نور کوکب اول بدو داده باشد و این دلیل بود بر توسط کارها

ورسالة میان کسان و مصالحه و محابت وامثال این چون نظرهای نیك وقبول
باشد واکر نظر نحس و نامقبول باشد دلیل کند بر دوری و سخن چینی و خصومت
انداختن میان مردم و مانند این اما انتکاث انست که کوکبی سبك رو خواهد
که کوکبی کران رو را ببیند هنوز بمرکز نرسیده باشد کوکبی سبك رو راجع کردد و از اتصال
بشکند و تمام نشود و نیز باشد که کوکب سبك رو راجع بود خواهد که کوکب کران
رو ببیند مستقیم شود و اتصال تمام نکند و این دلیل شکستن عهد بود و پشیمانی
از کارها و تردد خاطر و نومیدی از جایکاهی که امید داشته باشد و دلیل
مراجعت مسافران بود و خلاف افتادن میان مسافران و امثال این اما
بعید الاتصال انست که کوکبی در برجی اید از اوایل برج هیچ کوکب را نبیند
و در اخر ببیند در ان حال که کوکب ضعیف بود این نظر دلیل تعطیل بود
در کارها و تعویق و کار امروز بفردا انداختن و تعطیل کردن و تقصیر
اما خالی السیر انست که در اوایل برج کوکبی را ببیند و به کوکبی دیکر نه پیوندد
دران برج و دران وقت کوکب ضعیف بود و بدتر ان بود که این کوکب نحس
بوده باشد و این دلیل بود بر فراق و دور افتادن از کسان و طمع داشتن
در وعده های دور و دروغ و بریدن از مردم اما وحشی السیر انست
که کوکبی در برجی اید و بیرون رود و هیچ کوکب نه پیوندد و این حال قمر را بیشتر
بود و اد نحس باشد درین وقت بدتر انکه قمر در قوس وحشی السیر بود که از
برجهای غریب در قوس از همه ضعیف تر است جهت انکه از هبوط بیرون

می اید روی بوبال می نهد و باز از برجهای غریب بهتر از جوزا نبود که از شرف
بیرون می اید و روی بخانه می نهد اما مریخ عکس این باشد درین دو خانه
و این حال دلیل بود بر فرو ماندن کارها و نقصان مال و کسب و پیش امدن کارها
مودت و عداوت اما تربیع طبیعی انست که عطارد در جوزا بود و کوکبی را
ببیند که در حوت باشد و این تربیع بقوت چون تثلیث بود و این حال مشتری را
نیز باشد در قوس و حوت اما در مستوریت چهار نوعست یکی نیك بعید است
و یکی نیك ضعیف بعید انست که صاحب مجمل یاد کرده است پس دو نوع دیکر ست
که نزدیکتر است یکی انست که صاحب طالع در عاشر افتد و صاحب عاشر در طالع
نوع دیکر انست که کوکبی در وتدی باشد و ان وتد خانه یا شرف او باشد
و کوکبی را ببیند که ان کوکب هم در وتدی باشد و ان خانه یا شرف او باشد
اما مستوریت کامل قوت است و دلیل سعادتها بزرك و حکم او بر سلطنت
باشد و حکومت و شهرت و بلندی و توانکری و قدر جاه و کمال سعادتها داخلی
و خارجی والله اعلم ثمره سیوم در اتصالات مجمل این اتصال نظر است
و او را ناظر نیز خوانند و اتصالات طبیعی کویند و بجای اتصالات نظرکاه
دارند اکرچه با هم ناظر نباشند و این اتصالات بر سه نوع بود یکی نسبت
موافقت بطالع دوم نسبت بند ازی روز دوم انچنان بود که بعد دو کوکب
از نقطه اعتدال برابر اتفاق افتد بجای نظر نشیند مثال انکه کوکبی
در بیست درجه حمل بود و دیکری در ده درجه حوت میان هر دو تسدیس

بود که این هرد و جزو موافق اند در مطالع جهت انکه بعد هر دو از حمل متساوی است
بر توالی حمل بر خلاف توالی حوت پس اگر این هر دو کوکب درین جزو باشند
بجای تسدیس بنشیند و همچنین اجزاء ثور با مطالع موافق اند ثور بر توالی و دلو در
دلو بر خلاف و این تربیع بود بجای تثلیث بنشیند و اجزاء جوزا با جدی موافق اند
بر توالی و خلاف توالی و این بجای مقابله نشیند و همچنین اجزاء سرطان با قوس
و اجزاء اسد با عقرب و اجزاء سنبله با میزان و ابتدای این از میزان باشد
و حکم همین باشد اما اجزا را که موافق نهند در درازی روز بعد ایشان
از دو نقطه انقلاب برابر باشد چنانکه اجزاء سرطان بر توالی جوزا بر خلاف
توالی پس اگر کوکبی در بیست درجه سرطان بود و دیگری در ده درجه جوزا
میان هر دو تسدیس باشد بهمان طریق که در دو بعد از نقطه اعتدال
گفته شد جهت انکه درازی ده درجه جوزا همانست که بیست درجه سرطان
و همچنین اسد را با ثور و سنبله را با حمل و میزان را با حوت و عقرب را با دلو
و قوس را با جدی و اگر از نقطه جدی این ابتدا کنند همان حکم باشد
اینست حقیقت اتصال والله اعلم ثمره چهارم در حدود اتصالات از پیش
و اجرام کواکب و بیان اتصالات را بیان حدیست که تا بدان نرسد اتصال
اغاز نشود و حدی دیگر است که تا از ان نگذرد باطل نشود و بنا ان بر اجرام
کواکب است که هر کوکبی را مقدار جرم معین کرده اند از پیش و از پس و
او را انوار نیز خوانند پس نور جرم افتاب پانزده درجه است و نور جرم

ماه دوازده درجه و نور جرم مشتری و زحل هر یک را نه درجه است و نور جرم مریخ
هشت درجه و زهره و عطارد هر یک هفت درجه عقده راس و ذنب هر یک را
دوازده درجه اما اتصالات را سه حال بود هرگاه که نور کوکبی بکوکبی رسید
اغاز اتصال بود چون بعد میان هر دو بنصف الجرمین رسد اغاز اتصال
قوت بود و چون مرکز بمرکز رسد غایت قوت اتصال بود و چون جرم از
جرم منفصل شود تمامی اتصال بود اما اعتبار نصف جرمین را
در جمع اتصالات و بعضی گویند نصف جرم کمتر معتبر باشد مثال
انست که جرم مشتری نه درجه است و جرم قمر دوازده درجه پس دوازده
با نه جمع کنند بیست و یک باشد نصف هر دو ده و نیم باشد پس هرگاه
که میان ماه و مشتری بیست و یک درجه بعد ماند نور هر دو بهم رسد و ان
اغاز اتصال باشد و چون ده درجه و نیم بعد قوت بود و چون مرکز ماند آغاز
بمرکز رسد اتصال تمام بود و غایت قوت بود و چون نصف الجرمین
رسد نهایت قوت بود و چون بیست و یک درجه بعد شود منصرف
گشته بود اما اگر نصف جرم کمتر را اعتبار کنند و چون چهار درجه
و نیم بعد ماند اغاز قوت بود و قول اول محکمتر است شعبه
ششم در مقادیر شهادتها و قوتها و ضعفها کواکب هفت ثمره
ثمره اول در شهادتها اصحاب این صنعت گفته اند که خداوند خط را زعیم
گویند و شاهد گویند و قوت او را در خط خود شهادت خوانند

و شهادت آن پنج نوع است و هر یک را مقدار نموده اند چنانکه گفته اند صاحب خانه را
پنج شهادت است یعنی پنج قوت از روی تقدیر و صاحب شرف را چهار شهادت
است و صاحب مثلثه را سه شهادت است و صاحب حد را دو شهادت و وجه را
یک شهادت و درین خلاف هست آنچه حکیم کوشیار آورده است خلاف اینست
اما اگر کوکب در خانه خود بود شهادت او که پنج است مضاعف شود
یعنی ده گردد و حکم صاحب شرف و دیگر شواهد همچنینست اما گفته اند
که هر برج که صاحب وی در وی نبود همچون بدنی باشد بی جان و اگر صاحب
وی در وی باشد جسمی باشد زنده از هر چه لایق او بود طلب کنند حاصل باشد
و اگر کوکبی غریب در وی بوده باشد هر چند نا مقبول قوت دهد و اگر از اد با
حظ او کوکبی نیک قوت ناظر بود قوی تر دهد نشره دوم در قوتهای ذاتی
کواکب قوتهای کواکب در حصر نیاید اما آنچه در حساب آورده اند شصت و
شش نوع است از ذاتی و عرضی و قوی و ضعیف و میانه آنچه از آن سبع اثر
ترست سیزده نوع است قوت ذاتی انست که کوکب در خانه خود بود یا در شرف
یا در مثلثه یا در حد یا در وجه خود مستقیم بود و علویان مشرق باشند
و سفلیان مغرب و کوکب در حیز خود بود و کوکب مذکر در برج مذکر
و مونث در برج مونث و زاید در سیر و صاعد بود در افلاک خود اما
زاید انست که بخت او در شبانروز بیشتر از حرکت وسط او بود و صاعد
انست که از نقطه حضیض روی باوج دارد تا بذروه فلک تدویر و حیز آنست

مونث

که کوکبی روزی بروز بالای زمین و کوکبی شبی در شب بالای زمین باشد اما
تقسیم دانکی از قوتها نهاده اند و صحیح انست که بعد کوکب کمتر از شانزده
دقیقه باشد وقتی که مرکز او بمرکز افتاب رسد در احتراق تا این مقدار که
از مرکز نقصان عطارد قوی تر باشد که بمنابه دو شمس بود و این هم در اتصالات
بود کوکبها اما گفته اند که قوتهای ذاتی کوکب سعادتها دلیل باطنی باشد
در مولود چون عقل و فهم و ادراک و وهم و فراست و کیاست و مانند آن
نشره سوم در قوتهای عرضی کواکب قوتهای عرضی انست که بسبب طالع
پدید آید چنانکه طالع اتفاق افتد و کوکب در وتد بود آن را در طالع از همه قوی
تر طالعست پس عاشر پس سابع و چون کوکب در وتد بود قوت وی از روی
تقدیر دیناری بود و در مایل الوتد چهار دانگ و در زایل الوتد دو دانگ
پس اگر مایل الوتد بود چهار دانگ قوت دارد از همه قوی تر حادی عشر
و باز خامس و اگر در زایل الوتد بود دو دانگ قوت دارد و از همه قوی تر تاسع
است و باز ثالث را مقدار نهاده اند اما وجهی دیگر انست که
کوکب در حظوظ سعدان بود یا سعدان بدو ناظر بوند بنظرهای
مودت و بودن کواکب در فرح هم قوت عارضی بود و این قوتها
دلیل سعادتهای ظاهر بود چون مال و جاه و حرمت و عزت و
شهرت و مانند این اما وقت باشد که کوکب را هم قوت ذاتی
بود و هم قوت عارضی و این قوتها دلیل سعادتهای ظاهر بود چنانکه

طالع حمل بود و مریخ جدی که شرف اوست و عاشر است از طالع قیاس دیگرها
همین است ثمره چهارم در ضعفهای کواکب چنانکه قوتها در حصر نیاید
ضعفها نیز در حصر نیاید اما آنچه در حساب آورده است پنجاه نوع گفته اند
و آنچه از آن جملست ظاهرتر است هجده نوع است و آن چنانست که کوکب در
وبال خود یا در هبوط یا راجع یا محترق یا تحت الشعاع و هر دو نیر در کسوف
و خسوف باشند یا در عقده ذنب و بودن قمر در طریقه محترقه و آن از
نوزده درجه میزانست یا سیم درجه عقرب یا قمر خالی السیر یا وحشی السیر یا کوکب
در عقده ذنب بود یا ناقص السیر یا هابط در افلاک خود یعنی از نقطه
اوج یا از بعد ابعد روی بحضیض دارد یا در طالع خانها بد افتاده بود
یعنی ساقط یا در وبال یا در هبوط کوکبی بود خاصه کوکب بد و ناظر باشد
و خاصه بنظر عداوت یا در برجی یا در برجی افتد که خلاف مزاج او باشد
یا در حظ نحسان بود یا نحسان بد و ناظر بوند خاصه بنظر عداوت
اما اگر کوکبی در وتدی از اوتاد طالع افتاده باشد و آن موضع وبال
یا هبوط او باشد این ضعیف او زیادت از قوت عرضی او باشد والله
اعلم ثمره پنجم در تشریق و تغریب کواکب و حد آن هر کوکب
که پیش از آفتاب برآید او را شرقی گویند و چون بعد از آفتاب فرو
رود او را مغربی گویند و حد تشریق و تغریب کواکب علوی شصت
درجه است یعنی چون از احتراق ایشان بگذرد تا بشصت پس ایشان آفتاب

رسد ایشان شرقی باشند و چون شصت درجه بعد مانند تا آفتاب بدیشان
رسد در حد تغریب آیند و بیرون از این حد نه شرقی باشند و نه مغربی
اما حد تشریق و تغریب زهره چهل و پنج درجه است و حد تشریق و تغریب عطارد
بیست و یک درجه و بیشتر نیز گفته اند و حد قمر دوازده درجه والله اعلم
ثمره ششم در دانستن کوکب مستولی بر مواضع طالع و دانستن
کوکب بیشتر مستولی آن کوکب باشد بر موضعی از دوازده خانه طالع
که در حظ خود بود از آنچه نموده ایم یا ناظر بود بر جزو مطلوب و اگر هر پنج
ارباب حظوظ در برج مطلوب بوند یا ناظر شوند صاحب بیت مقدم بود
در استیلا پنج دیگران شریک او کنند و اگر چهار باشند یا سه یا دو باشند
آنرا که شهادت زیادت بود آنرا مقدم دارند اگر هیچ کوکب از ارباب حظوظ
در آن خانه نبود یا ناظر نباشد جزو مستولی نبود و اگر کوکب غریب در خانه افتاده
بود او مستولی آن خانه باشد و او را دلیل آن برج خوانند اگر چه در آن خانه
ضعیف و نامقبول باشد و اگر کوکب غریب هم نباشد در بیت دوازدهی
ساقط باشد آن برج همچون بیت بودی روح چنانکه در پیش گفتیم اما
اصحاب احکام را اعتماد بر مستولی باشد بر همه اجزای فلک نه بر صاحب بیت
خاصه که بر صاحب بیت ساقط افتاده بود اما مثال آنکه غریب شاید
که مستولی بود آنست که اگر شخصی در خانه دیگری باشد حکم او در آن خانه بود
بدان نادروی باشد بدان ماند که خانه شخصی میکند اما بهتر آن که شخصی جا فلان

در صورت طالع ایستاده باشد و بقوتها، ذاتی و عرضی و قوی تر از همه آن بود
که صاحب طالع در طالع بود یا صاحب شرف طالع در طالع بود یا ارباب حظوظ
دیگر یا صاحب عاشر در عاشر بود یا صاحب شرف عاشر در وی بود یا صاحب
حادی عشر یا صاحب شرف او در وی بود یا همچنین در سابع یا رابع یا خامس
یا تاسع یا ثالث **اما** اگر کوکبی قوتها از ذاتی دارد و از طالع ساقط بود
شرا و هم باشد **اما** وقت باشد که چند کوکب شایسته بود یا بتر از بت قوی تر را
مقدم دارند و دیگر را شریک او کنند پس مدار احکام کلی طالع بر مبتز باشد
بعد از ان بر مستولی بعد از ان بر صاحب طالع اگرچه ساقط بود بعد از ان
بکوکب غریب ناظر بود **اما** مستعلی ان کوکب بود که در وقت قران بذروه
فلک تدویر یا اوج خود نزدیکتر بود یا در شمال بیشتر از ان کوکب دیگر بود
یا کوکبی عاشر در طالع افتاده باشد و مدار احکام در قران بر کوکب مستعلی
باشد و کوکب مبتز و مستولی بر جزو قران والله اعلم **شعبه عشر**
در امتزاج کواکب بطریق تشبیه و تمثیل انچه اسرار احکام است امتزاج
کواکب است و انچنانست که بعضی کواکب علت گرمی است و بعضی علت سردی
و خشکی و سعادت و شقاوت و امثال این پس چون دو یا سه یا
بیشتر از دلایل جمع ایند در طالع یا جای دیگر واجب کند که امتزاج دهند
تا از ان هر مزاجی معلوم شود که از همه نسبت دارد و از ان همه باشد
واین را مثال انست که اگر پاره شیر یا اندکی جبر یا پاره خون یا آب بیامیزند

رنگی و مزاجی و طعمی از ان حاصل آید که بهر چهار منسوب بود و بهر چهار نماند و لابد بان
مزاج مایل تر بود که او غالب تر بوده باشد از چهار **ومثال** این کواکب انست
که اگر مولودی را در طالع اتفاق افتاده بود زحل و مشتری و زهره و مریخ زحل
دلیل سیاهی است و ترش رویی و صبوری و سرد و خشکست و مشتری سپید
است که بر زردی زند و گشاده رویی و نیکو خلقی و کرم تر است و زهره
دلیل سپیدیست روشن و لطیف طبع و معاشرت و خوب صورت و سرد
و تر است و مریخ دلیل سرخی است و غضب و خیانت و تندی و گرم و خشک
پس واجب کند که باین امتزاج این چهار دلیل کند رنگ مولود سرخ و سفیدی
بود که بگندم گونی زند و حلم و صبر و غضب و تندی در اعتدال باشد
و یا کیزه باشد و نیکو اعتقاد بود در دین خوش طبع باشد و عشرت
و خیانت کند در نهان و انرا مستور دارد و متعصب باشد و شریف
و مزاج معتدل باشد مایل بخشکی و بوجی که در وی بوند دلایل از ان
نیز اعتبار کنند که موافق مزاج هر کوکب باشد مدلول اثر ظاهرتر کرد
و ازین کواکب هر کدام که شهادت بیش دارد اثر او ظاهرتر بود و اگر
دو یا سه قوی تر باشند اثر بقوت فکر بیامیزند و هر کدام که ضعیف
بود از قبول اثر او کمتر باشد و نهان تر **اما** اگر برجی بیت کوکب
بود مزاج کوکب یا برج بیامیزند و اگر کواکب باشند بقدر قبول ورد
امتزاج دهند و اگر کوکبی همچنین در بیت مال اتفاق افتد چون

منسوبات هر یکی از نباتات و جواهر و حیوانات نموده ایم پس اطبه و اشربه
و مال و یاری کران او را از انجا استدلال کنند و باقی بیوت دیکر قیاس
همین دانند و در حقیقت انست که هرکجا که اعتدالست دلیل سعادتست
و صحت بدن و هرکجا که مزاجی بافراطاست دلیل نحوستست و مرض
مطرب **مثال دیگر** در تشبیه انست که اکر زهره در ثور بود چون خاتونی بود با حرمت
در سرای خود و اکر قمر با او بود چون ملک زاده بود در مملکت خود با او در مهر
و اکر عطارد در انجا بود چون ندیمی بود و وکیلی یا مداحی و اکر مریخ
انجا بود خونریزی عربده کننده بود و در خصومت افتاده پس اجتماع
معلوم شود که زنی باشد در سرای مطربی ملک زاده ان ناحیت را و هر
عطارد دو باهم مایل بوند و دوست جهت انکه هر دو درین موضع قبول دارند چون
صاحب نجم و دوم است از ثور هر دو را بمداحی و ندیمی در فرح میدارد
و جه دخل و خرج ایشان را می شناسد و چون مریخ صاحب هفتم و دوازدهم
و هفتم است دشمن و ضد ایشانست فتنه و شری انکیزد و از ان
خود در زحمت می افتد و هر دو او را قصد می کنند **اما** اکر افتاب
ساقط بود از ایشان از پادشاه با بد خایف بوند و اکر با ایشان بود
یا ناظر بنظر مودت از پادشاه و بد ایمن بوند و اکر بنظر عداوت
خایف شوند و مجلس کم طرب بود **اما** اکر زحل با ایشان
نیز بود اکر ناظر بود بمودت رعایت حال ایشان کند و اکر بعداوت

مجتمع و مفرح ایمن بود و اکر بسهم بوند و اکر مشتری با ایشان بود یا ناظر بنظر مودت از مهتمع و مفرح ایمن بوند و اکر بنظر عداوت بود صح

نکرد

نکنرد قصد پریشانی بزم ایشان کند **مثال و تشبیه** دیکر انست که اکر مریخ
در عقرب بود و زهره با او چون قحبه بود در مانده بدست امیری یا ترکی یا لشکری
و اکر عطارد با ایشان بود چون دوستی بود ان مرد را و دشمن ان قحبه را
و اکر قمر انجا بود چون مساوی بود که در ان میان محبوس مانده بود
پس سبب و بال و ضعف زهره که او چون قحبه است بسبب قوت و
قبول مریخ است و صاحبست که چون امیری است و عطارد چون صاحب
خانه یا زدهم عقربست دوستدار مریخ است و چون صاحب خانه
دوازدهم زهره است و عطارد زهره را دشمن دارد و چون قمر صاحب
نهم عقربست مانند مسافریست درین خانه و چون هبوط است
محبوس است و درمانده و کواکب دیکر را همین نسبت نکاه دارند
و هر چه مثال و تشبیه اینست شرح طریق امتزاج کواکب تامل و
تذکر واجب دارند از سر ذهن و اعتقاد تمام فایده حاصل اید و بیشتر
احکام راست رود **شعبهٔ هشتم** در احوال دلایل بانواع
مختلف نوزده ثمره **ثمرهٔ اول** در کلیات اصول احکام احکام
نجوم دانستن خیر و شر است پس هرکجا که سعدان غلبه کنند
بجرم یا ناظر دلیل بر امدن کارها و امیدها بود باسان ترین وجوه
و هرکجا که نحسان غلبه کنند یا ناظر بوند دلیل فرو ماندن کارها بود
و امیدها بود و افتادن خلل در مصالح و دور افتادن و پیش امدنها   عرض

امدن دشواری فی الجمله سعدان دلیل سعادت اند و نحسان دلیل
شقاوت ثمرهٔ دوم در تثلیث و تسدیس دوستی بود و راحت‌ها وآسانی
و برامدن کارها و مقابله و تربیع دلیل دشمنی بود و رنج و دشواری
در امور و قبول دلیل تمام شدن کارها بود بدوستی خاصه از اوتاد و نظرها
نظرها رد و نامقبول دلیل فرو ماندن کارها باشد خاصه
از زایل الوتد یا ساقط ثمرهٔ سوم نظرهای عداوت کوکب
سعد را ضرر نبود چنانکه نظرهای مودت کوکب نحس را نفع نبود
ثمرهٔ چهارم دلیل نیک اگر با هم دیگر ناظر باشند بنظرهای مودت دلیل کند
بر تمام شدن امرها و مدت بقا او بوجه احسن و اگر بنظر عداوت
نگرد دلیل تمام شدن بعضی بود از امر بسختی و دشواری ثمرهٔ پنجم
اگر سعد ضعیف بود یا راجع باشد یا محترق یا در جایگاه بد بود چنانکه
فرو ماند از رسانیدن سعادت و از ینجا گفته‌اند که سعد نا
مقبول شخصی کریم باشد و درویش و اگر نحس قوی بود چنانکه در خانه یا در
شرف یا در حظوظ خود بود و مستقیم نحوست و بدی دور کند
پس نحس مقبول بهتر از سعد نامقبول ثمرهٔ ششم اگر جایگاه
امن و جا کوکب سعد مستولی شود نیکی و سعادت از مردم نیکوکار و
و از کسانی که امید باشد بوجه آسان واما اگر نحس مستولی شود
مکروه رسد از قومی بدکار و از کسانی که توقع فساد باشد

ثمرهٔ هفتم اگر جایگاه خوف و خطر سعد مستولی کرده اندوه رسد
از جماعتی نیکوکار که طمع بدی از ایشان نباشد واگر نحس مستولی گردد بدی و غم
رسد از کسانی ظالم که توقع بدی از ایشان باشد ثمرهٔ هشتم اگر
طالع مولودی بموضعی که انجا نحسی افتاده در دیگر طالع مولودی هم
در ان جزو سعدی افتاده بود این جزو ضد یکدیگر باشند و ان شخص هر دو
که نحس در طالع او بود آن شخص دیگر بدی و ضرر رساند و انکه سعد
در طالع او بود بدان دیگر خیر و نفع رساند اما اگر هر دو سعد در
یک موضع افتاده بود میان ایشان مودت و محبت باشد و هر دو یکدیگر را
نیکی و خیر رساند اما اگر هر دو نحس در یک جزو افتاده بود و قاصد
یکدیگر باشند و به یکدیگر ضرر و بدی رسانند چنانکه اگر سعد و نحس هر دو را
درجا نه مال افتاده نفع و ضرر هر دو از سبب مال بود و معاش و یاری گران و
اگر در عاشر افتاده باشد سبب جاه بود و شغل سلطانی و باقی بروج را
قیاس همین است ثمرهٔ نهم اگر در طالع دو مولود بود افتاد
در یک برج افتد میان آن دو شخص دوستی عظیم بود و حکم قمر همین است
و اگر در تثلیث یا تسدیس افتد دوستی پدید آید واما اگر در مقابله
افتد دشمنی پدید آید و حکم تربیع همین باشد اما بودن سهم
السعادت دیگر برج از دو مولود میان هر دو کس بسبب طمع [illegible]
و امیدها بر آید ثمرهٔ دهم اگر طالع زن هفتم مرد افتد یا طالع

بخدوم دهم خدمتکار با طالع معشوق یازدهم با طالع عاشق میان
این جماعت موافقت و محبت بغایت رسد و بمانند با همدیگر مدتها
مدید و برخورداری یابند از همدیگر و اگر دلایل ضد این افتد حکم عکس
این شود و قیاس باقی بروج همین است اما اگر هر دو شخص را با هم
پیوستگی شود محبت اتفاق افتد بنوعی از انواع طالع هر دو از یک
مثلثه باشد چنانکه طالع یکی حمل باشد و دیگری را اسد یا قوس میان ایشان
در اغلب چیزها موافقت بود و بروزگار مانند با همدیگر عشره یازدهم
اقبال را نحوست و زیان از مقارنه مریخ بود و از مقابله زحل و سایر نحوس مقابله
و زیان از مقارنه زحل بود و مریخ عشره دوازدهم بدترین نظرها آن بود
که هر دو نحس از آفتاب بر آید بوقتی که هنوز در شعاع بوند یا بعد از ماه
بر آید بوقتی که ماه نو بدیشان رسانیده بود عشره سیزدهم نحس
شرقی دلیل کند بر آفت و نحس غربی دلیل کند بر علت و آفت آن که
ناگاه چیزی حادث شود که سبب فساد بود یا بتن یا بمال یا بجاه و علت
آن بود که چیزی بدید آید در بدن که سبب بیماری شود و عارضه که
در تزاید باشد عشره چهاردهم کواکب علوی بتثلیث قوی تر آید و کواکب
سفلی بتسدیس قوی تر آید عشره پانزدهم پیوستن کوکبی بکوکبی
دلیل کند بر ابتداء کارها و رغبت کردن بچیزها و در طلب آن
بود چنانکه صاحب طالع بصاحب عاشر پیوندد دلیل کند

بر سایل شدن بخدمت سلطان و اکابر و مهتران مولود را و فرمود
عمل را اما اگر کوکبی دیگر بصاحب طالع پیوندد قیاس همین باشد یا
صاحب طالع بدیگری اما از پیوستن آن نخواهیم که کوکب سبک رو
رسید و تدبیر بدو دهد و از این جهت است که کوکب سبک رو را دفع تدبیر خوانند
و گران رو را قابل تدبیر خوانند عشره شانزدهم اوتاد طالع دلیل کند
بر قوت ظهور چیزها و با تمام رسیدن آن خاصه طالع و عاشر و مایل
رسیده الوتد دلیل کند بر توسط یا بیشتر چیزها و تمام بعضی یا بیشتر
آن خاصه حادی عشر یا خامس و زایل الوتد دلیل کند بر طمع و امید
واری بچیزها و ساقط دلیل کند بر پوشیده ماندن امیدها و بچیز
باطل گشته بود یا خواهد گشت عشره هفدهم در دلالات از
وجه عام و خاص دلالات چیزها بر دو قسم است خاص و عام عام
آنست که برج اسد و آفتاب دلیل پادشاهند و ثور و زهره دلیل
ازواج و زنان برج حمل و مریخ لشکرها بر همین قیاس چنانکه در منسوبات
بروج یاد کرده ایم و خاص آنست که طالع افتد بیت عاشر و صاحب او
دلیل پادشاه بود و ازواج و زنان است پس اگر طالعی دلو افتد هفتم
هفتم او دلیل او که دلیل زنانست و ازواج اسد باشد و آفتاب و این دلایل خاص از این
تعلق دارد با طالع جدی افتد بود برج میزان و زهره دلیل پادشاه
افتند پس هر طالع که دلایل خاص و عام او موافقت کند مولود را بکمال رساند

واین دلیل بود بر طول ظهور وجود در تمامی و بقاء او بغایت و نهایت **مثال**
مولودی که طالع او عقرب افتد و سدس عاشر او بود پس افتاب واسد که دلیل
پادشاهند از روی عام اینجا هم از روی خاص دلیل پادشاهند پس دلیل
خاص و عام موافقت کرده باشند و اگر افتاب درین خانه بوده دلیل سلطنت
کند و سروری و طول مدت و بقا اما خانه هفتم عقرب ثور است و زهره
صاحب او و اینجا نیز دلایل خاص و عام موافقت کرده اند اگر زهره اینجا
بود دلیل سعادت باشد و برخورداری از روی زنان و مناکحت قیاس
بروج و کواکب دیگر همین است والله اعلم **شورهٔ هجدهم** اثرهای کواکب
علوی عظیم تر است و مدة او مدیدتر خاصه در بروج علویان و بروج ثابت
و اوتاد و طالعها و اثر کواکب سفلی حقیرتر است و مدة او قصیرتر خاصه
در بروج سفلیان و بروج منقلب و زایل و اوتاد و طالعها **اما** گفته اند
اثرهای کواکب علوی بعد از امتزاج پدید اید که افلاک ازین عالم
دورتر است و اثرهای کواکب سفلی زودتر ظاهر شود که افلاک ایشان
بدین عالم نزدیکتر است **اما** انچه در مدة دورها کار خود تجربه شده
انست که همه احوال کواکب پیش از امتزاج اثر میکند و انچه عظیم اثرتر
است زود حادث میشود و دیرتر میدارد و انچه حقیر اثرتر است چون
با امتزاج نزدیکتر رسد ظاهر شود و زود منقطع می شود و
هیچ شک نیست که اثرهای زحل پیش از امتزاج می افتد و حادث میشود انچه

ازان

ازان امتزاج او توقع میباشد و ابو الحامد غزنوی رحمة الله علیه در کفایه
اورده است که زحل از پیش اثر می کند و از پس اثر میکند و ما را تجربه قول او
محقق شده است و اگر کسی این قول قبول نکند اگر تجربه کند باور دارد **اما**
بی شبهت اثر مریخ پیش از مقارنت ظاهر میشود از انجهت که او بیش
میرود و اقتضا **اما** چون اثری کواکب علوی را مدة مدید است و اثری
ایشان را بعد از وقوع می پیوندد گفته اند اثرها ایشان بعد از امتزاج می
باشد و چون اثرها سفلیان اندک مدة است گفته اند اثرهای ایشان
بعد از امتزاج نبود حقیقت انست که گفته شد همه احوال کواکب که امتزاج
ایشان توقع است پیش از امتزاج می بینیم بمدتها و در ان امتزاج نمی بینیم
در ان وقت و بعد از ان نیز بمدتها بقدر قوت ان امتزاج و چهار قران
علویین در مثلثه هوایی و دو قران نحسین در سرطان و قرانات دیگر از سعدین
و نحسین در برج دیگر و چندین انواع مختلف که افتاده باشد مدتها و مدید
همان بوده است که اثرهای ایشان از پیش پیدا شده است و از پس نیز دیده شده
است اینست حقیقت انکه از استادان بما رسیده است و در این عمر تجربه افتاده
والله اعلم **شورهٔ نوزدهم** در احوال علامات شهب که زیر فلک قمر حادث
میشود که در هوا پدید اید هفت نوع باشد و انرا توانی نجوم خوانند
همه را ذوات الاذناب ذوائب گویند و هر یک را علاحده نامی هست مناسب
صورتها و چنانکه اول را نیزک خوانند و دوم را شهاب و سیوم را عمود و

چهارم را نوق و پنجم را خابیه و ششم را ذوذوابه و هفتم را ذوذنب و این همه
نحس باشند و در هر شهری یا ناحیتی یا اقلیمی که یکی از اینها ظاهر شود سبب
فتنه و قتل و موت سلاطین و اکابر بود و در آنجا قحط شود و بیماریها عارض وحرب
شود متوجه با بید آید و علت این آن بود که چون مریخ بسی از اسباب بر آن
اقلیم یا ناحیت یا شهر مستولی شود آن زمین را خشک کرداند و آبها
در آن زمین کم شود و بخارهای دخانی بسیار خیزد و غلیظ باشد و چون
بفلک اثیر رسد بیفروزد و از وی صورتی ظاهر شود از آنچه گفته شد و در
کشت و زرع نقصان افتد لابد قحط بیداید و چون غذاها متغیر
شود بیماریها عارض گردد و چون هوا بدشکل باشد و با افتد امّا
از استیلاء مریخ قوت غضبی بر خلایق غالب شود و مردم مایل شوند
بافعال بد چون خیانت و بد اعتقادی و دزدی و شر انگیختن و سبب
تغییر مزاجها و حربها قایم شود و لشکرها بیگانه قصد آن اقلیم و ناحیت
کنند و بادهای مضطرب بسیار جهد و ولایتها روی بخرابی نهد و ملوک
و سلاطین و ولایتها باطل شوند و مردم درویش گردند و این هفت
صورت ذوذوابه چون سر آدمی بود و چون گیسوها از آنها اذویلا امله
را اما ذوذنب آتشی بود گرد امله و او را دم دار گفته اند از هر طرف
که دم او بود فتنه از آن جهت خیزد و بعضی گفته اند که از آن جهت خراب
شود کردم او بود و گفته اند ذوذوابه هوائیه در صبح طالع شود

درجهت

در جهت ذوذنب در مغرب شبانگاه پدید آید چنین و خلاف این دیده اند مشرق
و هر دو را سیر باشد پس از این هر دو هر کدام که ظاهر شود اگر در ثلث و بیشتر باشد
فتنه بسیار برپا رد و نحس تر بود و بزرگ و خرد دیا و همین حکم دارد امّا
اثر آن پنج دیگر اندک تر باشد بدان سبب که بقای آنها کمتر بود و گفته اند خلیفگان
و نایبان کواکب اند این آتشها در عالم اجسام و طبیعت ایشان مثل کواکب بود و ذوذوابه
و ذوذنب بر طبع زحل و مریخ اند و عطارد شریک ایشان و اثر ایشان مثل اثر این کواکب
بود زیر فلک قمر در فسادها عالم باقی شرح این گفته شود از آنچه مشاهده افتاد
در شعبهٔ آثار علوی والله اعلم بالغیب

شجرهٔ دوم در احکام قرانات و تسدیسات و تربیعات و تثلیثات
و مقابلات و احتراقات و مجاسدات با راس و ذنب و سایر احوال قمر با کواکب و از
شعبهٔ اول در احوال قرانات چهار ثمره شعبهٔ دوم در احکام قرانات کواکب
با زحل چهار ثمره شعبهٔ سوم در احکام قرانات کواکب با مشتری چهار ثمره شعبهٔ چهارم
در احکام قرانات کواکب با مریخ چهار ثمره شعبهٔ پنجم در احکام قرانات کواکب با عطارد شعبه
چهار ثمره شعبهٔ ششم در احکام قرانات سعدین و نحسین دو ثمره شعبهٔ هفتم ۹
در احکام تسدیسات و تثلیثات چهار ثمره شعبهٔ هشتم در تربیعات و مقابلات
سه ثمره شعبهٔ نهم در احتراقات پنج ثمره شعبهٔ دهم در احکام مجاسدات شش ثمره ۹
شعبهٔ یازدهم در قرانات قمر با کواکب هفت ثمره شعبهٔ دوازدهم در اتصالات قمر ۱۲
با کواکب شش ثمره شعبهٔ اول در احوال قرانات چهار ثمره ثمرهٔ اول در ذکر شعبهٔ اول

ادوار باید دانست که بر احوال کلیات عالم دو دلیلست یکی ادوار دوم قران
مشتری و زحل اما ادوار بچهار قسم است اعظم و اکبر و اوسط و اصغر دور اعظم
آنست که هزار سال شمسی یکدرجه حرکت کند و یک برج انتها و این برج را انتها و الوف
خوانند و الوف را بنام برج نسبت دهند چنانکه گویند الوف حمل یا ثور ری و
صاحب برج را مدبر الوف خوانند و صاحب درجه تسیر را قاسم الوف خوانند
اما دور اکبر آنست که هر صد سال شمسی یکدرجه حرکت کند و یک برج انتها ده
درجه را درجه قسمت کبری خوانند و این برج را انتهاء مامس و مائتین را بنام برج
نسبت کنند چنانکه در الوف گفتیم اما دور اوسط آنست که هر ده سال شمسی
یکدرجه تسیر کند و یک برج انتها و این دور است که در اوراد طالعها بکار دارند
اما دور دیگر هست و آن چنانست که سیصد و شصت سال شمسی را یک
دور نهاده اند و چنانکه سال را چهار فصلست این دور را نیز چهار فصلست

اما دور اصغر آنست که هر یک سال شمسی یکدرجه تسیر کند و یک برج آنتها

پس تبدل شدن دو ریحه دوری دلیل باشد بر انتقال دولت از خویشی
بخویشی در جهان دولت قایم اما دور چون بدور بدل شود اگر
کوکب سعود مدبران دور باشد شاهان عادل و منصف ظاهر
شوند و خلایق آسوده حال گردند و اگر نحسان مدبر شوند
پادشاهان جبار قاهر پدید آیند و مردم در شدت افتند و حکم
تبدل شدن فصل نیز همین باشد اما کمتر از دور اکبر در سر
وقت تبدل شدن دور قرانی اتفاق افتد ازین دو کوکب علوی را اثران

دور بکمال رسد در خیر و شر و بعضی اوایل ادوار را اعتبار کرده اند خاصه
اهل هند و برین فذلک ختم کردیم شرح دوم در شرح قرانات
بقول بیشتر اصحاب احکام اثر قرانات عظیم تر است از ادوار و موثر
ترین قرانات قران مشتری و زحل است و قران این دو کوکب از چهار
نوع بود اعظم و اکبر و اصغر و اوسط اما قران اعظم آنست که نخست
قران کنند در اول حمل و بعد از آن صد و چهل و هفت قران دیگر کنند
در مدة دو هزار و نهصد و چهل سال شمسی در هر چهار مثلثه بسه دفعه
هر دفعه چهل و نه قران و گاه بود که بیشتر و کمتر بسبب کسورها پس در هر
مثلثه دوازده قران کرده باشند و در بعضی سیزده و تفصیل این است
که چون در اول حمل نخست قران کنند قران دوم در دو درجه و نیم قوس
افتد چنانکه هر قرانی در دو درجه و نیم بیشتر رود پس قران سیوم در پنج
درجه اسد بود و قران چهارم در هفت درجه و نیم حمل رسد و
همچنین تا در یک مثلثه آتشی دوازده قران تمام کنند در مدة دویست و
چهل و پنج سال بتقریب و از قرانی تا قرانی بیست سال باشد بتقریب قران
سیزدهم در مثلثه خاکی نقل کنند و آن از اول ثور باشد پس این قران
اول را در مثلثه خاکی قران اوسط خوانند و درین مثلثه خاکی نیز
دوازده قران کنند و باشد که بسبب کسور ره سیزده قران کنند
و بمثلثه بادی نقل کنند و قران اول را نیز درین مثلثه قران اوسط خوانند

وهمچنین دوازده قران یا سیزده قران در مثلثهٔ بادی و مثلثهٔ ابی نقل کنند و [کنند]
قران اول را قران اوسط خوانند پس در هر چهار مثلثه قرانها کرده باشند
مبلغ چهل و نه قران در مدت نهصد و هشتاد سال شمسی باز ابتدا از اول
اسد کنند پس انرا قران اکبر خوانند که اول قرانست در مثلثهٔ اتشی و یکبار
چهار طبع را قرار کرده اند و این کرت ثانی است ابتدا از مثلثهٔ اتشی کرده
باز قران در دو درجه و نیم حمل افتد و سیوم در پنج درجه قوس و چهارم در
هفت درجه و نیم اسد بر همان قیاس دوازده یا سیزده قران کنند و باز
باول سنبله نقل کنند و همچنین در هر چهار مثلثه قران کنند تا باول
قوس رسد قریب چهل و نه قران دیگر کرده باشند و از اول قوس ابتدا کنند
که ان قران اکبر باشد و بهمین ترتیب میکنند تا در هر چهار مثلثه قرانها [قران]
تمام کنند و باز باول حمل رسند در ان مدت گفتیم پس قران اول حمل هم قران اعظم
است هم اکبر هم اوسط هم اصغر از ان جهت که چون اول قرانست در حمل
اعظمست و چون اغاز مثلثهٔ اتشی است اکبر است و چون نقل قران در اول
مثلثه است اوسط است و یک قرانست از دوازده قران اصغر
پس در هر قران اعظم سه قران اکبر است و دوازده قران اوسط
از مبلغ صد و چهل و هفت قران اصغر این همه بحرکت اوسط است
اما انجا از قران واقع شود انرا تقویمی گویند و عدت ایشان
بیش و کم این باشد اما وقت باشد که سه و چهار و پنج و شش

کوکب در برجی گرد اجتماع کواکب خوانند و ممکن هست که هر هفت کوکب در یک
برج اینجا ماد ریکدرجه نادر بود و اگر باشد در وقت قران اعظم بود باشد [ع]
کواکب در میزان دیدیم غیر مریخ و شش در جدی غیر قمر و بکرات سه و
چهار و پنج دیده ایم در برجی نه در یکدرجه و در عهد استاد انوری در
میزان شش کانه شعرا ان وقت یاد کرده اند زیرا سبب انکه حکم از طوفان
بادها داده بود و سهوی عظیم باشد تا چه را طالع ان برج افتد با دشاهی شود
که اقالیم در حکم ارد و قیاس انست که چنگیز خان در ان وقت زاییده است
بر طالع میزان و بر نحا حجت دلایل بسیار است که چنین است از تجربه [تجربه وقیاس]
و از تاریخ ان اجتماع **ثمرهٔ سیوم** در تاثیر قرانها چهارگانه اثر قران
اعظم انست که طوفان حادث شود و احوال عالم مبتدل گردد و خرابها
ابادان شود و ابادانها خراب شود و هیات و خلقت مردم بر نسقی [دیگر]
بدید آید مناسب صورت طالع قران اعظم و مستولی و دیگر دلایل
و بیرون ایند پادشاهان جبار و دعویهای بزرگ کنند و کارهای
قوی از دست ایشان بگذرد و اثر این قران ماند تا قران اعظم
دیگر و ان مدت دو هزار و نهصد و چهل سال بود شمسی بتقریب
اما اثر قران اکبر انست که بعضی احوال عالم تبدل پذیرد
و بیرون ایند کسانی که دعوی پیغمبری کنند و ملت و شریعت نو نهند
و بیشتر از اقالیم منقاد شوند و فرمان برند ایشان را و بعضی از رسوم

وقواعد قران اعظم رانکاه دارند واثر این قران نقیر تا قرانی دیکر بر دارد
وان مدة نهصد وهشتاد سال بود بتقریب وچهل وهشت کس پادشاهی
کنند بتقریب اما اثر قران اوسط انست که بیرون آیند پادشاهانی
که کمتر از اقالیم را در حکم ارند وبر دین وشریعت صاحب قران کبری
روند اکرچه رسوم پادشاهی نهند بر مقتضای قران اوسط تاثیر این
قران دویست وچهل وپنج سال بر دارد بتقریب ودوازده یا سیزده کس
پادشاهی کنند اما اثر قران اصغر انست که دولت وحکومت از
خاندانی بخاندانی نقل کنند در همان قبیله که دولت او قایم بوده چنانکه
از برادر به برادر وعم وعمزاده ومانند این چنانکه ما دیدیم در سه قران
افتد
ومدة تاثیر او در حوالی بیست سال بود اما اکر قرانی اصغر قوی تر
در بعضی دلایل موافق دلایل اصل یا موافق دلایل شخصی بود دولت بدان
شخص قرار کیرد وانتقال نکند بخویشی دیکر واکر ضد این باشد
خارجیان غلبه کنند دران قران فتنها خیزد وحربها افتد خاصه
که مریخ دران قران دلیل حرب افتاده باشد وما احکام کردیم قرانی را در
که در برج دلو شد کرت دوم که ان قران ششم است با مراوسط چهارم
است بحکم تقریب در دین مثلثه **ثمره چهارم** در طالع قران زمان
قران اصل انست وطالع سال قران بدل او پس هیچ وقت در هیچ چیز
بدل بکار ندارند تا اصل متعذر نبود پس چون طالع وقت قرانرا

دریافتن

دریافتن ممکن نیست به بسیار اسباب طالع سال را کرد روی قران افتد
طالع قران نهاده اند وهیچ شک نیست که این طالع مستعار است اما
خلاف بزرکان نتوان کردن در قول ایشان اعتراض نمودن وان نیت
که چون طالع زمان را نتوان یافت بس اعتماد بران نشاید پس بنیاد
برطالع قران سال باید نهاد اما قرانی چون واقع شود بنکرند
که مستعلی کدام است از مشتری و زحل پس قوی تر احوال قران او
بود در وبنا قران بر مستعلی باشد ومستولی برجزو قران وصاحب
برج قران چنانکه کفته شده است بعد از ان بطالع بنکرند
ودلایل او ومتنزو مدبر وقابل تدبیر هر یک وامتزاج دهند
دلایل طالع را با دلایل قران واحکام کنند بر مقتضا ان پس اکر
احوال ملک مضطرب بود البته انتقال دولت کنند بمزاج قران
واکر بر خلاف این بود حکم نشاید کردن بر نقل دولت و نیکو معلوم
کوکب را کنند که همراه کدام است از ین دو کوکب یعنی کدام در طرف شمال است
از ان دیکر بعرض قبول افتد ورد هر یکی را بنکرند در برج قران
ودر طالع سال قران احوال این دلایل احکام کنند پس اکر
مستعلی زحل بود دلیل کند بر مشقت وزحمت خلایق در مدة
ان قران خاصه در سال قران وناایمنی وتنکی وبیماریها دراز
کشی واکر دلایل طالع سال موافقت کند با زحل کار بدتر باشد

غرض آنست که تحقیق در قران یافت

نسبت

عجب

واکر زحل مقبول باشد قحط و تنکی بادید اید و وبا و اکر دلایل طالع سال قوی
افتاده بود فساد کمتر بود یا نباشد **اما** اکر مشتری مستقلی بود دلیل
کند بر بسیاری راحت و فراخی و سعادت حال مردم و امن و فراغت
واکر دلایل طالع با او موافقت کند سعادت حال عالم و مردم بکمال رسد
اما تا قران دیکر واقع نشود حکم حالهاء عالم ازین قران و دلایل
او کنند و هر سال بنکرند برج انتها و سالخداران کدام برجست از برج قران
و سالخدار کجا افتاده است و قویست یا ضعیف و در وقت قران
چکونه بوده است و از انجا احکام سال کنند چنانکه کفته شود
اما در اخر هر قرانی احوال عالم روی بفساد نهد و اضطراب احوال
سلاطین و اکابر بود از انجهت که عالم کون بی فسادی نبود و هیچ
کونی بی فسادی نباشد و چون زحل دلیل فسادست و مشتری
دلیل کون از امتزاج هر دو کون و فساد واجب شود هرچه اندک
سبب فساد بسیار ظاهر کردد و دران چیز اثر کند چون مستعد
شده است قبول اثر را **مثال** شخصی که مزاج او مستعد عارضی
شده باشد هرچه اندک چیزی بکار دارد که مقوی ان عارضه بود
زیاد کند دران نتیجه این انست که هرکاه که مدت قوت باخر قرانی بسیار
رسیده باشد و قرانی دیکر خواهد شدن قوت ان قران بفساد
خواهد انجامید تا قوت اثر قران دیکر موجود شود پس

مستعد شده باشد فساد او و سعادت انکسانی که دولت ایشان دران
قران قایم بوده باشد درین وقت هم مستعد فساد شده باشد پس چون
این قران خواهد که قوت و ظاهر شود و کون باید انچه مدلول او باشد پس
هرچه روی بفساد نهاده باشد و ضعیف تر بود باطل کردد و انچه استعداد
فساد او در وسط بود دیرتر باطل شود مکر بعد ازان وقت باسبابی دیکر اند
که او را باطل کرداند و الا چنان باشد که بماند **مثال** انکه سه شخص
رنجور شده باشند و فساد مزاج یکی در حد کمال بود و ازان دیکری در
حد وسط و ان دیکری در حد اقل چون فصل سال بکردد و هوا مخالف
شود زودتر ان شخص باطل شود که فساد مزاج او در حد کمال بود بعد
ازان دیکری که در حد وسط بوده باشد بعد ازان ثالث را اکر سببی دیکر
حادث شود و الا دران ایام بمزاج فصل خو کرده باشد صحت پذیرد
یا چنان بماند و هر اینه اثر فساد انجا ظاهرتر بود که دولت ان قوم
دران قران بیشتر و قوی تر بوده باشد و ازین جهتست که فساد انقلاب
بر پادشاهان و بر نزدیکان او انکاه بقوم دیکر و بدین سبب است که چون
دولت شخص روی بترقی نهد هر حکم سعادت که بروی کنند راست اید و
و چون روی بانحطاط نهد هر حکم که بروی نهند راست اید والله اعلم فساد
شعبه دوم در احکام قرانات کواکب با زحل چهار ثمره **ثمره اول** در
قرانات با زحل در مثلثه اتشی قران **مشتری و زحل** دلیل کند بر خروج کسانی

که در دین و شریعت سخن گویند و انتقال دولت بود و فرو رفتن سفلگان و تشویش در
اکابر و حکام و بد گشتن هوا و تفاوت نرخها و بودن بیماریها و خشکی سال و وا شراف
تفاوت نقود و بعضی عادتها و این تاثیر اغلب در مشرق بود در اقلیم دوم قران
مریخ و زحل دلیل کند بر تشویش و جمعیت لشکرها و افتادن حرب و بزرگ
شدن فرومایگان و ساختن سلاحها و خرابی جایها و موت اکابر و زدن
درم قلب و فلوس و نقصان بارندگیها و مکروه سلاطین و معارف و ظلم و
تاریکی هوا و برگشتن مزاجها و خوف و هراس در خلایق و بیماریهای خونی
و قتلها و تاثیرها بیشتر در مشرق اقلیم سیوم در قران زهره و زحل دلیل کند
بر سرما در وقت و آفت و بیماری در زنان و خادمان و اصحاب طرب و برامدن
نکاحها بزور و دشواری وضع حمل و بودن خصومتها میان زنان و شوهران
و تفاوت نرخها و بودن ابرهای سیاه و فساد بعضی میوهها و لهو و طرب
در مشایخ و اهل صحرا و امدن کاروانها قران عطارد و زحل دلیل
کند بر گشتن احوال دبیران و اصحاب دواوین و نوشتن خطها بناحق
و افتادن اراجیف و زدن درم قلب و فلوس و رنج ارباب صناعات و
کسادی بازارها و تازه کردن سخنان گذشته و امدن کاروانها و بودن
بادرکانی های جنفع و تغیر هوا و سرما و رعد و برق در وقت فساد
کشت و زرع و تفاوت نرخها و بیماریها از انواع صرع و بیع غلامان
و عقاقیر ثمره دوم در قرانات کواکب با زحل در مثلثه خاکی

قران مشتری و زحل دلیل کند بر بزرگ شدن خداوندان ضیاع و عقار و قوت
حال مشایخ و سعادت حال خاندانهای قدیم و فراخی طعام و رغبت خلق
بزراعت و عمارت و بودن انتقال دولت و افتادن زلزله و بودن اراجیف
و توسط بارندگیها و فساد بعضی نباتات و اختلاف هوا و سرما در وقت
و بیماریها و درازکشی و این تاثیرات میان مشرق و جنوب باشد قران
مریخ و زحل دلیل کند بر بدی احوال امرا و لشکریان و خواستن فتنه
و قوت کردن فرومایگان و بدی احوال دزدان و راه داران و خاینان و
بیماریها بد و قطع اعضا و فتنهها و حرب و مصادره و موت اکابر و شدت
و هراس در مردم و نقصان بارندگیها و آبها و فساد اشجار و مزارع و دیگر
حیوانات و بیم زلزله و خسف باشد و پدید آمدن حور و ملخ و بسیاری
اراجیف و قصد همدیگر و اغلب این تاثیر در اقلیم سیوم بود و زمین دیلم
دوم قران زهره و زحل دلیل کند بر رنج زنان و رنجیدن خادمان و
و بیماری درین طبقه و بسیاری وضع حمل و ناسازگاری زنان با مردان
و رسولان و رغبت مشایخ بطرب و زینت و فساد نباتات و میوهها و عمارتها دیگر
و عمارتها و تفاوت نرخها و سرما در وقت و تاریکی و کمی باران و ارزانی
ارزانی برده و عطرها و این تاثیر در اقلیم پنجم بود و آذربایجان و ارمن
و دشت عرب قران عطارد و زحل دلیل کند بر مکروه خاطر دبیران
دیوان و ارباب قلم و عمال و تجار و وکیلان و منصرفان و اهل حرف

وافتادن اراجیف وسخنان دروغ وتهمت وغمر بودن بیع ضیاع وعقار و
بدی احوال کاروانها وکسادی بازارها وخواست وفساد کشت وزرع
وتفاوت نرخ وسرما وباد در وقت وبیماریها از انواع صرع وموتها ناگاه
ثمرهٔ سیوم در قران کواکب با زحل در مثلثهٔ هوایی قران **مشتری وزحل**
دلیل کند بر قوت حال ادیان ورفتن سخنان در دین ومذهب ودر برج دلو اهل
بحث ومناظره بود در علوم دقیق وتفاوت نرخها واگر برج جوزا بود
خط وبلاغت ونجوم فاش کرد وخروج مدعیان وخواندن شعرها و بود در شعر وفضلیات
بسیار شود وبادهای بسیار وبیماریها افتد در اشجار واگر در میزان
بود تنگی پدید آید وبحث علوم وموسیقی واشعرها وقصها بسیار شود خواندن
وعزت مردم شریف باشد وبارندگیها باندازه بود وپادشاهان عادل
پدید آیند وخاندانهای قدیم رونق پذیرد واغلب این تأثیرات در مغرب
بود قران **مریخ وزحل** دلیل کند بر فتنه وحرب واراجیف وبد گشتن
هوا وبیماریها خون وافتادن عداوتها وخطا شدن معالجتها واحکام
نجوم وخواست وظلم وهراس وبیم در خلایق وضرب وقتل در معارف
وبزرگان وخشکی سال ورفتن آتشها در هوا ورفتن بادهای بد وفساد
وخرابیها در خانها وفساد حال دزدان وبدکاران وسستی مردم
در کار دین وبودن سرما در وقت وتفاوت نرخها وکسادی بازارها
واغلب این تأثیر در زمین مغرب بود **قران زهره وزحل** دلیل کند

بر نکبت زنان وخادمان وافسون گران وناسازگاری زنان وشوهران
وفساد حال عطاران وبزازان وبرآمدن ابرهای سیاه در وقت وبارندگیها
وسرما ودشواری وضع حمل وفاش گشتن اصوات والحان وفساد اهل
طرب وپرده وعشق وآوردن مشایخ وبرآمدن نکاحها قران **عطارد
وزحل** دلیل کند بر بیماریها وبزرگان وعلما واهل فضل وموتها ناگاه
وشدت در اهل دیوان ومتصرفان وعمال وتجار ومحاسبه وکیلان
ومتصرفان وبودن اراجیف وگواهی دروغ وکسادی بازارها و گرانی
اطعمه وآمدن کاروانها وفساد نباتات واشجار وبودن سرما و
بادها وبارندگیها در وقت ومیل کردن مردم بعلوم دقیق وراست رفتن
احکام **ثمرهٔ چهارم** در قران کواکب با زحل در مثلثهٔ آبی قران
قران مشتری وزحل دلیل کند بر رفعت مردم فرومایه وسفله ونقل دولت
بمردم عوام ودون خلاف کردن قومی با ملوك وبزرگان خود و
بسیاری ابرها در وقت واغلب تأثیرات در جهت شمال بود قران
مریخ وزحل دلیل کند بر فتنه وتشویش در خلاف قومی با
بزرگان وجنبش مردم سفله ودست بالا کردن وکردن نادان
وقتل بزرگان خود وافتادن حرب وترس خلایق وپریشانی
مردم وخرابی جایها ونکبت خانهان ودزدان وفساد کشتها و
مسافران دریا وبیکاری لشکریان واگر برج سرطان بود کار بدتر

باشد و مدعیان سعد خروج کنند و باطل شوند و اگر عقرب بود از دزدان
خرابی باشد و لشکرهای بیگانه فرو مانده قوت کنند و زحمت رسد
بخاندانهای قدیم و بزرگان و مردم صحرا و اهل دریا و اگر برج حوت بود
وزرا و علما و قضاة را زیان رسد و مسافران دریا و بارانها خراب
کننده بارد و فساد جو اهرابی باشد و اغلب تاثیر در اقلیم سیوم بود
و طرف شمال **قران زهره و زحل** دلیل کند بر غلبه کردن اینها و قوت
سرما در وقت و شکستن گرما و زیان میوها و گلها و نباتات و بیماریها
از سردی و خراب گشتن اراب و علتها در زنان و بسیاری کشت و زرع جابها
و فراخی طعام و اگر در برج حوت بود زحمت خاتونان بود و اهل طرب
و توبه اهل طرب و اگر عقرب بود فساد حال زنان بدکار باشد و در
سرطان خلاص محبوسان باشد و سفرها دریا **قران عطارد
و زحل** دلیل کند بر آوردهای سپاه و بازندگیها و سرما در وقت و زیان
نباتات و فساد مسافران دریا و کشتیها و آمدن کاروانها و کسادی
بازارها و افتادن اراجیف و رونق ابکاران و دهاقین و بستان
بانان و بیماریها و ارباب قلم و تجارت و زحمت این طایفه و باشد که
خشک سال بود بدتر شواهد و نرخها تفاوت کند و خطوط
دروغ نویسند و گواهی ناحق دهند والله اعلم **شعبه سیوم**
در احکام قرانات کواکب با مشتری چهار ثمره **ثمره اول** در

قرانات

قرانات کواکب با مشتری در مثلثه آتشی **قران مریخ و مشتری** دلیل
کند قوت سلاح امرا و جمع آمدن لشکرها و تعصب دینی و قصد بر حال ارباب
وزرا و قضاة و ائمه و اشراف و توانگران و افتادن قتلها بوجه قصاص
و عدل پادشاه و ارزانی دراهم و گرمی هوا و فراخی طعام و بیماریها از
حرارت و اغلب تاثیر در مشرق بود و خراسان و عراق و اقلیم دوم
قران زهره و مشتری دلیل کند بر عفت و صلاح زنان و خاتونان و
توبه اهل طرب و برآمدن نکاحها و توجه مردم و قوت دین اسلام
و بودن لهو و طرب و زینت و عظمت از علما و قضاة و وزرا و [illegible] راستی
و [illegible] راستی در عدل و اجابت دعا و اعتدال و تندرستی در خلایق
و فراخی طعام و میل مردم بخیرات و آمدن مسافران از اطراف
قران عطارد و مشتری دلیل کند بر رونق کار ضرابان و صناعان و
مستوفیان و دبیران و متصرفان و تجار و راستی امانت در
طبقات و آمدن کاروانها و بسیاری جواهر و افتادن اخبار خوش
و نوشتن خطها و مثالها در ربع شرعی با نفع و ارزانی و فراخی و راست
رفتن معالجات و احکام و گفتن سخنان راست و حق **ثمره دوم**
در قرانات کواکب با مشتری در مثلثه خاکی **قران مریخ و مشتری**
دلیل کند بر فتنه در بزرگان و اراجیف و نکبت معارف و ائمه و قضاة
و فساد اطعمه و انجاد و بدگشتن هوا از حرارت و زیان زرع

از تلخ بود بکر حیوانات و بیماریها از گرمی و خشکی و قوت ارباب صلاح و قوت
حال راه داران و اگر برج ثور باشد فساد نباتات بود و اگر سنبله باشد فساد
اعونه بود و علما و خوردنیها و اگر برج جدی بود قوت حال لشکریان و امرا و
وزنان بزرگان و ایمه قران زهره و مشتری دلیل کند بر نیکویی احوال
اهل طرب و زینت در علما و ایمه و فقها و میل این طایفه بلهو و طرب و بر آمدن
نکاحها و جمعیتهای خیر و اجابت دعاها و فراخی و بسیاری نعمتها و شربتها
و ملبوسات و اعتدال هوا و تندرستی خلایق و ایمنی و نیکی کشت و زرع
و عمارتها قران عطارد و مشتری دلیل کند بر روایی بازارها و فراخی و ارزانی خیر
و نیکویی نباتات و قوت حال وزرا و دبیران و ایمه و اطبا و اهل نجوم و صناع
و بازرگانان و بیاعان و اهل بازار و آمدن کاروانها و اخبار خوش
و سخنان حق و راستی متصرفان و عمال مستوفیان و ایمنی راهها
و مجتهدان علوم و نقصان بارندگی عشره سیوم در قرانات کواکب
با مشتری در مثلثه بادی قران مریخ و مشتری دلیل کند بر فتنه و اراجیف
و خصومتها میان اکابر و وزرا و علما و قضاة و اشراف و بدگشتن هوا
و رفتن بادهای ناخوش و مضر و بیماریها از باد سرخ و آبله و مانند این
و افتادن قتلها و مصادره توانگران و میل قضاة و بسیاری خیانت
و فساد اطعمه و رفتن آتشها در هوا و توسط بارندگی و خیانت عمال
و کاتبان و خطا شدن فتویها قران زهره و مشتری دلیل

کند

کند بر قوت حال اهل ادیان خاصه اسلامیان و جمعیتهای خیر و رفتن بمزارها
متبرک و اجابت دعاها و راستی و امانت در مردم و لهو و طرب در اشراف
خلق و قیمت عطر و ملبوسات و رفتن بادهای خوش و تن درستی
مردم و بسیاری نباتات و میوه و اطعمه و فراخی و ارزانی و بارندگی
در وقت قران عطارد و مشتری دلیل کند بر سعادت حال وزرا و دبیران
و مستوفیان و عمال و تجار و اهل بازار و بسیاری بحث و مجادله در
مدرسها و آمدن کاروانها و اوهن برده و رفتن بادها و اعتدال هوا
و تن درستی خلایق و نیکی اتحاد و اطعمه و راستی احکام و علاجها و رونق
کار فضلا و راستی و عدل و گفتن سخنان حق و گواهی راست عشره چهارم
در قرانات کواکب با مشتری در مثلثه آبی قران مریخ و مشتری دلیل کند
بر بدی سفرهای دریا و قصد جاهلان بر وزرا و ایمه و توانگران و اگر
برج عقرب بود قوت حال لشکریان و راهداران بود و اگر برج سرطان
بود خلاص محبوسان باشد و قصد بدکاران بود و قوت فرومایگان
و سفلگان بود و اگر حوت بود فساد حال قضاة بود و بدگشتن
آبها و دلیل بود بر مخالفت میان اکابر و ایمه و معارف و افتادن
فتنها قران زهره و مشتری دلیل کند حال وزرا و ایمه و معارف و قضاة بر قوت
و اشراف و خواتونان و بسیاری بارندگی و آبها و اعتدال هوا و خاریان
و تندرستی خلایق و ایمنی و فراخی و ارزانی نرخها و نیکی سفرها

دریا و نیکویی نباتات و میوه ها و در حوت دلیل کند بر جمعیتها و خیر و نیکی حال
خوانان و اهل نسب و اجابت دعاها و نکاحها و بزرگان و رونق دین اسلام و اگر
عقرب بود دلیل کند بر توبه بدکاران و خلاص محبوسان و در سرطان
دلیل کند بر خوبی احوال مسافران و اهل بازارها و بیع و شری نباتات
و کاغذها و دیبه و جواهر و رونق اطبا و راست رفتن معالجات و
خشکی هوا و باران کیها و ارزانی نرخها و فراخی طعام و میوه ها و قوت نباتات
و افتادن اخبار خوش و بیع ضیاع و اب کاریز و اجتماع جهت صلاح
کارها و بحث و مناظره و دعوها و خلاص محبوسان و نیکی حال
دبیران و مردم ابکار **شعبه چهارم** در قرانات کواکب با مریخ
چهار ثمره **ثمره اول** در قرانات سعلیین با مریخ در مثلثه اتشی
قران زهره و مریخ دلیل کند بر فساد میان زنان و شوهران و غضب
ضرب و قتل و بودن فسق و فجور و رغبت مردم بکارهای ناستوده
و اشکارا شدن فواحش و بیماریهای خونی و اسقاط حمل و نکاحها
بزور و ناپسندیده و دلیری زنان بکار و نقصان باران کی و بد
گشتن هوا و غلبه دزدان و تغیر هوا **قران عطارد و مریخ** دلیل کند
بر ساختن الت حرب و حرکت لشکرها و غضب و سفاهت مردم
و زحمت براربا سلم و تجار و اهل بازار و غمز و تهمت و خیانت متصرفان
و محاسبه و بسیاری اراجیف و اخبار بد و فتنه و غوغا و دروغ

بر صلاح وزرا و نیکی حال عوام و مسافران **قران عطارد و مریخ** دلیل کند صح

بزرگان

فلس و درم قلب و فساد قلبکاران و طراران و ظهور کیماگران و داغ
دواب و غلبه دزدان و راه داران و خشکی و بدی هوا **ثمره دوم**
با قرانات سعلیین با مریخ در مثلثه خاکی **قران زهره و مریخ** دلیل کند بر دلیری
کردن دزدان و بسیاری فسق و فجور و فاش گشتن لهو و طرب
و فساد نباتات و بد گشتن هوا و تاریکی و تغیر و تفاوت نرخها
و بیماری زنان و ناسازکاری با شوهران و طلاق و فراق بسبب
عاشقی و اگر برج ثور بود فساد دزدان بود و بدکاران و اگر
جدی بود قوت حال امرا و لشکریان باشد و گرفتن ولایتها و برده
کردن و اگر سنبله باشد فساد اطعمه بود و رنج زنان حامله
و خدم و دبیران و تجار **قران عطارد و مریخ** دلیل کند بر خروج مفسدان
و بدی راهها و غلبه دزدان و طراران و فساد حال تجار و
مزرعها و اطعمه و نباتات و امدن کاروانها و افتادن اراجیف
بدی حال متصرفان و وکیلان و محاسبه اهل دیوان و افت در دواب
و نقصان باران کی و اگر برج جدی بود دلیل تربیت کار لشکرها
باشد و ظهور حکما و اگر سنبله باشد ظلم و خواست باشد و فساد
زرع و اگر سنبله بود فساد حال زنان و نباتات و دوا باشد
ثمره سیوم در مثلثه بادی **قران زهره و مریخ** دلیل کند بر حال
مخنثات و فسق و فجور میان زنان و خادمان و افت نباتات

واشجار و میوه در وقت و بیماری مردم و اسقاط حمل و بر آوردن خون و فساد
نزدیکان و زفاف و اختلاف هوا و اشکارا شدن فواحش و دلیری بدکار زنان
و بدیدن ایشان و اگر برج میزان بود فساد کمتر باشد و بادها جهد قران عطارد
و مریخ دلیل کند بر زحمت دبیران و مستوفیان و اهل بازار و متصرفان و
عمال و تجار و اندوه اهل فضل و شعرا و گفتن هجا و سخنان بد دروغ و بسیاری
اراجیف و بیع دواب و برده و بدگشتن هوا و بیماری و زحمت مردم از   درد دواب
سرخ باد و صرع و برانداختن خون و بودن دزدیها و طراریها و نوشتن خطهای
دروغ و اگر برج جوزا بود بدی کمتر باشد و اما فساد حال خطاطان و
نقاشان و تجار و اگر دلو بود ظهور حیلها و طلسمات بود و اگر میزان بود
فساد حال اهل طرب بود و اهل فضل و زنان و خادمان و ندیمان
شره چهارم در مثلثه آبی قران زهره و مریخ دلیل کند
بر فساد حال آبها و حیوانات آبی و بدی حال زنان بدکار و سقط شدن کودکان
و فساد حال نکاحها و زنا شوهریها و بودن سرها و بازیگیها در وقت و
اختلاف هوا و آفت نباتات و اگر برج سرطان بود خلاص محبوسان باشد
و اگر عقرب بود حال زنان بدکار بد بود و اگر حوت بود تهمت محارم باشد
و اهل نسب و مسافران دریا قران عطارد و مریخ دلیل کند بر فساد
کشتیها و متصرفان و فساد آبها و افتادن اراجیف و خاستن بخارها و
تاریکی و بیماریها از سست شدن اعضا و کندی زبان و رطوبت دماغ

وظلم و خواست و غزو و تهمت و اگر برج حوت بود بدتر باشد کار سفر دریا و برنج
دیوان و ظلم و اگر عقرب بود نیکی حال کشتیها و اگر سرطان بود دزدیها و خیانتها
بسیار افتد خاصه در سفر دریا والله اعلم شعبه پنجم در
قرانات عطارد با زهره چهار شره شره اول در مثلثه آتشی قران
عطارد و زهره دلیل کند بر رونق کار زرگران و پیرایه گران و نقاشان و عطاران
و بزازان و اهل بازارها و بسیاری بیع برده و جواهر و اعتدال هوا و بخارها   و دواب
و بارندگی و رعد و برق و افتادن عداوتها و فتنها و غضب و خصومت   تاریکی
میان خلایق و ارزانی گوشت و دواب شره دوم در مثلثه خاکی
قران عطارد و زهره دلیل کند بر بسیاری بیع و شری و اطعمه و حیوانات
و شیرینیها و جامها و نیکویی نباتات و غله و ارزانی و فراخی و نیکویی
کشت و زرع و امید شدن کاروانها و مسافران و افتادن اخبار خوش و
بسیاری خصومت و عداوت و بدی حال وکیلان و متصرفان و بودن
شعبدان و بازیگران و کمی باران و سرما بود در وقت و اگر سنبله بود
اطعمه بخت ارزان بود والله اعلم شره سیوم در مثلثه بادی
قران عطارد و زهره دلیل کند بر رونق مستوفیان و دبیران و عمال
و تجار و بسیاری بحث علوم و تیزی بازار برده و عطر و جامه و رواج
کار شعرا و اهل فضل و اجتماع زنان و کودکان و نوشتن عشق نامها
و نیکویی احوال اشجار و میوها و رفتن بادهای خوش و تازه زندگی

وامدن کاروانها و بیع برده و رونق مغنیات و تیزی خاطر و طلب صحبت
کودکان **ثمرهٔ چهارم** در مثلثهٔ آبی **قران عطارد و زهره** دلیل کند
امدن مسافران و بسیاری بیع جواهر و ساختن باغ و بستان و سردابه و دریا
تعمیر هوا و بسیاری بارانها و بارندگی و سرما در وقت و رونق کار شرابداران و ملاحان
و غواصان و خمرفروشان و لهو و طرب میان عوام و مردم فرومایه و عداوت
انگیزی مردم سفله و اگر برج عقرب بود لواط و فواحش رود و اگر برج سرطان
بود بیع جواهر آب بود و طرب عوام و اگر برج حوت بود نیکی حال کشتیها باشد
و صلاح حال دریاندگان و تسلیط شدن زنان و بارندگیها والله اعلم
شعبهٔ ششم در احوال قران نحسین و سعدین دو ثمره **ثمرهٔ اول** در
قران نحسین از این قرانات دو قران موثر است بعد از قران علویین یکی
قران مریخ و زحل در سرطان و دوم قران زهره و مشتری در حوت اما قران
نحسین در هر حوالی هر دو سال یکبار واقع شود در هر برجی سه قران اتفاق
افتد بوقتی که مریخ راجع شود و بدترین قران این دو نحس آن باشد که
در سرطان کنند در هر حوالی سی سال یکبار و بدی از جهة آن بود که هر دو
در سرطان بدحال و نامقبول باشند و از اینجا گفته اند که نحس بدحال مار
دم بریده را ماند و نحس مقبول کژدم سوخته را پس تاثیر قران این دو نحس
در سرطان آن باشد که مدعیان بیرون آیند و مردم دون و سفله قوت
کنند و غلو عام شود و مردم بزرگ و شریف را نکبت رسانند و فتنها عظیم

انگیزند و زود باطل شوند و اضطراب احوال ملوک و سلاطین باشد و اکابر
و معارف و حربها و قتلها و خرابیها شود و این قران در برج هر کدام کوکب که افتد
از قومی خیزد که بدان صاحب منسوب بوند و بدان کسان نکبت رسد
اما اگر این قران نزدیک انتقال دوری یا فصل دوری افتد یا نزدیک
انتقال دولتی یا نزدیک قران علویین اثر او عظیم تر باشد و دیر بر دارد
و حربها بسیار افتد در آن وقت و ما احکام کردیم قران نحسین را که در
شهور سنه ثمان و تسعین و سبعمایه تجربه خواهد شد در آخر احکام
قرانی که علویین را در دلو خواسته شد والله اعلم **ثمرهٔ دوم** در قران
سعدین این در حوالی هر سال یکبار اتفاق افتد در هر برجی که در برجی و باشد
سه کرت اتفاق افتد و قوی ترین این قران آنست که در حوت بود و آن
هر دوازده سال یکبار بود و بهترین قرانها از آن جهت است که هر دو سعد
در حوت مقبول اند که یکی را خانه است و دیگری را شرف و اگر این قران
نزدیک انتقال دور یا فصل یا انتقال دولتی یا آخر قرانی اتفاق افتد
دلیل راحت و آسایش خلایق بود و عزل پادشاهان و فراخی و
رفاهیت خلایق **شعبهٔ هفتم** در احکام تثلیثات و تسدیسات
چهار ثمره **ثمرهٔ اول** در اتصالات کواکب با زحل **تثلیث و تسدیس مشتری**
و زحل دلیل کند بر الفت میان ملوک و اعیان دولت و وزرا و صلاح
پذیرفتن امور و رغبت پادشاهان بعدل و میل خلایق بخیرات و فراخی

طعام وامن وراحت مشایخ وخاندانهای قدیم تثلیث وتسدیس مریخ
وزحل دلیل کند بر ترحم ملوك وسروران اکابر بزیردستان وضعفا ورعیت بر
فقرا ورونق کار احتساب وبدید امدن حق از باطل وعمارت حصنها ودوستی
کردن اهل شر وفتنه ومشایخ وکوشه نشینان وخشکی هوا وتوسط
حال ماکولات تثلیث وتسدیس افتاب بازحل دلیل کند بر یافتن دنیا
مردم فرومایه واهل جبال وخاندانهای قدیم ونیکی حال مزارعان ونقصان
جور وستم وفراخی طعام وارزانی وعنایت ملوك با اکابر وتغییر
هوا وسرما وکرما در وقت تثلیث وتسدیس زهره وزحل دلیل
کند بر موافقت میان زنان وشوهران ~~وبستن عهدها ونوشتن~~
وفرح مشایخ ودهاقین وبیع بردکان وفراخی طعام وارزانی لباسها
واعتدال هوا در تابستان وسرما در زمستان وبارندکیها در وقت
تثلیث وتسدیس عطارد وزحل دلیل کند بر قرار کارها وبستن عهدها
ونوشتن عهدنامهها ورونق اهل بازار وظهور سخنان دروغ ومحالات
وبیع واملاك غلامان ورونق کار حکما وتغییر هوا وسرما وبارندکی
شیوه دوم در اتصالات کواکب با مشتری تثلیث وتسدیس مریخ و
مشتری دلیل کند بر قوت حال ارباب سلاح وامرا ورغبت [illegible]
خیرات وایمنی وراندن قضا وارزانی نرخها وکرمی هوا وشکستن سرما
تسدیس وتثلیث افتاب دلیل کند بر قوت حال ملوك وسلاطین وسروران

با مشتری

وافزونی جاه وحرمت وزیادتی نزدیکان پادشاه وائمه وقضاة وحکام وامرا
ودادودعدل وروایی نقود وبسیاری خیرات از پادشاه واکابر وفراخی و
ارزانی وکرمی هوا تثلیث وتسدیس زهره ومشتری دلیل کند بر رونق
اهل ادیان وفرح وقضاة واشراف وتوبه اهل طرب وسعادت اهل طرب
وزنان وخادمان وعزت پیرایه وملبوسات وخوش معیشتی خلایق
وارزانی نرخها واعتدال هوا ونمها در وقت تثلیث وتسدیس عطارد
ومشتری دلیل کند بر رونق اهل فضل وعلما وقوت حال دیوان ومستوفیان
ومتصرفان وتجار وراستی مردم در کارها وبازرکانیها وتیزی بازارها
وامنیت راهها وافتادن اخبار خوش وکفتن سخنها حق ونوشتن مثالها
وخطها وراستی در عدل وراست رفتن احکام وارزانی نرخها وبادهای
خوش شیوه سیوم در اتصالات کواکب با مریخ تثلیث وتسدیس افتاب
ومریخ دلالت کند بر عنایت پادشاه با امرا وساختن کار لشکرها
وعزت اهل الحرب وامن وفراغت وقوت حرارت ویبوست در
مزاج بزرکان وکرمی هوا وفراخی اطعمه ورونق دار الضرب ونیکی حال
ترکان تثلیث وتسدیس زهره ومریخ دلیل کند بر نکاحها ونزهتها
ودوستی میان اهل طرب وبودن عروسیها وضیافتها وزفاف وتوبه
شکستن اهل زهد واعتدال هوا وبادنکی در وقت وعزت کوشت
وارزانی طعام تثلیث وتسدیس عطارد ومریخ دلیل کند بر رونق

در ایم

وسیاحتها

دیوانها و عمال و متصرفان و عمال و ظهور کیمیاگران و ساختن آلت حرب و افتادن
اخبار ملک و قوة حال دهداران و تیزی بازار و سلاح و دواب و برده و زنا و
فسق و فجور اهل فضل و رواج دستکاران و اصحاب احکام ثمرهٔ چهارم
در تثلیث و تسدیس عطارد و زهره دلیل کند بر لهو و طرب در ونر اوایجا
دواوین و متصرفان و اهل بازار و تجار و تیزی بازار برده و عطر و لباسها و مصالح
میان معاملها و دوستی و صحبت میان زنان و امردان و رونق کار مزامیر و ساز
موسیقی و فرح در حکما و اهل فضل و ندما و شعرا والله اعلم
شعبه هشتم در تربیعات و مقابلات سه ثمره ثمرهٔ اول
در تربیع و مقابله مشتری و زحل دلیل کند بر مخالفت میان علما و مشایخ
و قضاة و اندوه سلاطین و فاش گشتن خیانتها و نمودن عداوتها میان
بزرگان و ظلم و جور ناکسان بر شرفا و بیماری معارف و توانگران و خرابی جایها و
تغییر حال ممالک و تعصب میان اکابر و بد گشتن هوا و تفاوت نرخها
تربیع و مقابله مریخ و زحل دلیل کند بر فتنه و قتلها و افتادن عداوتها
و بدی حال دزدان و قصدها در بزرگان و حیرت خلایق و بدی احوال
اهل صحرا و جبال و اهل سلاح و بیماریها مهلک و ناایمنی راهها و قطع
الطریق و فساد دواب و زرعها و اندوه خاندانهای قدیم و ظلم و جور و بد گشتن
هوا تربیع و مقابله آفتاب و زحل دلیل کند بر غضب ملوک بر اکابر و
معارف و ظلم و ستم و خواست و خیانت وکیلان و فاش گشتن خیانتها

مخصوصا و انگیختن عداوتها و بیماریها در ملوک و اکابر و فساد نقود و رنج رعیت و
دهقانان و حیرت خلایق و تغییر هوا و سرما و نماء مناسب وقت تربیع و مقابله
زهره و زحل دلیل کند بر مخالفت میان زنان و شوهران و بیماری و موت
زنان و دشواری وضع حمل و فاش گشتن اسرارها و خیانتها و افتادن
عداوتها و بودن فتنه و امر معروف و بدی بازار برده و تهمت بر مشایخ و
فساد طعام و میوها و تغییر هوا و ابرهاء سیاه و سرما و بارندگی و یخ
و ظلم بر اهل طرب تربیع و مقابله عطارد و زحل دلیل کند بر دعویهاء باطل
و خطها و دروغ و گواهی ناحق و فاش گشتن خیانتها و عداوتها و زحمت
اهل دیوان و متصرفان و بیماریها دراز کشی و خشکی هوا و سرما و بارندگی
و فساد بعضی نباتات در وقت ثمرهٔ دوم در تربیع و مقابله مریخ و
مشتری دلیل کند بر قصد امرا و لشکریان و ترکان و غم بر وزرا و ائمه و قضاة
و خلافها میان اکابر و اشراف و اعیان ملک و توانگران و شدت و
قتل و قید و ظهور عداوتها و خصومتها و حرب و فتنه و غدر در
حق بزرگان و مصادره و فساد حال ضرابان و نقود و بدی نرخها و
میل قضاة و حکام و بد گشتن هوا و بیماریها و فساد اطعمه تربیع
و مقابله آفتاب و مشتری دلیل کند بر غضب ملوک بر وزرا و معارف
و مصادره توانگران و اندوه علما و قضاة و حیرت اکابر و اشراف
و تفاوت نرخهای طعام و فساد دار الضرب و خواست و گرمی هوا

و مردم بازاری و تجار و
افتادن اراجیف و تهمت
بر غلامان و خیانت و کار
وکیلان و متصرفان هم

میل

وظلم درصورت عدل وطلب اسرار اکابر وظاهر شدن خیانتها تربیع
ومقابله زهره ومشتری دلیل کند بر اشفتگی میان زنان وشوهران
ورغبت اهل ورع بطرب وزینت وصحرا نشینان وطلب حقوق شرعی وتهمت
براء وقضاة ووزرا وافتادن مصیبت وتفاوت نرخ طعام وثمرها
واعتدال هوا ورفتن بادهای خوش ونیکی نباتات تربیع ومقابله
عطارد ومشتری دلیل کند بر مناظره وجدل وتعصب اهل ادیان ونفاق
بزرگان ونوشتن فتوىها تذویر ودورویی کردن اهل ورع وتفاوت
نرخها ودرمیان افتادن خطاها بوجه رخصت وتند بر خیانت
متصرفان در صورت راستی ورفتن بادها وغیرها ثمرهٔ سیوم افتاب
ومریخ دلیل کند برخلاف لشکریان وامرا وافتادن عداوتها وفتنه
وجرات مفسدان وفاش گشتن خیانتها وافتادن حرب ومقاتله
وبسیاری اراجیف وهراس درمردم ودزدیها وخرابی جایها ودر
ماندن دزدان وخاینان ونکبت ملوك وبدگشتن هوا وخشکی
سال وبیماریهای اکابر وموت بزرگان وفساد نقود وجوهریان
وصرافان وکیمیاگران تربیع ومقابله زهره ومریخ دلیل کند بر بسیاری
زنا وفسق وفجور وپنهانی ان وعداوتها میان زنان وشوهران و
اسقاط حمل وتفاوت نرخها وعلتها در میوهها وتغییر هوا وکدورت
بادها وفضایح زنان بدکار وپیدا شدن تخلیطهای ایشان بیش

تربیع ومقابله



بزرگان وفساد حال این طایفه ودرسختی وشدت اهل طرب وبدنامی
خواتین ورسیدن سختی بدیشان وخسارت تربیع ومقابله عطارد
ومریخ دلیل کند بر عداوتها وغمها میان امرا وارباب قلم ومتصرفان
ووطلب التحروب وظلم لشکریان بر ارباب حرف واهل بازار وتجار
ووفساد کیمیاگران وساحران وبسیاری اراجیف ونوشتن خطهای
بدروغ واندوه دبیران واهل فضل وپیدا شدن لواطه ودروغ
شعبه نهم در احتراقات پنج ثمره ثمرهٔ اول در احتراق زحل
در مثلثهٔ اتشی دلیل کند بر نکبت ملوك وسلاطین در مشرق واقلیم
چهارم وقتل ومحنت بزرگان در نهان وفساد نقود واضطراب
احوال خاندانهای قدیم ومزارعان وبیماری درازکشی وتغییر هوا
واگر مشتری انجا بود یا ناظر فراخی طعام وخشکی هوا ونقصان
فسادها واگر مریخ بود خلاف لشکرها باشد وموت حیوانات
وفساد دارالضرب واگر زهره بود بیماریها باشد وموت زنان
باشد وبارندگیها وسرما واگر عطارد بود اندوه اهل قلم باشد
واتش کاران وکیمیاگران وتغییر هوا وسرما ونم واین احکام مناسب
وقت باشد در سال وفصل ومناسب کواکب دیگر بود ونظرهای
از سعد ونحس وقبول ورد در مثلثهٔ خاکی دلیل کند بر حال فساد
ملوك واکابر در جهت جنوب وزمین خراسان وفساد نباتات

هم احکام

ناظرو

و ماکولات و بیماری در مردم و حیوانات و بدی حال زارع و سرما و تغیر
هوا و اگر مشتری انجا بود یا ناظر فسادها کمتر بود و هوا معتدل شود و نبات
و میوه ها نیکو و فراخی باشد و اگر مریخ باشد سال خشکی بود و فساد
اطعمه و خرابی کاریزها و اگر زهره بود بیماریها باشد در زنان و نا ساز کاری با شوهران اما نباتات نیکو باشد و تغیر هوا و سرما بود و بودن فتنها
و اگر عطارد بود بیماری ناسن بود و فساد خوردنیها بود و خوف
از سرما و مرد و ثلج و زلزله و خسف بود و اگر قمر باشد باراندگی بود
و رنج مسافران و پیکان و امدن کاروانها و اخبار در مثلثه بادی
دلیل کند بر فتنه در ملوک و اشراف و اکابر مغرب و بر گشتن هوا
و بیماریها در خلایق و رفتن بادهای خوش و بودن سرما و فساد
اشجار و اگر مشتری انجا بود یا ناظر بادهای قوی تر جهد و میوه
و اطعمه نیکو باشد و مردم آسوده تر بوند و اگر مریخ بود در زمین
و اقلیم سیوم و تشویش افتد در خراسان و اگر زهره بود اهل
طرب و زنان را زیان رسد و میوها کم افت بود مگر بقران زحل
بود که فساد اشجار و نباتات در سرما و تفاوت نرخ اطعمه پدید
اید و اگر عطارد بود علوم دقیق رواج یابد و اهل ناموس را بازار
اعتبار شود تغیر هوا باشد و اراجیف افتد و اگر قمر بود بارندگیها
باشد و قوت حال نباتات بود و خوف سرما در وقت و رنجوریها

در مثلثه آبی دلیل کند بر علت و رنج ملوک بطرف شمال و اقلیم چهارم
و فساد مسافران دریا و بارندگی و سرما در وقت و فرو رفتن قوی
و اگر مشتری انجا بود یا ناظر باشد سفر دریا بهتر باشد و بازرگانیها
نیکو باشد و بارندگی نافع بود و اگر مریخ بود خوف باشد از فتنها
و قید و قتل و برگشتن ابها و هوا و اگر زهره بود بارندگی و سرما باشد
و برگشتن هوا از طبع و علتها از ماده بلغم و اگر عطارد بود بازار جوهر آب
تیزی کند و کاروانها برسند و تغیر حال هوا قوی تر بود و اگر قمر
باشد سیلها اید خراب کننده و سرما سرد و تر بود و حرکت مسافران
باشد **فصل دوم** در احتراق مشتری و زحل در مثلثه اتشی دلیل
کند بر قوت حال ملوک و سلاطین در مشرق و اقلیم چهارم و نکبت
توانگران و وزرا و قضاة بود در اقلیم دوم و فتنهای پوشیده افتد
و عزت نقود و گرمی هوا بود و داد و عدل و فراخی طعام باشد و اگر
و اگر مریخ انجا بود یا ناظر قتل افتد در مشرق و خراسان و اقلیم
دوم و بسیاری غضب ملوک و فساد دار الضرب و ساختن و حضورتها
الت حرب و اگر زهره بود هوا معتدل باشد و فساد اطعمه و
میوه بود و اگر عطارد بود بازار عطرها و دواب تیزی کند و
باشد که سکه بر کار کرد د هوا متغیر شود و بازارها با رونق
باشد و اگر قمر بود نمها و ابرها باشد و هوا باعتدال کرد د

در مثلثه خاکی دلیل کند بر نیکی حال ملوک جنوب و انصاف و عدل نمودن و باشد
که مکروه رسد بوزرا و اهل ورع و ائمه و قضاة و فراخی طعام بود
باشد و شیر نیها و اگر مریخ بود و اگر مریخ بود یا ناظر باشد دزدی و
خیانت و ظلم بود و خواست بد پدید و خشکی هوا و فساد اطعمه
و حرکت لشکرها بود و اگر زهره بود اطعمه نیکو باشد و میوه
و خوف سرما بود در وقت و اگر عطارد بود سرما سخت تر باشد و
تغییر هوا قوی تر و تفاوت در نباتات و بودن بیع دواب و اگر قمر
بود سرما و نم باشد و فساد حیوانات و زحمت مسافران و اندوه
عوام الناس در مثلثه بادی دلیل بود بر توسط حال ملوک مغرب و
بکار داشتن ناموس و نوامیس در اکابر و فراخی معاش و تنگی انجام
و میوه‌ها و صحت خلایق و بودن انصاف و میل بطاعات و خیرات
و رفتن بادهای خوش و حرارت هوا و اگر مریخ انجا بود یا ناظر باشد
فساد اشجار و بیماری در مردم از باد گرم و علامات شهب افتد
و تشویش خیزد و اراجیف و اگر زهره انجا بود نکاحها رود
و معاش ارزانی کند خاصه میوه‌ها و تغییر هوا و نمها باشد در وقت
و اگر عطارد بود بادهای سخت جهد و دو نوع اهل فضل باشد
و حکما و دبیران و تیزی بازارها و اگر قمر باشد باد و بارندگی
باشد در وقت و میوه‌های نیکو باشد و صحت مردم در مثلثه آبی

دلیل کند بر نیکی احوال ملوک و سلاطین و سلامتی بزرگان و اعتدال
هوا و خوبی حال مسافران دریا و بسیاری ابرها و فراخی و قوت کردن
مردم سفله و اگر مریخ انجا بود یا ناظر باشد فساد کشتها و جنبش
اهل شر و فتنه نقصان آبها و فساد حیوانات آبی و اگر زهره بود
ابرها و بارندگی بسیار شود و جواهر آبی ارزان گردد و فراخی پدید
آید و ابرهای سیاه و سرما بود در وقت و اگر عطارد بود بسیاری
میغ و آمدن کشتیها و ابرها و بارندگی و تغییر هوا و اگر قمر بود سیلها آید
که خرابی کنند و نباتات نیکو بود و مسافران مستعجل باشد ثمره
سیوم در احتراقات مریخ در مثلثه آتشی دلیل کند بر غضب ملوک
و افتادن مقاتله در مشرق و اقلیم سیوم و چهارم و بودن خونهای پنهان
و نکبت اکابر و خلاف لشکرها و تندی کردن و بودن مرگ حیوانات
و فساد جواهر دار الضرب و اگر زهره انجا بود یا ناظر باشد هوا معتدل بود
و نرخها ارزان و فراخ و فرح بزرگان اما فساد حال زنان بود و اگر عطارد
انجا بود یا ناظر باشد رعد و برق باشد و رفتن آتشها در هوا و بیع دواب
و جواهر زدن درم و تیزی بازار اسلاح و اگر قمر بود نمها و بخارها باشد
و رفتن آتشها در هوا و بیع مهرها و سلاح در مثلثه خاکی دلیل کند بر نکبت
ملوک و اکابر در جهت جنوب و قتلها و غرور رفتن قومی و کشتن در پنهان
و باشد که لشکرها خلاف کنند و دزدی و دروغ پدید آید و فراخی نرخها

بود و جایهای عالی و اگر زهره انجا بود یا ناظر باشد میوها نیکو باشد و
پنبه و کتان و انواع لباسها و شیرها و سرها شود در وقت و اگر عطارد بود
اختلاف هوا بود و سرمای خشک و بیماریها باشد در بهایم و بیع و شری نباتات
و حیوانات بود و اگر قمر بود بارندگی و سرما بود در وقت و قوت نباتات
بود و حرکت مسافران **در مثلثهٔ بادی** دلیل کند بر قتل و بیماری ملوک
مغرب و افتادن اراجیف و بیماریهای دموی و سرخ باد و اختلاف و خشکی
هوا و بدی حال مسافران و امرا و مخالفان پادشاه و فرو رفتن بدکاران و در حرم — لشکریان
و اگر زهره انجا بود بادهای خوش و بارندگیها بود و اعتدال هوا و تندرستی
خلایق و فراخی طعام و ارزانی ثواب و برده و بودن فرح در مردم و اگر
عطارد بود اراجیف بسیار افتد و تغیر هوا بدید اید و خشکی بود و
علامات شهب و رونق بازار برده و قوت دستکاران و اطبا و اگر
قمر بود بارندگیها باشد و بادهای مخالف و غلبه عوام **در مثلثهٔ
آبی** دلیل کند فتنه و خلاف در جهت شمال و قوت حال صعلکان و
شحنگان بردن و فساد ابها و در ماندن خانمان و اگر زهره انجا
بود یا ناظر باشد ابرهای سیاه بر اید و بارندگیها بود و سرما در
وقت و نیکی نباتات و فراخی و اگر عطارد بود نیکو باشد حال مسافران
دریا و بارندگی بود و سرما در وقت و رونق دستکاران و
کشتن هوا و کسادی بازارها و اگر قمر باشد سیلها باشد و ازباران

زبان رسد **ثمرهٔ چهارم** در احتراق زهره در مثلثهٔ اتشی دلیل
کند بر بیماریها در زنان و خواتونان و بزرگان در جهت شرق و اقلیم چهارم
پنجم و افتادن فتنها بود و انداختن تهمتها و بر امدن نکاحها و طرب در ملوک
و لباسها از رونق و قیمتی حاصل آید و هوا معتدل باشد و اگر عطارد انجا
بود زدن سکه باشد و نقش بستن کارخانها و نقصان بارندگی
و بسیاری بیع در جواهر و دواب و اگر قمر بود هوا گرد آن باشد و نم بود
در وقت و خشکی **در مثلثهٔ خاکی** دلیل کند بر فساد نباتات و خواتونان و
اهل طرب و خدم در جهت جنوب و اقلیم پنجم و بر امدن بیماری در زنان
و دواب در وقت و فساد اطعمه و میوه و شکوفه و اگر عطارد انجا بود
تشویش و اراجیف و سرما باشد و بیماری در حیوانات و تخم شکافتن
و آفت نباتات و تفاوت نرخها و افتادن غلاها و اگر قمر بود بارندگی
باشد و فراخی طعام و سرما در وقت و نیکی حال مسافران **در مثلثهٔ
بادی** دلیل کند بر رنج خواتین و خدم و بیماریها در جهت مغرب و
و اقلیم چهارم و فساد برده و رفتن بادهای خوش عجب وقت و — پنجم
بسیاری نکاحها و میوها و اگر عطارد انجا بود بیع و شری برده بسیار
بود و رونق کار زرامیر و ابار و قوت حال حکما و اهل فضل و دبیران
و متصرفان و باغان و اگر قمر بود نمها گیرد و هوا خوش گردد و
فراخی بود و میوها نیکو باشد **در مثلثهٔ آبی** دلیل کند در نما اسیا

زبان

بود و رنج زنان حامله و اگر برج عقرب بود فساد زنان بدکار بود و نم
و اگر در سرطان باشد ارزانی جواهر آبی باشد و اگر در حوت باشد نکاحهای
بزرگان و مستوران بر آید و کار سفر دریا بود و قوت اکابر بود در جهت شمال
و اگر عطارد آنجا بود بارندگی قوی تر باشد و آمدن و رفتن مسافران
دریا و بیع و شرای حوض و جوی و مانند این و اگر قمر باشد سیلها آید و آبها — باشد
چنان باشد که صحرا را بگیرد در وقت ثمرهٔ پنجم در احتراقات
عطارد در مثلثهٔ آتشی دلیل کند بر رونق دادن و نهادن خراج و خواستن
در جانب شرق و اقلیم سیوم و رنج متصرفان و عمال و نوشتن منشآت و بیع
جواهر و مرصعات و بیماری در طبقات عطارد و محاسبه و اگر قمر
آنجا بود یا ناظر بنها و کدورت هوا در وقت و بیع جواهر بی قیمت شود
چون مهره و آبگینه و مینا در مثلثهٔ خاکی دلیل تغییر هوا بود نامناسب وقت
و فساد طعام و نباتات و رنج کاروانها و بیماری دواب و اهل اقلیم خاصه
در جهت جنوب و خشکی هوا بود و اگر قمر آنجا بود یا ناظر باشد بدو بنها و
کدورت هوا و سرما و تغییر هوا در مثلثهٔ بادی دلیل کند بر قوت کار — مناسب وقت
اکابر بر مغرب و قوت حال وزرا و رونق کار تجار و رفتن بادهای سرد
و عمل متصرفان و اهل فضل و دبیران و سیاعان و اگر قمر آنجا باشد یا ناظر بود
بنها بود و کدورت وقت هوا و بارندگی وقت بیشتر بود و میوهها نیکو [illegible]
و اخبار خوش و فراخی بود در مثلثهٔ آبی دلیل کند بر فساد — برسد

بر کشتها و غلبه آبها و ابرها و تغییر هوا و بیع جواهر آبی و آفت میوهها در وقت
و اگر قمر آنجا بود یا ناظر سیلها آید و آبها بسیار بود و نیکی نباتات باشد
و عمارت باغها و جویها شعبهٔ دهم در احکام مجاسدات شش
ثمره ثمرهٔ اول زحل با راس دلیل کند بر قوت حال مشایخ و خاندانهای
قدیم و افزونی عز و جاه ایشان و تازه شدن دولتهای قدیم و خروج
مدعیان در کرامات و تسخیر جن و جمع آوردن پریان در حکم و مانند آن — و سخنان عجیب
و فراخی معاش و زه حیوانات و میل مردم بزهد و ناموس و زیارتها و
نیکویی کار ملوک قدیم زحل با ذنب دلیل کند بر ضد هر چه گفته شد
و بد گشتن احوال دواب بارکش و بیماری در مشایخ و اهل جبال و
اکابر از جنس جنون و مویها از زهر و فساد مزرعها و رنج کودکان از
دیو و هراس مردم ثمرهٔ دوم مشتری با راس دلیل کند بر بسیاری
خیرات و طاعات و قوت حال اهل ادیان و میل خلایق بزیارتها
و اجابت دعاها و داد و عدل پادشاه و حاکمان و فراخی و ایمنی — و قضات
در اقلیم دوم و خوش عیشی خلایق و دادن صدقات مشتری
با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و بد گشتن هوا و کم دیانتی
مردم و بیماری اکابر و نفاق و دورویی کردن بزرگان و تزویر
مفتیان و باطل کردن حقوق شرعی و محروم شدن مستحقان
ثمرهٔ سیوم مریخ با راس دلیل کند بر توبه بدکاران و خاینان و

بپیدا آمدن پادشاهان بی علم از بزرگان و لشکریان و مردم خویشتن ستای
و رونق لشکریان و اطبا و بهتر شدن بیماران رنجور در اقلیم سیوم
و سوداهای بد افتادن در سر فرومایگان و بپیدا آمدن عزیمت خراسان
و جمع آوردن بریان مریخ با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و بروز
و بیماریهای سوداوی و زدن دیو و مصروع شدن و بپیدا آمدن عیبها و افتادن
قتلها و فتنهها و ناایمنی و افتادن ترکان و بدی حال ایشان بود ثمره چهارم آفتاب
با راس دلیل کند بر داد و عدل ملوک و سروران و افزونی در مالها و بپیدا
آمدن جواهر نیکو از کانها و میل بزرگان بخیرات و طاعات و صدقات
و زیادتی عز و جاه مهتران خاصه در اقلیم چهارم و تندرستی در خلایق
آفتاب با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و رنجوری معارف
و درد چشم و مکروه بزرگان از مردم معیوب ناکس و خشک شدن بعضی
جایها و فساد خربندگان ثمره پنجم زهره با راس دلیل کند بر
حکومت خاتونان و رونق بازار عطر و برده و مروارید و رفتن
بادهای خوش و فراخی و اجابت دعاها زهره با ذنب دلیل
کند بر ضد آنچه گفته شد و اسقاط حمل و بیماریها در زنان از دیدگی
و ریشها و آبله و بیرون آمدن زنان ساحر و افسون سازوری
دار و فساد مغنیان و برگشتن هوا ثمره ششم عطارد
با راس دلیل کند بر قوت حال اصحاب عمال و متصرفان و تجار و اصحاب

خیانتها و قصد در بزرگان

دیوان و

حروف و ظهور مردم فصیح و فاضل و رغبت خلایق بخواندن اخبار و
راست رفتن احکام نجوم و طب و معاملات مردم و راستی دفتر و محاسبات
و امانت عزول و قیمت کتاب و آلت کتابت عطارد با ذنب دلیل کند
بر ضد آنچه گفته شد و مردم منافق و دروغ گوی بیرون آیند و رنج
کنند خاصه میان اهل دیوان و حکما و فضلا و گفتن هجاها و بیماری
از بادهای بد و دیوانگی و رفتن زنان و زدن دیو کودکان را و نوشتن
خطهای تزویر و کساد بازار و کساد بازارها و زیان صناعان و نوشتن
خاتمها و حکمهای تزویر شعبه یازدهم قران قمر با کواکب هفت
ثمره ثمره اول قران قمر با زحل در حمل دلیل کند بر تغییر حال هوا و بخارها
و فساد حیوانات و بدی حال عوام و زحمت لشکریان در ثور دلیل بود
بر اندوه اکابر و بزرگان و زنان محترم و فسادات در آب باد در جوزا دلیل
کند بر رفتن بادهای مضطرب و مکروه مردم فاضل و عوام و سستی
بازارها و تیرگی هوا در سرطان دلیل کند بر سرما در وقت و بارندگی
و مکروه بزرگان و بدی حال مسافران دریا و بادها سرد در اسد زود
بستن کار عوام و مکروه بزرگان بود و بدی حال مسافران دریا و بادهای
سرد در سنبله بکشتن مسافران بود و زحمت متصرفان و سرما در وقت
و سرما در وقت و فساد طعام و اختیار بد در میزان بادهای مختلف جهد
و فرستادن مسافران بود و درماندن جاسوسان و بادنرکها و سرما

دکر فتار شدن بدکاران در عقرب بیماری افتد در مردم و حیوانات و مکروه
بزرگان و ابرها و بخارها باشد در قوس بدی مسافران بود و جاسوسان
و فساد زرع و حیوانات و درشتی هوا و سرما در جدی رفتن بادها باشد
و مکروه بزرگان و مشایخ و حکما و بارندگی و سرما و هم عوام در دلو
ابرها و بخارها بود و بارندگی در وقت و مسافران دریا و مکروه علما ثمرهٔ
دوم در قران قمر با مشتری در حمل دلیل کند بر گشادگی هوا و گرمی و امن و
نیکی راه مسافران و بیع و شری و حیوانات در ثور قوت حال حیوانات و عوام
و فرح بزرگ زادگان و نیکی راه مسافران و رسیدن کار روائیها و دواب
در جوزا رسیدن اخبار خوش و اجتماع خیر و اعتدال هوا و نوشتن
خطها در سرطان نیکی کار و حال عوام بود و فرح بزرگان و جمعیت خیر و
بیع جواهر کانی و طاعت ملوک و روا شدن نقود در اسد بسیاری
جمعیت بزرگان و اهل دیوان و حکما و نیکی زراعتها و بیع ماکولات و
آمدن کار روائیها و مسافران در سنبله رفتن بادهای خوش و نیکوئی میوه‌ها
و غله و اخبار راست و خوشی و جمعیت اشراف علما در میزان آمدن بارانها
و توبه بدکاران و اعتدال هوا و سکونت مسافران در جمعیت
ائمه باشد و بیع دواب و نیکوئی حال عوام و طلب امور دینی در
امن شدن مسافران و آمدن ایشان و اعتدال هوا و اجتماع بزرگان
بضرورت در رفتن بادها بود و بودن خیر در علما و قضاة و امک

مسافران و بارندگی ثمرهٔ سیوم در قران قمر با مریخ در حمل هوا گرم
شود و خصومتها افتد میان عوام و دیوانیان و لشکریان و تشنیعها رود
و فساد حیوانات بود در ثور غلبه عوام بود بر لشکریان و درماندن خا نیان
و تشنیع مسافران از ظلم دزدان در جوزا اخبار دروغ افتد و فتنه بود
میان عوام و اهل فضل و ارباب قلم و تجار و رفتن بادهای بد در سرطان
غوغای عوام بود و فساد بدکاران و زحمت مسافران در دریا و تجارها در
اسد فرستادن جاسوس بود و گرمی هوا و فساد حیوانات و اندوه
ملوک در سنبله اخبار دروغ بود و ظلم بر اهل دیوان و تجار و زحمت
بازاریان و لشکریان در میزان خطر مسافران بود و رنج زنان و
اهل طرب و رفتن بادهای بد و تشنیع زنان و شوهران در عقرب
فساد مسافران بود و قتل و بند و خاستن بخارها و کدورت هوا
در قوس گرمی هوا بود و داغ دواب و خصومت میان اکابر و
جاسوسان و کردن کار زشتی و کاهلی عوام در دین در جدی گرفتار
شدن بدکان و جاسوسان و زحمت عوام از لشکریان و خصومتها
در دلو رفتن بادها باشد و بیماری مشایخ و بدی هوا و توقف
مسافران در حوت فساد کشتیها بود و علما و حیوانات آبی
و مسافران دریا و اندوه عوام و تجارها و مکروه علما و اشراف
ثمرهٔ چهارم در اجتماع آفتاب در حمل تغییر هوا بود و اندوه ملوک

بود و هلاك ملوك و امرا و تشویش در عوام و غضب بر زیردستان در ثور
فساد نباتات و حیوانات بود و مسافران و نهادن بناها و زحمت زنان
مطرب و بستان بانان در جوزا دلیل بادها بود و نوشتن فرمان و امثله
و فساد اشجار و میوهها و گرمی و تغیر هوا در سرطان بزرگی کردن عوام
و بارندگی و تیرگی هوا و آمدن مسافران خاصه از دریا در اسد اجتماع
ملوك و بزرگان بود و گفتن اسرار و گرمی هوا و آمدن مسافران و قاصدان
ملوك در سنبله حضور مسافران باشد و آوردن نامهها و نوشتن مثالها
و برکار شدن عوام در دیوانها و بازارها در میزان اندوه ملوك و آمدن
رسولان و رفتن بادها و برآمدن نکاحها و بارندگی در عقرب بارندگی بود
و سرما و در ماندن جاسوسان و تاریکی هوا و فسادها و کشتیها در قوس و مسافران
اختلاف هوا بود و مکروه بزرگان و فقها و بیع شری برده و حیوانات و
کارهای آتشی در جدی دلیل سرما بود و درزندگی جاسوسان و سگان
و فساد حیوانات و اندوه عوام در دلو اندوه ملوك باشد و اکابر
و سروران و رفتن بادها و سرما و تبدیل حال مسافران و زحمت مشایخ
و حکام در حوت بارندگی بود و بزرگی طلب کردن عوام و رسیدن
مسافران خاصه از دریا ثمرهٔ نجم در قران قمر با زهره در حمل
بارندگی بود و بیع پیرایه و زدن زدنها و مهمانی و زفاف و معاشرت
در ثور قوت بزرگ زادگان بود و خاتونان و اهل طرب و اجتماع

زنان و آمدن مسافران و سرما در وقت در جوزا بادهای خوش و نوشتن
خطوط بود چون مهرنامه و آمدن نامه و مانند این و خبر و نیکی حال
مسافران و طرب عوام و [illegible] و بارندگی و طرب و نیکی احوال
کشتیها و سود و مهمانی در سرطان اعتدال هوا بود و برآمدن نکاحها
و طرب در ملوك و خواتین و زدن پیرایه و ساختن حیلها در اسد نیکی
حال مسافران باشد و جاسوسان و سگان و نکاحهای بزرگ و طرب
در ملوك و خواتین و زدن پیرایه در روز را و ارباب قلم و بیع برده و
عطرها و جامهها در سنبله رونق اهل طرب و برآمدن نکاحها و فرحها در
زنان و مجلسها و عشرت و رفتن بادهای خوش و دلخوشی
مسافران و مکروه زنان و اهل طرب و خدم در میزان عقرب طرب علما بود
و میل عوام بر هلد و بیع برده و دواب و دوابی دراهم و فلوس در
قوس آمدن مسافران بود و رستن از رحمت و خوف و بودن سرما
در جدی بادها بود و غم و عزت در مشایخ و حکما و برآمدن نکاحها
و بودن نظرها در دلو بارندگی بود و سیلها و جمعیت خواتین
و طرب در بزرگان و اشراف و فرح عوام ثمرهٔ ششم در قران قمر با عطارد
در حمل بیع دواب بود و سلاح و بخارها و اخبار و غمها در ثور و گشتن هوا
بیع طعام و ستور و عمارت و زراعت و آمدن مسافران در جوزا
رونق دبیران و نقاشان و نوشتن خطوط و آمدن اخبار و نامها

در سرطان فرستادن رسولان بود و حرکت کشتیها و مسافران دریا و بیع
جواهر در اسد حرکت ملوك باشد و رسیدن قاصدان پادشاه
ملکی و رفتن بشکار و بیع جواهر کانی و طلب مال در سنبله حرکت پیکان
و جاسوسان و رونق دیوانها و بازارها و بیع غله و حیوانات و برده
و کتابه در میزان رفتن بادها بود و بیع برده و غم آمدن و اخبار خوش
و رونق حکما و شعرا و اهل طرب در عقرب ابرها بر آید و کدورت هوا بود
و افتادن اراجیف و فساد مسافران و در ماندن جاسوسان در قوس
بیع برده بود و حرارت هوا در وقت و بخار هوا و خلاصی محبوسان و وحیوانات بود
مناظره در جدی فرو ماندن مسافران بود و پیکان و بیع ستوران دیزه
و اختلاف هوا و سرها در وقت و بحث حکمت در دلو بادهای مخالف
جهد و مردم عام فایت شوند از اخبار و غم بود و بحث حکمت و علوم
دقیق و طلب طلسمات و نوشتن هیکلها در حوت حرکت کشتیها و مسافران
دریا و تیرگی هوا و بارندگی و رونق صیادان دریا بود و بودن کارهای
شرعی و خلاصی از جنس قاضی ثمرهٔ هفتم در بودن قمر با دو عقدهٔ قمر
با راس دلیل کند بر نیکی احوال عالم و بزرگ شدن عوام و یافتن تربیت
از ملوك و اکابر و اشراف و روایی کارها و بازرگانیها و اخبار خوش
و رفتن بمزارها و میل عوام بخیرات و طاعات و اجابت دعاها
قمر با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و بیماریها بود در کودکان

و زنان حامله و کشته گوی و زدوده میان عوام و افتادن اراجیف و فساد
وشت میوها در وقت و غمز و فساد مسافران و پیکان و بد شدن احوال بزرگان و جوانان
و درد چشم و زدن دیو شعبهٔ دوازدهم در اتصالات کواکب شش گانه قمر
ثمرهٔ اول تثلیث و تسدیس قمر با زحل دلیل دلخوشی بود میان زنان و فرزندان ومردان
و پیران و تغییر هوا و نیکی حال اهل صحرا و مشایخ و مزارعان و سعادت
حال صیادان تربیع و مقابله دلیل افتادن خصومتها بود میان عوام و دیدن
شدت و رنج مسافران و مکروه میان پدران و فرزندان و تغییر هوا و سرما
و بیماری خاصه در کودکان و تفاوت نرخها ثمرهٔ دوم تثلیث و تسدیس قمر
با مشتری دلیل رغبت عوام بخیرات و طاعات و نیکی احوال مسافران و عدل و امانت
و ایمنی و فراخی و بر آمدن کارها و حاجتها باسانی میان خلق و پیش بزرگان تربیع
و مقابله دلیل کند بر مکروه خاطر ایمه و قضاة از عوام الناس و ظهور دعویهای
شرعی و افتادن خصومتها و مناظره و مجادله و اندوه و انکار و اشراف و وزرا
ثمرهٔ سیوم تثلیث و تسدیس قمر با مریخ حرارت بود بر طبایع و حرکت لشکرها
و فرح در مردم اوباش و شکار کردن و سواری و بکار داشتن انواع سلاح
و خلاص محبوسان تربیع و مقابله دلیل کند بر مکروه عوام و ظلم لشکریان و
خصومتهای زندان ثمرهٔ چهارم تثلیث و تسدیس قمر با شمس دلیل بر عدل
ملوك بود با رعیت و عوام و عنایت اکابر با زیردستان و گرمی هوا و دلخوشی
میان پدران و فرزندان و زنان و شوهران و روایی کارها و بر آمدن

حاجتها و شکستن سرها و رونق خلفا **تربیع و مقابله** دلیل کند بر غصب ملوک
و قهر و سیاست فرمودن و فاش گشتن بدیها و مردم فرومایه و عوام و تغییر
هوا و شکستن سرها بود و غمها **شرط پنجم** تثلیث و تسدیس قمر با زهره بسیاری
فرح و طرب بود در مردم و سورها و مهمانیها و برآمدن بسیاری کارها و نیکی
حال اهل طرب و زنان و خادمان و مسافران و عوام و اعتدال هوا **تربیع و مقابله**
تیزی بازار عطر بود و مکروه زنان و فاش گشتن خیانتها زنان و اعتدال هوا
شرط ششم تثلیث و تسدیس قمر با عطارد دلیل تیزی بازارهای میوه بود
و کاغذ و غلامان و نوشتن نامها و فرستادن رسولان و آمدن خبرهای خوش
و راست رفتن علاجها و احکام نجوم و بسیاری برآمدن پیمها و فرح متصرفان
و تجار و دبیران و اهل بازار **تربیع و مقابله** دلیل کسادی بازارها بود و اخبار
دروغ و خیانت رسولان و بسیاری مجادله میان عوام و اهل بازار و محاسب
و کیلان و متصرفان و ظاهر شدن خیانتهای ایشان و تغییر هوا و نوشتن
خطها بر دروغ **اما** دیگر آنست که چون امتزاج کواکب و دافع تدبیر و
قابل تدبیر احوال اتصالات معلوم گشت وقت باشد که دو کوکب یا سه یا بیشتر
با هم دیگر جمع آیند یا در یک نظر باشند آنرا امتزاج باید دادن چنانکه یاد
کردیم در ثمره سیوم از شعبه که شجره اول منسوبست و سخن بر طبیعت
آن کوکب باید گفت که قوی تر باشد و آنچه در شرایط پنجم گفته شده است
آنرا بجای آرند و مانع و معطی را بشناسند و نظرهای قبول و رد آنچه یاد کردیم

نگاه دارند و او را از آن میان حکم بیرون آرند و بدانند که جمیع اتصالات و
مواضع کواکب و حالات هر یک در وقت تحویل سال یا فصل اثری قوی کند خاصه
در اوتاد افتد و مدت آن اثر سال یا فصل بردارد و حکم اجتماعات و استقبالات
همین باشد که در سال و فصل گفته شد **اما** اصل دیگر آنست که قمر چون از
اجتماع بیرون آید بهر کوکبی که بپیوندد طبیعت آن کوکب گیرد تا باستقبال
نرسد همه احوال بر مزاج آن کوکب گردد از تغییر هوا و احوال مردم و فرحها
و اینهمه بحسب نظر آن کوکب باشد در هر اجتماع و استقبال آنرا نگاه دارند
والله اعلم **شجره سیوم** در احکام طالع تحویل سال عالم و فصول و احوال
نیکی و بدی سال و فصول و عوارضاتی که حادث شود و رنج و راحت اصناف
خلایق و کیفیت هر یک در شش شعبه **شعبه اول** در احکام طالع یازده ثمره
شعبه دوم در گرانی و ارزانی چیزها ده ثمره **شعبه سوم** در آثار علوی
چهارده ثمره **شعبه چهارم** در فتنها و حربها دوازده ثمره **شعبه پنجم** در
احکام انتها طالع و برج قران پنج ثمره **شعبه ششم** در کسوفات هفت
ثمره **شعبه اول** در احکام طالع سال عالم یازده ثمره **ثمره اول** در معرفت
این شعبه طریق استخراج درجه طالع سال عالم در همه زیجها استادان
آورده اند و ما نیز در زیج عمده بچند نوع یاد کردیم مشروح **اما**
هرگاه که طالع سال برجی ثابت افتد حکم همه سال بران طالع کنند و اوضاع
کواکب و دیگر دلایل او و اگر برج ذو جسدین افتد حکم در فصل بهار در

شجره سوم

تابستان ازان کنند و بر تحویل برهیزان طالع استخراج کنند و حکم دو
فصل تیرماه و زمستان ازان کنند و دلایل او و اکر طالع برج منقلب
افتد طالع سه فصل دیکر استخراج باید کرد تا هر فصلی را علی حده طالعی
باشد و حکم هر فصل از طالع او کنند و اکر طالع سال برج ثابت یا ذو جسدین
باشد حکم چهار فصل کنند نیکوتر اید و اکر حکم هر پانزده روزی کنند
در طالع اجتماع و استقبال و اتصال او بکوکبی بنظرهای مودت و عداوت
چنانکه کفته شده است در ربیع و سایر اتصالات علوی را بان ضم کنند و
امتزاج دهند همه طالعها را حکم بریک طریق بود اما بدانند که طالع را دو
نسبت است یا شهری که طالع مامن او بیرون او بوده باشند و احکام در شهرها
کنند دوم انکه بعرض متصف عارات استخراج کنند و تقویمات کواکب
طوالع برنیود بران احکام نهند و این حکم عام باشد شعبه دوم در احکام کلیات
عالم احکام شناختن احوال موجودات باثر تحریک اجرام علوی و متاثر
شدن اجرام سفلی بران تحریک جهت کون و فساد و بنای شناختن
این احوال بر دلایل باشد پس واجب ان کنند که بر هر چیزی او را دلیل
طلب دارند و در قوت و ضعف او نیک تامل کنند و اکر دلایل بیشتر
از دو و سه بود امتزاج دهند چنانکه نموده ایم و احوال هر یک از
اصناف خلایق در صورت طالع ازان بنکرند و صاحب و مستولی
او بنکرند و این کوکب کرد لیل این صنف مردم باشد چنانکه احوال

پادشاه را از عاشر و مستولی او بنکرند و اکر طالع روزی بود افتاب
شریک او کنند و اکر شبی بود قمر را و مناسب سعادت و نحوست هر یک
احکام نهند و احوال وزرا و نزدیکان پادشاه و لشکر او را از برج یازدهم
نکرند و صاحب و مستولی او و مشتری و عطارد و مریخ را شریک او کنند
و رای تدبیر و اعتقاد و عدل او را از سهم الغیب و صاحب او و
مستولی او نکرند و احوال رعیت را از درجه طالع و صاحب و مستولی او
و از ماه نکرند و احوال مال و کسب و معاش را از برج دوم و صاحب المال
نکرند و احوال نکاح و شرکت و خصومتها و تهمت و دعویها از خانه هفتم و
صاحب و مستولی بروی و زهره و شمس و سهم التزویج و صاحب او
نکرند و احوال فرزندان و طرب و اخبار و لباسها را از خانه پنجم و صاحب
و مستولی نکرند و از سهم الاولاد و صاحب او و زهره و عطارد را
شریک او کنند و احوال سفر و مسافران و دین و مذهب را از خانه نهم و
صاحب و مستولی بروی و سهم السفر و صاحب او و قمر و عطارد نکرند
و احوال ارتفاعات و عمارت و زراعت و عواقب کارها از خانه
چهارم و صاحب و مستولی بروی و از سهم چیزی که خواهند و صاحب
او و زحل و مشتری نکرند و احوال دواب و قرض و عداوتها از خانه دوازدهم
و صاحب و مستولی و سهم هر یک و صاحب وی و زحل نکرند و احوال
بیماریها و بندکان از خانه ششم و صاحب و مستولی و زحل و عطارد و قمر

فرع

ونکبت

وسهم هریك نکرند واحوال وبا و اندوه از خانه هشتم و دلایل و مشتری و زحل نکرند
وازسهم خسوف وصاحب وی و همچنین هر خانه را در دلایل وی وضعف وی
وقوت وی می نکرند و نظرهای سعد و نحس و قبول ورد را اعتبار می کنند
پس هر کدام خانه را که دلایل او قوی تر بود بقوتهای ذاتی و عرضی و بهمدیکر
ناظر باشند خاصه از اوتاد حکم بر سعادت ان قوم کنند که بدان دلایل
منسوبند و انچه مدلول او باشد از اجناس واکر برخلاف این بود حکم بر طرف
ضد افتد واکر افتاب در وقت تحویل قوی حال بود و بمشتری ناظر و بمودت
دلیل عدل پادشاه بود و امانت و انصاف او نماید اما موجود باشد
واکر بزحل ناظر بود بمودت ظلم کند در صورت عدل واکر ناظر بعداوت
بود ظلم وجور صریح باشد و چون طالع شبی بود والی قمر باشد حکم او همین
بود اما کمتر از شمس واکر نحس مستولی افتد حکم بر ضد بود واکر زحل
نیکو حال بود کشت و زرع بسیار شود واکر مشتری قوی حال بود خود دینها
نیکو باشد واکر بد حال بود عکس این باشد قیاس کواکب دیکر همین است
با منسوبات هریك اما از این کواکب هر کدام که در و بخانه شرف خود دارد
یا در شرف یا ناظر بخانه شرف خود بود ان قوم را کار بالا کیرد مثال
هرکاه که زحل ناظر بود به خانه شرف احوال مشایخ و دهاقین نیکو بود
واکر بخانه یا حظوظ دیکر چنین اتفاق افتد سعادت مناسب ان بحصول رسند
اما اکر دو از خانهای نیکو بخانها بد دارد یا در ان خانها بود و افتادن

ازسعادت

از سعادت بود مناسب جایکاه اما سخن میان دو نیر زیان کم کند
مکر متصل بود که بد باشد و نیر میانه و نحس امور نهان بود مناسب برج
اما اتصال و انفصال هر کوکبی را از سعود و نحوس حکم همین باشد و این
همه حالات را در وقت تحویل سال یا فصل اعتبار کنند که اثر ان عظیم تر باشد
و مدت او مدید تر ثمره سیوم در احکام جزویات هرکاه که کوکبی راجع بود
دلیل حیرت باشد و پشیمانی و فرو ماندن کارها و رایها و خطا و کم
ثباتی در منسوبات او و اما اکر محترق بود دلیل بیماری بود و موت
و نکبت در منسوبات او و زیان رفتن ثمره چهارم اکر افتاب در
عاشر طالع سال یا فصل باشد قوت حال پادشاه بود و اکر در خانه
نهم بود سفری پادشاه را بود و اکر در خانه چهارم بود ساکن باشد در مملکت
خود و اکر در خانه ساقط بود از رعیت دور افتد و هر خانه را قیاس همین
است و اکر طالع شبی باشد حکم قمر همچنین باشد ثمره پنجم اکر صاحب
طالع در طالع باشد قوت حال مردم باشد و اکر در رابع بود مقبول
مردم در ان شهر بد خوشی باشند و اکر نامقبول بود بی رضا باشند و
اکر در هفتم بود مردم بکریزند از خصمان و اکر در عاشر بود در طلب صحبت
پادشاه و اکابر باشند و جستن جاه و حرمت و اکر در هشتم بود خایف
باشند از نکبتها بینند و اکر در ششم بود بیماریها حادث شود و قیاس
خانهای دیکر همین باشد ثمره ششم اکر صاحب دوم طالع در عاشر بود

یا حادی عشر مال و معاش مردم بسلطان باز کردد و اگر در جایهای سعدان
بود یا سعد کند باشد بلطف از رعیت خواهند و اگر در خانهای نحسان بود
یا کوکب نحس باشد بعنف تمام مال و معاش ایشان بزیان برند ثمرهٔ هفتم
اگر صاحب نهم بصاحب طالع پیوندد و بنظر مودت مردم سفر کنند برضا و دوستی
و اگر نظر عداوت بود بکریزند و اگر مریخ بود از لشکرها و خواست و دزدی و
ناایمنی بکریزند و اگر کوکب سعدان باشند سفرهای با راحت بود و با خیر
و نفع و بمقامهای متبرک روند خاصه که نظر سعدین بود و همچنین اگر
صاحب طالع بصاحب پنجم پیوندد مردم طلب فرزند آرند و اگر نظر مودت
بود فرزندان نیک برآیند و اگر صاحب پنجم بصاحب طالع پیوندد حکم او
همین باشد و اگر از اوتاد پیوندد دلیل بسیاری توالد و تناسل باشد
خاصه که کواکب نیکو حال باشند و در بروج بسیار فرزند و اگر برخلاف
این بود حکم برضد نشیند و حکم وطن و لباس همین باشد ثمرهٔ هشتم
سلامتی صاحب ششم دلیل سلامتی مردم بود و اگر ان خانه نحس باشد
یا نحس شده باشد بیماریها پدید اید از مزاج کوکب نحس یا نحس کننده
پس اگر مشتری و عطارد و ماه در صورت طالع نیکو حال باشند خاصه
عطارد از اوتاد در عاشر باشد بیماران علاج پذیرند ثمرهٔ نهم
اگر صاحب ثامن محترق بود یا در نظر سعدان افتاده باشد موتها
بود خاصه که صاحب سادس ناظر بود بدو بنظر عداوت و صاحب

و اگر نظر عداوت بود دست ... ضروری افتد اما اگر صاحب طالع بصاحب نهم پیوندد و بنظر مودت مردم مایل شوند بسفر صح

دربند

و اخبار

طالع و قمر هر دو بد حال بوند هر کوکب که صاحب ثامن بود یا منحوس
یا محترق شود موت از طبیعت ان کوکب حادث شود و اگر ان کوکب زحل
بود موت از تنکی و قحط و ظلم باشد و بیماریهای سخت و دراز کشد و انچه
بزحل منسوبست و اگر مریخ بود قتلها و بیماریهای خونی و طاعون و
انچه بمریخ منسوبست اما اگر برج ثامن خانهٔ زهره بود بیشتر مرگ زنان
و حیوانات و اگر خانهٔ عطارد مرگ کودکان بود و طبقات عطارد
و قیاس بروج دیگر همین است و اما اگر برج حمل باشد بیماریها در سر
و دماغ و اطراف او باشد و در کوسفندان و اگر ثور باشد در بغل باشد
و دستها و باقی بروج قیاس همین است ثمرهٔ دهم در صورت طالع
هر کوکب که بقعهای خانه و عرضها راسته بود حکم همه سال با فصل از طبیعت
او کنند و اگر بیشتر کواکب نیکو حال بوند احوال عالم با فصل در ان سال
همین بر سعادت یعنی بود و تندرستی و فراخی و بسیاری کسب
مال و معاش و نیکی ارتفاعات و میوهها و داد عدل و سازکاری خلایق
و توالد و تناسل و بودن فرزندان مقبل و افتادن سفرهای با خیر
و اگر احوال این کواکب ضد این بود حکم بر عکس افتد ثمرهٔ یازدهم اثر
اتصالات نیکو در اوقات امن و ارام عالم عظیم تر بود از ان جهت که
مقوی این دلایل بود پس در افزاید و راحت و فراغت و دوستی
پادشاه و خلایق باشد و اثر اتصالات بد در وقت خوف و تشویش وزر

طالع

وظاهرتر بود که فتنه را عام کرداند چنانکه در پیش ذکر رفته است

گرانی ارزانی

شعبهٔ دوم در احوال گرانی و ارزانی چیزها و ده ثمره ثمرهٔ اول در مقدمه
این شعبه پیوسته گرانی و تنگی از زحل بود و فراخی و ارزانی از مشتری و از
زهره و بوقت قران ظاهرتر و نزدیکتر ثمرهٔ دوم بنگر بطالع اجتماع و استقبال
مقدم بر تحویل سال یا فصل و بطالع قمر اگر این سه دلیل مسعود بوند
و زهره و کوکب بجایگاه نیکو حال افتاده باشند و زاید باشند در سیر و
صاعد در افلاک خود نرخها گرانی کنند و اگر این دلایل بکوکبی ناظر بود که در وسط
السما باشد کار قوی‌تر بود و اگر احوال دلایل برخلاف نرخها ارزان گردد
ثمرهٔ سیوم در اتصالات صورت طالع هر کوکب که بقوتهای ذاتی قوی‌تر بود منسوبات
آن بروج که کوکب در وی بود گران کند ثمرهٔ چهارم اگر مستولی بر جزو اجتماع
یا استقبال مقدم بر طالع سال یا فصل در ثالث بود یا تاسع و مقبول باشد
آنچه بدو منسوب باشد ارزان گردد ثمرهٔ پنجم اگر مشتری را در طالع مقدم
بر تحویل حظی بود و صاحب طالع عظمی ناظر بود یا زهره و صاحب ثانی نظر
دارد بطالع یا بصاحب طالع در آن سال یا فصل فراخی باشد خاصه که صاحب
طالع سعد بود یا سعد شده باشد و اما کرتها تجربه افتاده که مشتری چون
راجع شد طعام نایاف گشت و چون مستقیم گشت فراخی پدید آید خاصه در
برج ارضی ثمرهٔ ششم اگر از اجتماع بیرون آید یا از استقبال و برج آبی
و زحل صاعد بود در فلک تدویر آن بعد از استقامت باشد دلیل گرانی

بمشتری

کند

کند و اگر عطارد با زحل بود یا ناظر موکدتر بود از چیز که گران شود از منسوبات
زحل و مواضع او و عطارد و موضع او ثمرهٔ هفتم زحل چون در سنبله بود در اول نهم یا دهم
از طالع سال یا فصل گرانی خوردنیها بود و اگر زحل در میزان باشد قوی‌تر باشد
و بیشتر [illegible] ثمرهٔ هشتم اگر صاحب طالع در وتدی بود و صاعد افلاک و زاید در
سیر و عدد و حساب دلیل گرانی نرخها بود و صاعد افلاک و زاید در سیر و عدد و
حساب دلیل گرانی نرخها نبود اما بوقت بر آمدن گرانی پدید آید در سال
چنانکه اگر کوکب دلیل در طالع بود اول سال گرانی کند یعنی در بهار و اگر در
وسط السما بود در تابستان گرانی کند و اگر در سابع بود در تیرماه و اگر
در رابع بود در زمستان و اگر در مایل الوتد بود اندک تفاوت کند قوت
دلیل که از صعود بود و بیش بودن او تاد دلیل عزیزی باشد و بودن او در
خطوط دلیل طلب باشد و بهمین سبب است که چون زحل به میزان رسد طلب
معاش کنند از خوف قحط و گرانی شود که صاعد است در خارج مرکز و
نقصان در سیر و بودن او در زایل الوتد یا ساقط دلیل ارزانی و خواری بود
او در وبال یا هبوط کم التفاق مردم باشد بدان شعبهٔ سیم در احوال آثار علوی
چهار ثمره ثمرهٔ اول در مقدمه او دلیل بادها بروج بادی اند و شمس و مشتری
و عطارد و دلیل باران و ابها بروج آبی اند و زهره و عطارد و قمر پس اگر
بوقت تحویل این کوکبها در آن برجها باشد در آن سال یا فصل بادها وزند
بسیار از جهة خاصه عرض کواکب و بارانها بارد بحساب خاصه که قمر آید

احوال آثار علوی

النور بود پس اگر مریخ دلیل بادها باشد باد سخت تر باشد و با سرخیها بود
و اگر زحل بود بادهای خراب کننده باشنده شود و اگر زهره باشد بادهای خوش
وزد و معتدل باشد که اندک جنگ بود و بام زحکم قمر همچنین و اگر زحل با دلیلها
باشد آهسته اید و سرد شود و نخجه تا ان بود اگر مشتری بود بارانهای با نفع
بود و بزرگ و هوا معتدل بود و بادهای خوش جهد و اگر مریخ باشد بخارها
خیزد و رعد و برق باشد و مریخ در بروج آبی و بادی نقصان ابها بود و
در تابستان سموم‌ها رود و اگر عطارد بجا باشد باران بود و رعد و برق غرفه
فتح در فتح الباب انست که دو کوکب بهم نگرند که خانه شان در مقابل همدیگر
بود پس اگر فتح الباب از عطارد و مشتری بود بادها رود خوش و نرم و اگر یکی
از ینها در بروج ابی بود باد و باران باشد باد و سرما بود و اگر در برج اتشی
بود ابرهای پریشان باشد و باد گرم و کوفتگی هوا مناسب وقت اما
اگر از زهره منصرف شود و بمریخ پیوندد و تغییر هوا بود بهمان نسبت که
گفته شد از باد و نم و تغییر هوا و اگر یکی در برج ابی بود باد سخت تر جهد
و اگر در برج خاکی بود سرما سخت تر باشد و اگر در برج اتشی بود تاریکی
بود و شکستن سرما در وقت و اگر در ابی بود باریدگی با سرما بود و بادزد
زمستان و برف و دمه و اگر افتاب در برج اتشی بود کمتر باشد و اگر
در برج بادی بود بادهای گرم وزد و اگر در برج ابی بود ابرهای تیره و بخارها
براید و رود و تلاشی شود و اگر در برج خاکی بود سرما بشکند

باران

و تابستان با اعتدال شود و اگر قمر در برج ابی بود سیلها اورد و در برج خاکی
سرما خشک در وقت و در برج بادی باد و در برج اتشی تاریکی و این همه احوال
بحسب وقت زمان بود و اوان هر چیزی از باد و باران و سرما و گرما اما
پیوستن زحل بقمر در برج اتشی دلیل کند بر تاریکی و در برج ابی باران بود و
سردی اما اگر دلایل دیگر درین میان افتد در دلیل زیادت کند مناسب
طبیعت خود اگر فتح الباب نزدیک اجتماع یا استقبال افتد یا نزدیک دو تربیع
باشد که اثر مرکز هوا خواهند دلیل تغییر هوا بود و باریدگی بسیار خاصه که ان
یکی صاحب طالع اجتماع یا استقبال بود در طالع برج ابی یا بادی باشد و اگر
برج خاکی باشد سرما سخت شود و اگر ان کوکب راجع بود تغییر و باریدگی
بغایت بود اما عطارد چون در برجی که بسیار ماند هر جا که بود ابرها انگیزد
و علتها در هوا قمر در زیادتی ابها دلیلست چون زاید بود در سیر و نزدیک
بود باجتماع یا استقبال و صاعد بود در فلک اوج خود و ان از پس
اجتماع یا استقبال و صاعد بود در فلک اوج خود و ان از پس تربیع اول
بود با افتاب یا مقابله و از پس تربیع ثانی اجتماع چون احوال القمر با نزدیک با
سال یا فصل اتفاق افتد و قمر در میان طالع و وسط السما که مقابل اوست
دلیل بسیاری ابها بود دران سال یا فصل و اگر کواکب جمع شوند در برج
ابی باران بسیار بود و ابها فراوان بود خاصه در حوت بوقت و در برج
بادی دلیل بادهای مخالف شوند چون زهره مغرب بود در وقت باران

و در برج آبی دلیل بارندگی بسیار بود ثمرهٔ سوم صاحب طالع سال یا فصل
یا اجتماع یا استقبال یا فصل چون از کواکب باران بود و کواکب دیگر از
بروج آبی بدو ناظر بوند دلیل بارانهای بسیار بود در وقت خاصه که طالع
برج آبی بود پس اگر آن کوکب قمر بود سیلها باشد و بارانها بود و اگر زحل بود
ابرهای سیاه بر آید و تاریکی بود و بارندگی باندازه بود و اگر عطارد باشد رعد
و برق بیشتر باشد و تاریکی و بارندگی اندک بود و اگر زحل باشد بادها تیره باشد و اگر
و اگر مشتری بود تغییر هوا بود بخارها و گرمی و بارندگی نرم ثمرهٔ چهارم عطارد
از برجی ببرجی نقل کند هوا متغیر شود مناسب وقت در برج از سرما و گرما
و نم اما هر کوکبرا اثری بود در وقت تحویل به برجی و لیکن از عطارد و باد
ظاهرتر بود چون در وقت تحویل سال زهره و عطارد و قمر در حوت باشد
دلیل ابرها و بارانهای بسیار بود در آن بهار و سال و سردی هوا باشد ثمرهٔ
پنجم پیوستن قمر با زهره از خانهای عطارد ابرها و بارانها باشد و باد
و اگر عطارد با زهره بود یا ناظر سخت تر باشد ثمرهٔ ششم اتصال عطارد
با زحل دلیل بسیار بود و بارندگی و دمه و رعد و برق در آن هنگام و غیر سرما
آن دلیل شکستن گرما بود از تغییر هوا و تاریکی خالی نباشد ثمرهٔ هفتم
اگر زهره تابستان شرقی باشد گرما شکند و ابرها بر آید و بارندگی بود
نزدیک تحویل آفتاب بحد زهره شرقی خاصه در غایت تشریق بود زمستان
سرد بود و بارندگی و دمه و یخ بندها در فصل اینتر ماه شرقی بود

زود سرد گردد و نمها باشد نکرده و نه بود با احتراق که اثر کمتر کند و اگر
نزدیک آفتاب بسرطان مریخ در حد تشریق بود گرما قوی بود و علامات
شهب افتد و اگر بوقت تحویل آفتاب بجدی در حوالی آفتاب بود شرقی
یا مغربی از سرما بشکند ثمرهٔ هشتم زحل در برج آبی دلیل خشکی سال بود
بود و نقصان چشمها و رودها و گذشتن تابستان باعتدال پس اگر در برج
در بروج آبی بود و در بروج آتشی در تابستان دلیل سمومها باشد و در
زمستان دلیل شکستن سرما بود در وقت و سرما و خشکی در تابستان و
دلیل شکستن گرما بود ثمرهٔ نهم نظر آفتاب با مشتری یا مریخ دلیل
گرما بود خاصه از بروج آتشی یا بادی و شکستن سرما بود و نظر مریخ با
مشتری یا قمر همان حکم دارد ثمرهٔ دهم اگر بوقت تحویل سال یا فصل مشتری
و زحل مریخ باهم بوند در برج هوایی بادها جهد و در برج خاکی
سرما خشک و در برج آبی سرما و بارندگی و در برج آتشی شکستن سرما
بود و کدورت هوا و گرفتگی و در تابستان گرما باعتدال بود ثمرهٔ
یازدهم زحل در رابع طالع سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال دلیل
خسف و زلزله باشد خاصه که برج خاکی بود و اگر قمر یا عطارد
با و پیوندد یا هر دو بهم ناظر بوند بنظر نحس سخت تر بود احتراق
زحل در برج خاکی و قران نحسین و نظر بد هر دو همین حکم دارد
ثمرهٔ دوازدهم مریخ در عاشر طالعها دلیل بودن آتشها بود در هوا

دلیل خشکی سال بود در
بروجها دیگر همچنین باشد

خاصه که آن برج بادی باشد یا آتشی و منحوس شده باشد و اگر عطارد
یا قمر انجا بوند یا ناظر بوند بعداوت سخت تر باشد و ذو ذوابه
بدید آید یا ذو ذنب و چون یکی ازین علامات بدید آید و جرم شمس
نون یا سرخ نماید اثر فتنه زودتر بدید آید و قوی تر بود و اگر ذو ذوابه
از طرف مشرق بدید آید فتنه و تشویش از انجهة ظاهر شود و زودتر
در انجهة اثر عظیم کند و حکم دیگر همچنین باشد اما گفته اند ذو ذنب
در مغرب ظاهر شود و اثر او دیرتر بدید آید از هر جهة که دم او بود
انجهة خراب شود و لشکرهای بیگانه از ان طرف در آیند پادشاه
و سروران و اکابران ولایتها را نکبت رسد و بقتل آیند و آبها در
بلاد نقصان کند و قحط شود هوا بد گردد و بیماریهای صعب
بدید آید و وبا افتد و مرگ مفاجاة و دزدیها و خیانتها آشکارا شود
و حربها شود چنانکه در پیش شرح رفته است اما اثر آن در آن
اقلیم و ناحیت و بلاد ظاهرتر بود که او برسمت او کند یا او را
ببیند و در شهرهای که منسوب بود بدان برج که در وی طالع
شده باشد و مثلثات او یا در عاشران شهرها و اثر او عظیم
تر باید دانستن در فساد عالم اما آن بزرک که ثمره بطلیموس
شرح را شرح کرده است غیر مولانا معظم حکایتی کند در
اخر کتاب که وقتی ذو ذوابه نمود در مصر و قریب یکسال بداشت و سلطان

مصر بقتل رفت و زود نیل خشک شد و لشکرهای بیگانه در آمدند
و بسیار فسادهای رفت از وبا و قحط و حرب و خیانتها اما آنچه ما دیدیم (آن بود)
که در بیست و هفتم رمضان سنه ٦٦٢ هجریه ذو ذوابه بدید آمد در
شرق از مطلع آمد در صبح آفتاب در اوسط اسد و دین شکسوف بود
تحت الارض قریب یازده اصبع و بزرکی ذو ذوابه مقدار سرادی بود
و دو روی سر او بالا میکرد چنانکه میسوزد و دو داز وی بالا (میشود)
میرفت وی کستره و متلاشی میشد و او بر زمین تبت و بلاد
شرق و ترکستان و کاشغر و فرغانه و ماوراء النهر و خراسان
بگذشت و هر شب خوردتری نمود و از طرف جنوب بغارت گشت
بیست و دوم ذو الحجه و مدت مکث او هشتاد و پنج شبانروز
بود چون پیدا شده بود اثر آن بود که در مشرق خلافها و حربها
قائم شد و پادشاهان را نکبت رسید و هلاک شدند و قحط بدید (و وبا و بیماری)
شد چنان شد که گفتند کساه در ان زمین نمی رویید از خشکی و آنچه
از پادشاهان عقام زنده ماندند روی بترکستان نهادند گریخته
و گریخته و دزدی آشکارا شد و آبها در بند آمد و شفقت مادر
از فرزند برخاست و ناایمنی و دزدی و ظلم پیدا شد و لشکرهای
بیگانه در آمدند و در ماوراء النهر خرابی میکردند و ملوک و اکابر او بقتل آمدند

و نواکران درویش شدند و هر سال وبا و قحط و فتنه بسی بود و در خراسان
اثر کرد که براق از جیحون بگذشت و شهرها غارت کرد و قتل کرد و اسیر
بیرون اورد و حربهای قوی رفت و شکسته و نومید باز گشت و عاقبة الامر
بعلة اکله و فالج باطل شد بعد از نه سال از خراسان در آمد و قتل عظیم کردند (لشکر)
و باقی خلایق را بطوق جیحون کردند و بعد از آن غارت بزرگ کردند
شره کرت اللهم احفظنا من هذه الشداید **ثمره سیزدهم** در تغییر حال
هوا بسبب قرب بعد کواکب از آفتاب چون قمر از اجتماع بیرون اید تا تربیع
آفتاب نرسد تری کند و از تربیع تا استقبال گرمی کند و از آنجا تا تربیع دیگر
خشکی کند و از تربیع ثانی تا اجتماع سردی و از اجتماع تا استقبال زاید (اما قمر)
النور است و از استقبال تا اجتماع ناقص النور است و قول دیگر آنست
که قمر از تربیع اول زاید النور است تا تربیع ثانی و از آنجا ناقص النور است
تا تربیع اول جهة آنکه نور و ظلمت بوقت تربیع در جرم او مساوی است (هر دو)
و چون از تربیع اول بگذرد و نور غالب شود بر ظلمت تا تربیع و از آنجا
ظلمت غالب شود تا تربیع اول **اما** سه کوکب علوی چون از احتراق بیرون
ایند تا بمقام اول نرسند تری کنند و از آنجا تا بمقام ثانی خشکی کنند و از
آنجا تا احتراق سردی کنند **اما** اگر کوکبی دلیل سردی کند و دیگری دلیل گرمی
خشکی و دیگری دلیل تری حالها مختلف از هوا پدید آید بحسب قوت (و دیگری دلیل)

(ضعف)

وضعف هر کوکبی و امتزاج ایشان پس در آن وقت احتیاط باید کردن
و احکام مناسب امتزاج کواکب کردن و تفریق کردن و قوت هر یک را از
دیگری تا احکام صواب بود و نگاه باید داشت هوا را چنانکه در دیباچه
یاد کردیم و امتزاج کواکب را چنانکه گفته ایم و فصول سال را **ثمره چهاردهم** در تغییر
حال هوا بر وجه طبیعی اگر هوا صافی باشد وقت طلوع و غروب شمس و دایرها نماید
گرد او بهلوی و رنگ و سرخی اثر ماند و با شعاع او کشیده نماید دلیل
بادها بود و اگر سیاه لون نماید یا بسبزی زند یا در پیش او سپیدی نماید
یا گرد او ابر باشد دلیل بارندگی بود و سردیها **اما** پیش از اجتماع یا استقبال
بیست روز بنگرند در موضع قمر و همان که در شمس گفته شد در قمر طلب ارند (صفتها که)
اگر موجود بود حکم همان است که در شمس گفته ایم و اگر گرد او دایره نماید و آن
دایره چنان نماید که بیداری حرکت میکند اثر او قوی تر باشد **اما اگر** کواکب ثابتة از آن
جنس باشد بزرگتر نمایند دلیل بادهای باشد و بارندگی و اگر ستارها در آن ببینند
که آنرا انتهب خوانند دلیل بادها بود از آن جهة که او بر در آن از هر جهتی ببینند بادها
مضطرب بجهد و ترتیب **اما** نمودن قوس و قزح در مغرب بوقتی که هوا
صافی بود دلیل سرما باشد **و اگر** هوا صافی نبود دلیل صفاء هوا باشد
و در مشرق دلیل سرما بود **شعبه چهارم** در احوال حرب و فتن دوازده (حدوث فتن)
ثمره **ثمره اول** در دلایل حرب از وجه کلیات دلیل فتنه و حرب مریخ است
و زحل و عطارد و اتصالات نحس میان این دلایل و موضع مریخ و زحل

ودودسهم حروب اما آفتاب دلیل پادشاهست و دلیل مدعی و خارجی و زهره
دلیل مصالحه و قمر دلیل رسول پس اگر در وقت قران میان دلایل نظرهای
بد افتد در مدت قران حربها و فتنها افتد پس اگر مشتری ساقط بوده باشد در
قران مدعی و خارجی را وجود باشد و اگر مریخ وقت تحویل سال القران بازنا
قران در خانهای مشتری باشد خارجی و مدعی را لشکر جمع اید اما
وقت پدید آمدن احوال انگاه بود که انتها در طالع قران یا انتها در برج قران
یکی از دو خانه مشتری رسد پس اگر مریخ در برج انتها یا طالع سال
بود رعیت یا خارجی و مدعی باشند و اگر مریخ و مشتری ناظر بوند قوت
بیشتر کنند و اگر مشتری در عاشر سال بود خارجی بتخت مملکت رسد و اگر در دیگر
خانها بود قوت نیابد و اگر در خانه نهم بود بگریزد و اگر در چهارم باشد
در ان بلد یا ناحیت بود و اگر در دوازدهم بود در ماند و بگیرند و اگر در هشتم
باطل گردد اما اگر مریخ در خانهای زحل بوده بوقت قران مدعی و خارجی را
زود باطل کنند مگر در جدی که انجا قوت دارد اما در وقت خروج
مدعی اگر زهره نیک حال بود صلح رود و اگر در ان وقت نظر علو بین
باشد بمودت هم دلیل صلح و خیر بود و اگر زهره و قمر بوند رسول فایده
دهد و الا ندهد و اگر بد حال بود سبب فساد شود فرع دوم در دلایل
جزویات تربیع و مقابله مریخ و زحل در وقت تحویل سال دلیل حرب
باشد دران سال یا فصل و اثر تربیع کند و این احوال وقتی پدید اید که سیر
کم باشد

شرهیه

وعوام

نیکوحال

مریخ بزحل رسد یا بشعاع تربیع یا بمقابله او یا وتدی از اوتاد طالع هر روز بنجاه و
نه دقیقه هشت ثانیه مثل حرکت وسط آفتاب بر توالی حرکت وسط آفتاب بر
توالی و بدتر آن بود که بعد میان مریخ و زحل همان قدر بود که میان وتد نحس
با شعاع بر توالی پس اگر چنانکه بدان مدت که بسیر مریخ بزحل رسد نیز آن وتد
بدان نحس رسیده باشد یا شعاع نحس فساد و شر ظاهرتر باشد و اثر قران
نحسین زودتر ظاهر شود و دیرتر بردارد خاصه در اول فصل یا ابتدا زد
قوت مدعیان و خارجی بود فرع سیم مریخ تحت الشعاع در ابتدا سال یا فصل
فتنها و حربها انگیزد و شبیخون زود و قتلها در زمان و اگر در وتدی بود
و آن وتد برج منقلب بود سخت تر باشد خاصه که در وتدی از دیده بود
مریخ و بدتر آنگاه بود که این اتفاق افتد در انتهای بروج قران فرع چهارم
اگر مریخ در تربیع آفتاب بود بوقت تحویل سال یا فصل قومی با پادشاه خلاف
کنند و عداوت اندیشند و اگر مقابل بود دشمنی و مخالفت اشکارا شود
و حربها و قتلها و فتنها افتد خاصه که مریخ در برج منقلب باشد و هر اینه
در ین وقت مریخ راجع بود پس اگر مقابله آفتاب با زحل باشد مریخ در
میزان بود مخالفان بدی کنند و خرابی جایها بود و در خوف باشند و پشیمان شوند و
بگریزند یا مراجعت کنند در وقت استقامت اگر مریخ سالخذاه بود
پیر انتها برج قران یا خداوند طالع سال بود و دشمنان را تیز کنند بر
پادشاه خاصه که در موضع بد بود و دلیر کرد اند حربها انگیزد پس

نحس

درین وقت

آفتاب

اکر مریخ بتربیع افتاب از برج آتشی نکرد دشمنان پادشاه از قبل مشرق بیرون
آیند و سه جهة دیکر را حکم همین است واکر مریخ بتربیع خداوند خانه افتاده
بود و قیاس چنین دانند و مریخ را از خانه غریب هیچ بتر از جوزا نباشد (خانه بد)
چون از وبال بیرون اید و در روی کند و روی بهبوط دارد و هیچ خانه از خانهای
غریب بتر از خانه قوس نیست که از خانه بیرون می اید و روی بشرف دارد
فی الجمله انست که ضعف مریخ در ابتداء سال و فصل از زحل دلیل فتنها و تشویش
و قتل بود ثمره پنجم چون مریخ بوقت تحویلهای سال یا فصل بسهم السعادت
یا بسهم الغیب نکرند بعداوت دلیل غزوها و جنایتها بود و کشتن و راه
زدن و فتنه و حرب واکر زحل بود بجای مریخ و با افتد و تنکی و خواست و ظلم
ثمره ششم در مبدای سال و فصل بنکرند در برج انتهاء طالع ولادت پادشاه
یا انتهاء طالع جلوس او هرکدام که از ینها موجود بود و مریخ در وتدی باشد
از ان طالع خاصه در عاشره دلیل فتنه و اضطراب احوال پادشاه بود و
بد تر ان بود که انو تد موافق طالع سال افتاده باشد ثمره هفتم اکر مریخ بوقت
حرب در ربع مشرق بود از طالع پادشاه ظفر او را بود واکر در ثمنهای (شرقی بود)
ظفر لشکر مشرق را بود که او را پس پشت دارد و این قول ابو معشر است
اما ابو نصر مظفری که از اصحاب احکام است می کوید که مریخ از ده
درجه ثور تا ده درجه اسد شرقی بود تا ده درجه عقرب جنوبی بود (واز آنجا)
واز انجا تا ده درجه دلو مغربی بود واز انجا تا ده درجه ثور شمالی بود

پس

پس مریخ در هر ربع که بود از ین ارباع ظفر لشکر ان طرف را بود این قول
از اسرار هرمس حکیم است و هو ادریس النبی علیه السلام و ابو الحامد
غزنوی در کفایه اورده است ثمره هشتم اکر وقت انکه مریخ دلیل فتنه
بود حرب خواهد کشت در اول سال یا فصل سعدی بوی نکرد خاصه
بنظر مودت فتنها همه بقوت بود اما بفعل نیاید اکر بفعل اید بالا نکیرد
واکر ان سعد مقبول بود و قوت دارد مانع از طبیعت ان سعد بود و
موضع او واکر مریخ در خانهای سعد بود چون ان سعد راجع کردد
لا مفسدان از فساد باز مانند واما ظاهر شود بدی ایشان واکر مستقیم
بود ظاهر نشود واکر بود بجا نرسد ثمره نهم در استخراج سهم کارزار دو سهم که
دلیل حرب اند یکی بروز و شب از درجه افتاب کیرند تا درجه هفتم
و از طالع بیفکنند و دوم را بروز و شب از درجه مریخ کیرند تا قمر و
از موضع شمس بیفکنند پس اکر مریخ با یکی از ین دو سهم بود یا بنکرد
بنظر عداوت فتنه و حرب ظاهر شود خاصه در وتد ان وتد در
برج اتشی باشد ثمره دهم اتصال شمس با مریخ از خطوط سعدان
نصرت پادشاه بود و نظر عطارد با مشتری موده دلیل بسیار شدن
خزینه پادشاه بود و راستی مستوفیان ثمره یازدهم قوتی ذاتی مستولی
بر سهم السعادت و سهم الغیب دلیل تندرستی ملوک و سلاطین و حکام
باشند و قمر با راس در وسط السماء زیادتی دولت و ملک پادشاه بود

مقبل
خاصه که قمر مقبل باشد و فرزندان این سال مقبول زایند و با دولت
آفتاب در وسط السماء دلیل ظفر ملوک بر اعدا خاصه که نظر مشتری
ثمره دوازدهم چون قمر از اجتماع یا استقبال مقدم کردد و اکر بسعدی
بیوندد دلیل خیر و سعادت و تندرستی خلایق باشد خاصه که نظر
مودت و اکر بنحسی بیوندد حکم بر ضد این باشد درین سال یا فصل اما این — بود و مقبول
علم در هر اجتماع و استقبال نکاه دارند و حکم هر پانزده روزی از طبیعت
ان کوکب کنند و نحوست نظر قمر او چنانکه مذکور است اما چون — سعادت
قمر با عطارد وقتی که از آفتاب منصرف شود به نظر که باشد دلیل ارزانی
باشد و اخبار بد و کساد بازارها خاصه که نظر عطارد نحس بود و اکر
نحس منصرف شود و قمر بعطارد بیوندد دلیل شدت بود در غلات
و تفاوت نرخها خاصه که نظر نحس بود اما اکر سعد منصرف شود
و بعطارد بیوندد دلیل اخبار خوش و تیزی بازارها و فرح عوام
و ارزانی نرخها و دلخوشی خلایق شعبه پنجم در احکام انتهاء طالع
قران پنج ثمره در دلیل کلی و دلایل قران اصل است و دلایل سال — ثمره اول
فرع او و دلایل فصول فرع سال و دلایل اجتماعات و استقبالات
فرع فصول و معظم ترین دلایل در احکام سال عالم انتهای برج قران
است و صاحب او و سالخداست و صاحب دور و از آن جهت بود که
طالع قران و برج قران و دلایل دیکر به هر چه وعده کرده باشند در وقت

از قران

آن قران آنچه زیر وقت بود چون نوبت بدان دلیل رسد آن چیز از قوت
بفعل آید و هنکام موجود شدن آن مواعید آنست که انتهاء برج قران با طالع
قران موضع آن برسد و دلایل دیکر همچنین بس واجب کند که هر سال نکاه کنند
در انتهای آن و سالخدا ابدا و صاحب دور از کواکب هفتکانه و احکام کلیات
سال از این دلایل کنند و از قران اصغر قران که حکم بیست سال از وی باشد
جهت این مقدمه معلوم کشته و اول سال برج انتها معلوم کنند از برج قران
که بر وی قیاد بیش است و سالخدا و صاحب دور اما اکر سالخدا کوکب مستعلی
اتفاق افتد یا مستولی بر جزو قران یا صاحب دور دلیل قوت حال پادشاه
بود و اکابر و خداوندان دولت و مضاعف شود سعادت پادشاه
و عالیان خاصه که سعدان ناظر باشند با لخدا و برج انتها یا صاحب
دور خاصه که مستعلی مشتری بود یا مستولی یا صاحب دور با انتها برج
قران رسیده بود اما اکر زحل مستعلی بوده باشد و درین وقت برج
بد و تکرد و فسادها ظاهر شود و ما زغاله و محاربه خاصه که نظر عداوت
و تنکی پدید آید اندوه خلایق و شدت پادشاه اما در وقت قوی بوده باشد — قران
و درین سال ضعیف بود نقصان حال صاحب دولتان بود بدکردد اما — و آنچه منسوب او بود
اکر در وقت قران ضعیف بوده باشد و درین وقت قوی بود احوال پادشاه
و خداوندان دولت و جاه بالا کیرد و فراخی بود خاصه که انتها شده باشد و
اکر سعدان ناظر بوند کار قوی تر بود اما اکر این دلایل در قران وسطی

نگاه دارند حکمش همین طریق بوده باشد اما آن قوی تر باشد و قیاس دو قران
دیگر همین است ثمره دوم در دلایل جزویات چون انتها طالع قران به دوم رسد صاحب با برج قران
دوران کوکب بود کند او تحت این دیگر بود و قیاس همین است تا سال ختم صاحب
دور باز کوکب اول شود پس اگر برج انتهای دوم برج قران باشد و او مسعود بود
و سالخدا قوی حال و صاحب در سعود دلیل فراخی باشد در آن سال و بسیاری زرع
و تیزی بازار و روایی معاملتها و معاونت مردم با همدیگر و اگر این سه دلیل بدحال
بوند حکم بر ضد بود اما چون انتها بخانه سیوم رسد و سالخدا قوی حال بود و
صاحب دور دلیل سازگاری مردم باشد با خویش و پیوند و بسیاری حرکتها سعد
و طلب علم و طاعات و نیکی اعتقاد و بازرگانیها با نفع و اگر دلایل بدحال
باشد حکم بر عکس بود و انتقالات جا اختیار اما چون انتها بخانه
چهارم رسد و سالخدا و صاحب دور سعد یا مسعود بود دلیل آبادانیها
بود و نیکی ضیاع و عقار و بسیاری ارتفاعات و قوت کار دهقنت
و عواقب امور محمود بود و اسودگی خلایق در اوطان و اگر دلایل بدحال
بوند مردم جایها خراب کنند با امید بادافراه و خرابیها پدید آید و حال
ارتفاعات و کشت و زرع بد بود قیاس هر دوازده برج همین است
و سالخدا و اصحاب ادوار چون منسوبات بروج معلوم شده است
و اوتاد و طالعها احکام مناسب آن برج نهند که انتها بدو رسیده
باشد چنانکه مثالش باب چهارم نمودیم که سال سیزدهم انتها برج

اصل

اصل رسد اما در نوبت انتهاء همه برجها و کواکب این اصل نگاه دارند که این
برج انتها در وقت قران قوی بوده است یا ضعیف و صاحب او همچنین
و درین سال چگونه است یا خلاف آن پس اگر در وقت قران برج او مسعود
بوده باشد چون نوبت بدو رسد آن سعادت ظاهر شود و اگر منحوس
بوده همچنین اثر خود ظاهر کند مناسب طبیعت خود اما اگر مسعود بوده باشد
و درین وقت نحس بود فساد افتد در منسوبات او از مردم و اجناس او
اگر سعد بوده باشد و قران و درین وقت نیز سعد بود عزت مدلولات او
بکمال رسد اما اگر برجی منحوس بوده باشد درین وقت نیز نحس بود
احوال منسوبات او بد بود و اگر درین وقت سعد باشد منسوبات
او بهتر گردد و قوت کواکب همین باشد اما هر سال که برج انتها مسعود بود بگرد و حکم
و سالخدا دلیل سعادت احوال خلایق بود و ایمنی و فراخی و تیزی
بازارها و روایی بازرگانیها اما اگر در برجی انتها کوکبی نحس بود
فساد حال منسوبات او بود و از طبیعت آن کوکب از مردم و اجناس
و احوال هوا همچنین و اگر سعد بود عزت مدلولات آن برج و آن کوکب
کوکب و نیکی حال خلایق و هوا و نظرهای سعد و نحس و کواکب را
در برج انتها که بوقت قران افتاده بود نیکو اعتبار کنند درین وقت
ثمره سیوم که برج انتها موافقت کند با طالع پادشاه یا با انتهاء
طالع یا عاشر او یا با انتهای طالع جلوس او یا طالع تحویل او دلیل قوت

حال پادشاه بود و افزونی ممالک و خزاین و اگر دلایل سعد بوند
بوجه احسن باشد و نظر بعدل کند و انصاف و اگر نحس بوند جور و
ظلم کنند و مکروهات رسد ثمرهٔ چهارم اگر در جزو قران یا طالع قران یا ناظر — یا برجی که در وی بوقت قران
سعدی بوده باشد خسوف کلی یا کسوف کلی اتفاق افتد درین وقت
یا موضع طالع آن کسوفات افتد یا در آن خانها قران نحسین شود
یا از دو نحس یکی بذنب رسد بلکه احوال پادشاه بود و خلاف ندان دولت و
خوف و مکروهات خلایق و اگر این احوال در اواخر قران واقع شود پادشاه را
نکبت رسد و فساد کارها بود و تغیر احوال صاحب دولتان و توانگران
باشد ثمرهٔ پنجم در هر برجی که سعدی بوده باشد در وقت قران یا ناظر سعدی
چون نوبت بدان برج رسد سعادت پدید آید از جوهران سعد و اگر نحس بوده [illegible] — انتها
شقاوت رسد از جوهر از نحس و حکم احوال پادشاه از آن برج همین بود اما
در برجی که یکی از دو نیر بوده باشد بوقت قران خاصه نیر اعظم چون انتها
بدان برج رسد زیادتی قوت حال پادشاه بود و نیکان خاصگان [illegible] — و نزدیکان پادشاه
برج موافق او تا در طالع پادشاه بود و حکم سهم السعادت همین و اگر
سهم السعادت نحس بود تدبیرها کند در کار ممالک و سعادت او دلیل
زایلهای نیک باشد و نحوست دلیل زایلهای بد و ظلم شعبهٔ ششم
در احکام خسوفات و کسوفات هفت ثمره ثمرهٔ اول در دلایل — خسوفات و کسوفات
کلی کسوف را اثری عظیم در احوال العالم خاصه آنرا که در وسط السماء

بود

بود و کسوف بذات خود مضرت رساند بخلفا و خاتونان و خادمان و زنان خاصه
و زنان حامله و بچگان و کیفیت مضرت کسوفات بقدر کمیت کسوفات بود مثلا
اگر کسوف یا خسوف کلی باشد اثر او عظیم بود و اگر کمتر بود کمتر باشد و در اتفاق
چندان موثر نبود اما فاعل مضرت کوکب مستولی بود بر طالع کسوف و خسوف
و برج هر دو و او مدبر باشد احوال کسوفات پس وقت باشد که مدبر یک کوکب
بود یا بیشتر حکم بر مدبر قوی تر نشیند و دیگرانرا در مزاج شریک باید کرد اما
از کواکب ثابته وقت باشد که کوکبی ثابته مدبر شایسته بود در فعل او ظاهرتر
باشد و باز فعل دو کوکب علوی از سفلی قوی تر بود و کیفیت مضرت بر صفت
مدبر باشد اما کواکب ثابته شاید که مدبر بوده اگر کسوف یا خسوف در درجه — ازسفلی
طلوع او اتفاق افتد یا درجه تمی او اما اگر مدبر زحل بود مضرت از ظلم باشد
و تنگی هوا و فساد اشیا از مردم زحلی و زحلیان مستولی شوند و از ایشان
مشقت و رنج رسد اما اگر مدبر مشتری بود مضرت از امر معروف بود و نهی منکر
و از نصفت حق و طلب حقوق شرعی و از بانی چیزها خاصه اطعمه و نبود از زنان
کرده و طبقات مشتری مستولی گردد اما اگر این هر دو کوکب علوی مستولی باشند
ظلم پدید آید در صورت عدل و خوف پدید آید بر صفت امن و قیاس کواکب دیگر
همین است اما اگر هیچ کوکب مستولی نبود مضرت او از مزاجان نیر بود
و از ذات کسوف یا خسوف و امکان دارد که چون کسوف کلی باشد یا بیشتر
او منکسف کلی باشد یا بیشتر او منکسف گردد در برجی انثی از ذوات الاذنا

چیزها ظاهر شود و مضرت آن کسوف بافراط کردد و فسادها افتد و حرب
و مقاتله شود و پادشاهان را نکبت رسد و تبدیل احوال دولتها چنانکه در
مقدمه گفته شد خاصه که شمس بدحال بود یا نحوس نحسی خاصه در آخر
قرانی یا آخر دولتی یا وقتی که جهان مستعد فتنه شده باشد **فصل دوم** اگر
خسوف یا کسوف بر درجه طالع شخص اتفاق افتد زیانی رساند بتن و
جان آن شخص و هم نقصان بصر بود و رفتن چشم خاصه که در عقده
ذنب باشد و اگر بر مرکز عاشر افتد بدی حال عمل و دولت بود و الم از پادشاه
و اکابر و اگر در بیت المال بود فساد حال مال بود و معاش و خوردن
چیزهای مضر و حکم بموت دیگر معین است و اگر کسوفی یا خسوفی در موضع نیر
یا سهم السعادت اتفاق افتد مولود را خوف بیماری بود و علتها و مهالک و
فسادها از خارج و داخل و اگر در موضع سهم الغیب افتد فساد موتها باطنی بود
و در رونق عقل و نقصان رای و تدبیر **فصل سیوم** تا بال مضرت در کسوف برج او بود
و طالع او و موضع او و مدبر هر دو و برج پس اگر تدبیر در برجهای بادی بود
مضرت او در مردم بود و در هوا و حیوانات و انواع طیور و رفتن بادهای
زیان کار و بودن غمها و اگر در برجهای خاکی بود مضرت در حیوانات سم شکافته
بود و در نباتها و عمارتها و خوردنیها و زلزله و خسف باشد و سرما و بدی
راهها و اگر در برجهای آبی بود مضرت دریاها باشد و مسافران دریا و
حیوانات آبی و جواهر و فساد زر و سیم و جواهر و بودن کرما و شکستن سرما

در وقت حرث و فساد کوسفندان و بز و اسب و چهارپایان پس اگر مدبر
در حمل باشد فساد خشکیها بود و آنچه در بهار رسد از میوها و اگر در ثور بود
فساد میوهای تیرماهی بود و تغییر هوا و اگر در برج انقلاب افتد خرابی جایها
بود و تغییر عادتها و مضرت از سرما و گرما **فصل چهارم** اگر مدبر زحل باشد فساد
از انواع بیماریها بود که بزحل منسوبست و پدید آید در هوا درشتی و سرما و
ابرها و صنعتها و غم و وبا بود و مضرت در حیوانات بزرگ بارکش و فساد حال
مشایخ و دهاقین و خاندانهای قدیم و فقرا و گوشه نشینان و اگر مشتری
مدبر بود برانگیزد در طلب مال و معاش و حرمت و جاه و فراخی پدید آید و
نتایج حیوانات بسیار بود و هوا باعتدال گذرد و نعمها باشد و بادهای
خوش جهد و اگر مریخ بود فساد پدید آید از خشکی هوا و افتادن خصومتها
و قتلها و بیماریها که بمریخ منسوبست چون تبهای دایم و برآوردن خون
و اسقاط حمل و آنچه یاد کردیم و بودن دزدیها و خیانتها و خسوف عموم
هوا بود در وقت و نقصان بارندگی و نمودن اشتهاد و فساد اشجار و تغییر
حال لشکرها و بیماریها در کوسفندان و اسب و بز و شکستن سرها و
در هنگام او بود و بودن اراجیف و اگر زهره بود فعل او مناسب فعل مشتری
بود و در مردم ظاهر شود و طلب تزویج و طرب و معاشرت و تندرستی
مردم و ... روی مضرت نباشد مگر سلیطه شدن زنان و ناسازگاری
کردن و از زنان برده و ملبوسات و خوردنیها و اگر عطارد مدبر بود

مزاج آن کوکب گیرد که بدو پیوسته باشد با مزاج موضع خود و ظاهر شود
از وی فعل آن کوکب و تغییر حال هوا باشد و بادهای مضطرب بود و مردم تیز
خاطر و شتابکار باشند و اراجیف افتد و خطها و نامها و چیزها نویسنده
خیانتها کنند اما حکم کلی آنست که چون مدبر خسوف و کسوف سعد بود
موضع خود را سعد گرداند تا تاثیر او بخیر مایل بود و اگر نحس باشد موضع
خود را نحس گرداند تا تاثیرش مایل باشد و اگر مدبران بنظر سعود باشد
فساد و مضرت کمتر باشد و اگر بنظر نحسان منحوس باشد تاثیرشان در
شر زیادت گرداند از طبیعت خود ثمرهٔ پنجم در تاثیر مکان اثر کسوف
و خسوف در آن شهر بیشتر بود که منسوب باشد ببرج کسوف و خسوف
و طالع هر یک تا از کدام مثلثه است و آن مثلثه دلیل کدام ربع است و للاد
یاد کنند تا آن برجها که ببرج خسوف و کسوف و طالع هر یک منسوب
ثمرهٔ ششم در مدت تاثیر کسوف و خسوف مدت تاثیرات کسوفات
از ساعات تمام هر یک معلوم شود یعنی از ساعات ابتدا تا انتها او پس
هر ساعتی را در کسوف شمس یکسال حساب کنند و هر دقیقه را شش
روز مثلا اگر ساعت تمام کسوف یکساعت بود و دو دقیقه مدت
تاثیر او یکسال بود و دوازده روز و در خسوف قمر یکماه بود و یک روز
ثمرهٔ هشتم در معظم تاثیرات این تاثیرات را وقتی است که اثر او در آن وقت
قوی تر است و آنرا وجه عمل در دانستن آنست که ساعات زمانی که میان

وآن ربع

از ارباع عالم بدانند که تاثیر آن در آن ربع بیشتر باشد صح

موضع کسوف است استخراج آن کنند چنانکه در زیج گفته اند و بنگرند
که آن از دوازده درجه نسبت دارد وقت معظم تاثیر را با ساعت تمام کسوف
مثلا اگر ساعت زمانی سه حاصل شد باشد نسبت او از دوازده ربع
بود پس معظم تاثیر بعد از گذشتن ربعی بعد از تمام ساعات کسوف
و در خسوف همچنین باشد شجرهٔ چهارم در احکام طالعهای مولود بکلیات
کلیات و جزویات و مفردات و مرکبات و عام و خاص در سعادت
و شقاوت داخلی و خارجی دوازده خانه در هفده شعبه
شعبهٔ اول در کیفیت احوال موالید پنج ثمره شعبهٔ دوم در اخلاق
مولود شش ثمره شعبهٔ سیوم در صورت و مزاج مولود سه ثمره شعبهٔ
چهارم در احوال حواس و قوتهای نفسانی یازده ثمره شعبهٔ پنجم در احوال
عمر مولود هفت ثمره شعبهٔ ششم در احکام طالع شانزده ثمره شعبهٔ
هفتم در احکام خانه دوم شش ثمره شعبهٔ هشتم در احکام خانه سیوم
چهار ثمره شعبهٔ نهم در احکام خانه چهارم پنج ثمره شعبهٔ
دهم در احکام خانه پنجم هشت ثمره شعبهٔ یازدهم در احکام خانه
ششم پنج ثمره شعبهٔ دوازدهم در احکام خانه هفتم شانزده ثمره شعبهٔ
سیزدهم در احکام خانه هشتم سیزده ثمره شعبهٔ چهاردهم در احکام
خانه نهم یازده ثمره شعبهٔ پانزدهم در احکام خانه دهم هشت ثمره
شعبهٔ شانزدهم در احکام خانه دوازدهم یازده ثمره شعبهٔ

وقوع کسوف و قسمت کنیم
و دقایق
بر فصل آید
چه قدر
معظم تاثیر
معلوم شود

در احکام بیت حادی عشر
پنج ثمره شعبهٔ هفدهم

اول در کیفیت احوال مولود پنج ثمره ثمرهٔ اول در مقدمهٔ این شعبه
طالع مولود عبارت از آن برج است که بر افق مشرق باشد بزمان
ولادت در آن وقت که بچه از مادر جدا شود و دانستن درجه از برج را
بالتحاجت باشد و هیچ آلت بهتر از اصطرلاب نیست تا اگر
ولادت بروز بود ارتفاع شمس گیرند و اگر ساعات معلوم کنند
از روز یا شب و از آنچه طالع استخراج کنند و این همه عملها
در زیج شرح داده اند اما اگر منجم حاضر نبود و آلتی
نبوده باشد و آن زمان فوت شود و دریافتن آن ممکن
نبود پس استادان این صنعت طریقها آورده اند و آنرا
نمودارات خوانند تا بدان عملها درجهٔ طالع محقق شود
بوقتی که منجم را خبر داده بوند از زمان ولادت پس منجم
آن زمان را تخمین کند و بگویند از روز یا شب چند زمان
گذشته و از آن ساعت درجهٔ طالع او را ثبت کنند و
بر نمودار عرض کنند اگر موافق افتد با طالع تخمین بدان
اعتماد کنند و اگر موافق نیفتد بدان نمودار که خواهد
طالع درست کنند و با یک تفاوت جزو او بیش و کم از نیم ساعت کم از نیم
نبود و جزو این صلاح دشوار پذیرد اما در وقت طالع تخمین
عمل نمودار چون معیاری و میزانی است و نمودارات بسیار است

چنانچه
آنچه بروی اعتماد هست نمودار مسقط النطفه است که منسوب بهرمس حکیم است
و در بیشتر روایات این هرمس ادریس پیغمبر است علیه السلام پس
قول او آنست که موضع قمر باشد در وقت ولادت مسقط النطفه طالع
مولود گردد و طالع مسقط النطفه موضع قمر باشد در وقت ولادت
و بعد از نمودار بطلمیوس است پس قول او آنست که هرگاه که درجه
طالع وقت مثل تقویم کوکبی شود که مستولی بود بر جزو اجتماع یا استقبال
شخصی از انسان در وجود آید و بعد از آن نمودار تیمرست و آنرا
زردشت باز خوانند و دیگر بزرگان از دالیس اسکندری و ماشاءالله
مصری و اهل هند و غیر ایشان هر کسی نموداری کرده اند و ما آن عمل یاد
را از جهت آن ثبت نکردیم که مطلوب این مسوده احکام است و لیکن
در زیج هر یکی را روشن گفته ایم و مثالها نموده ایم و طالعهای ارتفاعی
لیلی و نهاری و آنچه بکار شود آورده ثمرهٔ دوم در کیفیت احوال
مولود بوقت زادن قول بطلمیوس آنست که بنا آفرینش آدمی
بر هفت قوتست و هر قوتی منسوبست بکوکبی اول قوت طبیعی است
و او بقمر منسوبست دوم قوت حیوانی و او بشمس منسوبست سوم
قوت شهوانی و او بزهره منسوبست چهارم قوت تذکر است و او
بعطارد منسوبست پنجم قوت غضبی و او بمریخ منسوبست ششم
قوت نفسانی و او بمشتری منسوبست هفتم قوت ماسکه و او بزحل منسوبست

پس اگر این کواکب بر آسمان مثال هفت چشمه اند بر زمین و چنانکه

تیمره هفت چشمه که بجز اینده رجوع زمین می‌بود و از آنجا با صل و فروع

وهر شجری بقدر استعداد خود نصیب می‌گیرند و از آن رسیدن و قبول

گردند شود حاصل می‌آید همچنان اثر قوت نفس کلی بفلک کواکب

اشجار می‌رسد

می‌پیوندد بواسطه فلک ثوابت و از کند انوار کواکب بارکان او

بعد می‌رسد و از آن اثر موالید موجود می‌شود و مولود را این

قوتها و استعداد قبول است این قوتها در زمان مولد کشته می‌گردد

بقدر هیأت فلک و اشکال کواکب و حالات هر یک در آن زمان

و ثمرات آن بمرور ایام بترتیب این اجرام از قوت بفعل آید و هر یک

در وقت خویش بمقدار قوت خود در مبداء حال و استعداد قبول

موثر

موثر که مولود است پس حقیقت شد که حیوة و ممات و سعادت

و شقاوت و خیر و شر و نفع و ضر و امثال این که از صفات انسانست

آدمی را بدین قوتهاست و این قوتها اثر قوت کواکبست و اجابت

کند که در ابتداء حال کواکب در قوة و ضعف و موافقت و مخالفت

معلوم کنند تا از آنجا حالات مولود را استدلال گیرند و حقیقت

آنست که سعادت مولود از قوت و موافقت کواکبست و شقاوت

از ضعف و مخالفت پس هر کدام که از کوکب با قوت تر بود در مبداء

حال اثر آن در مولود ظاهرتر بود اما حالات وقت زادن اگر مریخ

بر وتد طالع مادر بود و از بروج مذکر باشد وضع حمل او آسان

بود و اگر مولود مذکر باشد و نیرین در بروج مذکر خاصه شمس آن

فرزند بسلامت ماند و اگر مولود مونث بود و نیرین در بروج مونث

خاصه قمر همان است و اگر زحل در وتد طالع مادر بود دشواری باشد

حکم

و اگر در هشتم بود خوف مرگ باشد و مریخ و ذنب نیز در این سه

خانه باشد فصل سیوم در معرفت طالع ولادت حکم هر مولودی از

بد

مادر بعد از وضع حمل بیمار شود که معلوم ماند اگر هشتم بود

طالع آغاز وجود او کنند و آغاز وجود مولود زمان سقوط نطفه

باید که باشد و دریافتن آن زمان در وضع نجم نباید بود از

سقط معلوم می‌شود اما طالع ولادت باشد و طالع سقط

اعتماد بر

نطفه را اثری باشد بی شبهت اما وقتی که تا مولود در رحم بود

و چون موجود گشت از حالی عظیم بحالی دیگر رفت که از آن عظیم تر است

پس حکم از آن بر خواست و بر این نشست پس شناختن کیفیت و کمیت

حالات مولود و قابلیت صفتهای حمیده و ذمیمه او در این وقت

ضروری باشد چون این اصول معلوم شد واجب کند بر هر

عاقلی که بزینت عقل و فضل آراسته بود و دانستن احوال کواکب

و بروج در زمان ولادت تا از آنجا معلوم کند سعادت و شقاوت

مولود از داخلی و خارجی و حیوة و ممات و هر صفت که آدمی را در آن

بود فصل چهارم در احوال مولود بعد از ولادت پس بعد از آن

که از مادر جدا شود بمنزلت غوره بود از آن جهت که آدمی بر مثال

نباتست در قوتهای طبیعی چنانکه بر غوره حکم انگوری توان کرد
تا انگاه که درو وی صفتهای وی تمام نشود بر مولود نیز حکم نشاید
کرد تا وقتی که درو وی بیشتر خلقت انسان تمام نشود چون حرکات
وسکنات وبر امدن دندان وقوت نطق وامثال این ولا در مدت چهار واین
سال شمسی باشد واین چهار سال شمسی را مدت تربیت خوانند اما
دلیلهای تربیت مولود که درین مدت دو نوعست خاص وعام خاص درجه
طالع است وصاحب او ومستولی بر درجه او ونیر است وقمر خود مخصوص وارباب مثلثه طالع وقمر عام
است باحوال کودکان از ان روی که ... مزاج قمر دارد که سریع التغیر شمس است وقمر از انکه بقای شخص بقوت ...
است خاصه صاحب نوبت قمر باشد واگر روزی بود صاحب نوبت
شمس باشد از روی فردارات پس اگر طالع وصاحب او وهر دو نیر و
ارباب مثلثات طالع خاصه رب اول مسعود باشند و بهمدیگر ناظر
خاصه در اوتاد بود و جایگاه خود مقبول بود و پیوسته مولود بکمالیت در
تندرست بود وبا اشتها ودراز عمر وعزیز میان عشایر ومردم و یابنده
تربیت تمام اما اگر بعضی دلایل نیک حال بوند یا همه میانه حال بوند
تربیت مولود واحوال او وسط گذرد مناسب این دلایل و مواضع هر
یک اما اگر وقت ولادت دلایل کلی از نیرین نیر نوبت بکسوف یا خسوف
نحوس باشد یا نحدا و تدبیت ثامن یا رابع اگر ان کوکب نحس بود مولود
زود بمیرد خاصه صاحب ثامن یا رابع مریخ بود اما اگر نحسی در دوم
طالع باشد مولود غذا دشوار پذیرد واگر قمر پس از اجتماع یا استقبال

مقدم

مقدم بر طالع یا بعد از ولادت نحوس کرد ضرر قوی باشد واگر مسعود
بود نفع قوی بود اما اگر این دلایل یا بیشتر او در وبال باشند یا هبوط یا
راجع یا ساقط یا احتراق مولود بی تربیت ماند واگر قوی ترین دلایل یا قمر
محصور بود میان دو نحس در یک برج یا دو برج خاصه که در برج او تا
باشد مولود یا زود میرد یا بدست مربیان در ماند ومعیوب گردد و
خوار و عیب او در ان عضو پدید اید که بدان برج منسوب باشد خاصه
که برج قمر معوج الطلوع و بدتران که خانه ششم اگر قمر با دلیل دیگر در
بیان سعدان افتد بسیار کسان تربیت او کنند و شفقت و
تربیت تمام یابد اما اگر زهره وقمر از طالع ساقط باشند مولود
از مادر تربیت نیابد و بدتران بود که خانه عاشر یا رابع وصاحب هر دو
بد حال بوند ومنصرف از صاحب طالع یا از طالع ساقط باشند اما اگر
بعد از سه روز قمر بسعدی رسد در وتد خاصه که ان سعد زهره
بود مادر یا دایه او را شیر بسیار بود و نیکو و مولود غذا نیکو قبول
کند واگر بنحسی پیوندد یا بذنب رسد شیر نقصان کند و مولود
غذا نتواند قبول کرد ثمره پنجم در اقسام تربیت مولود تا مده
اول چهار سال رب مثلثه اول از طالع دلیل تربیت مولود است از وقت ولادت
تا مدة یکسال وچهار ماه ورب ثانی دلیل وسط است وان بعد از
یکسال وچهار ماه است تا تمام دو سال وهشت ماه ورب ثالث دلیل

تربیت او اخراست وان بعد از دو سال وهشت ماه است تا تمام چهار
سال پس هر کدام ازین ارباب مثلثات که قوی حال وسالم تر از مناحس
مولود در نوبت تربیت اوتن درست تر یابد واگر بدحال بود حکم بر
ضد نشیند خاصه که این کوکب صاحب سادس یا ثامن بود واگر رابع بود
مادر یا دایه ترک او کند واگر این کوکب در عاشر بود ونحس یا نحوس
بود یا هابط در افلاک خود یا نحسی دیگر بود بدین صفت مولود از
جای بلند در افتد یا در چاه افتد واگر برج اتشی بود در تنور واتش
دان در افتد واگر خاکی بود از دیوار یا از بام خوف بود وان کوکب
صاحب ثامن بود مولود بمیرد واگر صاحب سادس بود عیبی در وی
بدید اید دران عضو که بدان برج منسوبست یا ان کوکب وانرا نموده
که حمل دلیل سرست واطراف او وبرج او وطالع سال او ودوازده
خانه اما اگر ان کوکب مسعود بود یا بنظری سعدی مسعود شده باشد
وصاحب طالع بمودت ناظر بود مولود برافت برسد واگر برسد
صحت یابد واگر سعدی در اوتاد بود یا هشتم مولود بسلامت
ماند وزحمت نیابد والله اعلم شعبهٔ دوم در اخلاق مولود
شش ثمره ثمرهٔ اول در دلایل کلی بر اخلاق مولود خلق مردم خوی
مردم بود وخویها بسیار است وهریک خلاف یکدیگر چنانکه صورتهای
مردم لیکن اصل همه سه قوت است یکی عقلی که منسوبست بعطارد

دوم غضبی که منسوبست بمریخ سوم شهوانی که منسوبست بزهره و
فروعات این سه اصل حد ندارد بسبب امتزاجات این کواکب با یکدیگر
وباکواکب دیگر وبودن ایشان در بروج هریک اما امتزاج عطارد
بامشتری دلیل قوت عقل است وراههای صواب وطلب علوم
نافع وعزودن دیانت وامانت وحق گذاری وعدل وانصاف و
نظر بحقایق اشیا وامور آخرتی ومانند آن اما امتزاج عطارد
با زحل رایهای بد باشد وخطا وجستن علوم مطعون و
[illegible] بود بغوص معانی وباریک اندیش باشد وکارها وچیزها
اما اگر امتزاج بامریخ کند رایها او پر مکر وحیله بود وطلب حروب
کند وخدیعت ونیز نجات وسیمیات ومانند این وبحث دل
باشد وموزی بود وبسیار غضب اما اگر امتزاج با شمس کند رای
او بسروری بود وملکی وامیری ودانستنی علم سیاست ورزود
کننده بود ومنکر ونظر او بکارهای حکومت باشد اما
اگر امتزاج با زهره کند رای او بمعاشرت بود ومناکحت و
طلب شعر وموسیقی واصوات والحان ومزامیر واوتاد
وتلطف وخوش سخنی ونیکخواهی خلایق ونظر بامور
[illegible]

دین اسلام دارد و اگر امتزاج قمر کند رای او بسفر بود و مساحت و حرکت و علم ساعت
و ملاحی و نظر با صور و اشعار دارد اما اگر ممازج دو یا سه کوکب اتفاق افتد با عطارد
مزاج همه را ترکیب باید داد چنانکه در اول کتاب نمودیم و غالب را از مغلوب جدا کردن
و معطی را از مانع و بنای احکام بران نهادن و دیگر از شرکت و ساختن و برحسب این
اتفاق سخن راندن اما اگر عطارد بذات خود قوی حال باشد او پیشوای قوم بود
گردد و مردم برای و تدبیر او تمسک سازند و قول او حجت باشد اما اگر او
ضعیف باشد مولود کم تدبیر بود و از شاگردان یکی باشد و اما اگر قوت
عارضی دارد مولود قوی حال بود در هر علم که باشد و بدان مشهور گردد
و محترم و با جاه اما اگر سعدی مسعود بود از هر علم که داند منفعتها گیرد و اگر
نحوس بود جنس مضرت ببیند از آنچه داند ثمره دویم در دلالات خاص
و عام درین قضیه دو نوع است اما عام را دلیل کواکب است و بروج و کواکب
عطارد است و زهره و مریخ و قمر شرکت ایشان اما از بروج جوزا و سنبله و میزان
دلیل فکرت آید و اسد و عقرب و جدی دلیل علم و سنبله و میزان و قوس دلیل عقل اند
و ثور و عقرب و حوت دلیل حمق اند و دلایل خاص طالع است و صاحب و مستولی
او و کوکب ممتزج و قابل اند بر قمر و قوی تر همه کواکب ممتزج است خاصه که در وقت طالع
عاشر بود و آن موضع خانه شرف او باشد یعنی از وی کواکب مستولی خاصه که صاحب
طالع بود و بعد از و قابلند بر قمر پس هر گاه که کوکبی در صورت طالع ممتزج بود مدار
خلق مولود بر مزاج آن ممتزج بود اما اگر ممتزج نبود مدار خلق بر مزاج مستولی باشد

بر طالع و موضع او و اگر مستولی نبود مدار خلق بر مزاج قابل تدبیر قمر باشد
و اگر قابل تدبیر قمر هم نبود مدار خلق او بر طالع بود و صاحب او اگر چه ساقط باشد
پس بنگرند اگر دلیلهای خلق مولود که خاص اند در برجی باشند که موافق مزاج
ایشان بود از وجه عام پس حال خلقت آن مولود از وجه خاص و عام کنند مثلا
چنانکه عطارد شریفتر است نزد دیگر کواکب بعقل و او در برجی بود که بعقل منسوبست
از آنچه گفته شد مولود بعقل بکمال رسد خاصه که عطارد ممتزج افتاده باشد پس
هر گاه دلیل خاص و عام جمع آیند مدلولات آن بکمال رسد چنانکه در شرح امتزاج شرح
آن داده ایم پس از دلایل خاص و عام هر کدام که بذات خود قوی تر باشد اثر آن در
خلق مولود ظاهر تر بود و آنکه ضعیف تر اثر آن پنهان تر ثمره سیوم در دلایل
جزوی بر اخلاق مولود دلایل جزوی بر اخلاق بسیار است آنچه قریب است این است
که دلایل خلق یا بیشتر آن در بروج ثابته باشد مولود ساکن بود در کارها و بطی
و آهسته و برای خود ایستاده و متواضع اما اگر در بروج ذوجسدین بوند مولود
رنگ آمیز بود و مصنع و خوض کننده بود در کارها و اگر در بروج منقلب افتد
مدح و ثنا دوست دارد و بزرگ باش بود و بی التفات و خواهد که از هر صنعتی
و علمی چیزی بداند و آمیزنده بود با مردم اما اگر دلیلهای خلق یا بیشتر آن در بروج
بهیمی باشد از مردم خلوت کننده و متنفر بود از خلایق و اگر دلیل جامع بود رای
گردان بود و بر یک چیز قرار نکند و در کارها متحیر ماند و اگر بر موضع دلایل خلق
نحسان مستولی باشد مولود چیزهای بی طعم و بدمزه را دوست دارد و بوهای

را خوش کند و فعلهای ناپسند بد را قبول کند و اگر زهره و مریخ از طالع
ساقط بوند خاصه در برج بهیمی بوند مولود احمق باشد و بدگوی خلق و تهمت نهنده
و دروغ اما اگر مریخ قوی بود و زهره شریک او مولود مایل بود بشرب و فسق و
فجور و لهو و زینت ساختن بطریق عنف و زور و عربده کننده باشد
اما اگر قوت زهره را بود دلیل همان کند اما لطف و شیرینتر و مزاح بازی و
اگر قوت مریخ را بود بشرکت عطارد مولود دروغ گوی بود بحجت و خصومت و خلاف
کننده سخن خود و بدان حجتها آرد و در سخن تند و تیز بود اما اگر عطارد قوی بود
مریخ شریک او مولود غمز کننده باشد و مزور و منافق پیشه و تمام راغب تهمت و
تعریب اما اگر قوت زهره را بود و شریک او عطارد مولود جوینده عزلت بود
و خلوت و طالب حکمت و حق گفتن و سخنان خوش و شیرین و معنوی و شعر و
غزل و داننده موسیقی و زدن ساز اگر قوت عطارد را بود و زهره شریک
او مولود شاعر بود و بمناظره و منادمت مایل و سخنان نغز و خوش گوید
و مطرب کیر باشد و با موسیقی آشنا و رقاص خاصه که دلایل در برج میزان بود با طالع
برج میزان بود اما اگر عطارد در برج باآواز بود مولود شعرخوان باشد و اگر
اگر زهره در برج باآواز بود مولود قوال شود خاصه در برج میزان اما این قوتها
از روی ذاتی و عرضی تفاوت کند بسیار احتیاط باید کردن در معارضه و تفریق
آن و متحصن بودن بوقت احکام ثمره چهارم در احکام مفردات، باید دانست
مهارت طبع در کارها از قوت دلایل خلق است و حماقت طبع از ضعف دلایل خلق

و منفعت از چیزهای که بسعادت دلیلست بر مضرت از نحوست و شهرت یا نتن
از وتد و رفعت از صعود در افلاک و طول و کم نامی از نحوس و حضیض و عزت از
شرف و ذلت از هبوط و راحت و محنت از خانه و بیخ و زحمت از وبال و شادی
از فرح و اندوه از ترح اما اگر در صورت طالع دلایل موصوف باشند بصفات پسندیده
و در موضع نیکو و قوتهای ذاتی و عرضی دارند مولود نادره جهان باشد و آراسته
بصفات و اخلاق که شرف و کمال فضیلت انسان بر آنست از خارجی و داخلی
اما اگر دلایل ضعیف و منحوس بود و ساقط و تحت الارض بوند خاصه که
هیچ کوکب طالع را ناظر نبود مولود در مرتبه بهایم بود و بی‌قدر و خسیس و بدتر آنکه
دلایل در برج بهیمی بوند یا برج گنگ که نه گفتن داند و نه شنیدن ثمره
پنجم اگر عطارد در خانهای زحل بود خاصه در دلو مولود فکرهای بصواب کند
و طلب علم فلسفه و طلسمات و هندسه و مانند این دوست دارد اما اگر در خانه
مریخ باشد دشنام دهنده باشد و بداندیش خاصه در حمل و غدر سازد و کید
کننده بود و حیله بیت دوست دارد اما اگر در خانهای زهره بود خاصه در
ثور مولود هزل گوی بود و دروغ و تهمت نهند محبوب مزور و عجب آرنده و در میزان
لطیف طبع بود و زیرک و بسیار مزاح و اگر در خانهای مشتری بود خاصه در قوس
مولود دبیر بود و مدرس و در صورت حکیم و داننده علوم دقیق و اگر در خانه
قمر بود مولود تیز خشم بود و تند و بزرگ باش و اگر در سنبله بود صاحب رای بود
پیش بزرگان و مشتاق و فاضل و دبیر و اگر در جوزا بود داننده حکمت بود و کم نیات

وزیرک وفاضل ونویسنده ونقاش ثمرهٔ ششم هرگاه که طالع شخصی سنبله
اتفاق افتد آن شخص صالح خود را خود سازد چنانکه بمرتبهای عالی رساند خود را
بعقل وکفایة ووزارت ومانند این و اگر طالع حوت بود همین باشد لیکن مولود
خود را بمرتبت قضاة وحکومت رساند اما اگر طالع جوزا بود در کارها
تعطیل کند وبزیان بود وخود را از مرتبها بیندازد واگر طالع قوس باشد همین حکم
باشد اما اگر طالع حمل اتفاق افتد مولود خود را بهلاکت دهد بسبب خیانة وکارها
لشکریان واگر طالع میزان بود حکم همین بود ولیکن بسبب زنان وراندن شهوت
اما اگر طالع ثور بود مولود خود را رنجه دارد وستیزه کار بود ودر زحمت اندازد
وسبب بیماری وعلت شود ومکروه از زنان وشهوات وطالع عقرب مثل او باشد
اما اگر طالع دلو بود مولود دشمن انگیز باشد ودوا برد ومکار وکید بود
واگر جدی بود مولود کاسب باشد وسخت کوش در جمع مال ونگاه داشتن
اما اگر طالع سرطان بود رسالت دوست دارد وسیاحت والفت گیرد با عوام
واگر طالع اسد بود مولود طلب ریاست کند وسروری وپیشوایی وصحبت
ملوک واکابر اما این حکم مفردات طبیعی در مرکبات تفاوت کند
شعبهٔ سیوم درصورت ومزاج مولود سه ثمره ثمرهٔ اول
در نمودن دلایل او صورت ومزاج مولود از روی کلیات چنانچه بران اعتماد افتد
بر طبیعت بهتر بود یا بر طبیعت مستولی بر موضع قمر یا بر صاحب طالع پس اگر صورت
طالع کوکبی بهتر بود او قوی ترین دلیل بود برین احوال واگر بهتر بود مستولی

بر طالع مدبر این احوال باشد واگر این هر دو حاصل نیاید حکم بر مستولی موضع
قمر بود واگر او نیز نباشد مدبر صاحب طالع بود واگر این هر چهار دلیل حاصل آید
آنرا که قوی تر بود مقدم دارند ودیگران شریک او باشند چنانچه نمودیم چون مقدم
معلوم شد دلایل مفرد نیز یاد کنیم ثمرهٔ دویم درصورت ومزاج مولود بدلایل
مفرد اگر مدبر برین حال زحل باشد واو شرقی بود مولود سیاه چرده بود وانگبین
رنگ وابادان تن وسیاه موی وسینهٔ او موی ناک باشد وبردبار بود ومعتدل
بالا وگران طبع وغالب بر مزاج او سردی باشد و اگر مغربی باشد مولود گندم گون
بود وسیاه چشم ولاغر تن وخورد اندام واندک موی وغالب بر مزاج او سردی
وخشکی بود واگر مشتری مدبر بود واو شرقی باشد مولود سفید اندام وپاکیزه
وبسیار موی وبزرگ چشم ودراز بالا وساکن وکم سخن وکم آفات وغالب بر مزاج او
گرمی وتری باشد واگر مغربی بود او سفید بود ونیکو لون وموی کمتر دارد و
شهلا چشم وخورد اندام وغالب بر مزاج او تری باشد و اگر مریخ مدبر بود وشرقی
باشد رنگ مولود سرخ وسفید بود وازرق چشم ونیکو قامت وآبادان تن و
سیاه موی وغالب بر مزاج او گرمی وخشکی باشد واگر مغربی بود خورد اندام
باشد وخورد چشم وسرخ رنگ وروی سرخ واندک موی وکوتاه گردن وغالب
بر مزاج او خشکی بود واگر زهره مدبر بود وشرقی باشد مولود پاکیزه روی و
شیرین اندام وخوب صورت ومعتدل قامت ونازک تن وسیاه موی و
دراز موی واندام او بزنان ماند ومقبول بود ونیکو شکل وخوش حرکات و

سیاه چشم باشهلا چشم وتیز شهوت ومزاج او معتدل امّا بسردی وتری
و اگر مغربی باشد زنان وسفیدی بود که بزردی زند ومعاشرت دوست
دارد وجامه زیب ولطیف طبع بود ونیکو قد وبسیار موی مولع بر اندیشه
ناپاک وغالب بر مزاج او تری بود و اگر عطارد مدبر بود وشرقی رنگ مولود
گندم گون باشد مایل بسیاهی ومعتدل اندام بود وباریک تن ونیکو الفت
وخورد چشم ومیانه موی وغالب مزاج او گرمی وخشکی باشد و اگر مغربی بود
رنگ بسبزی زند از گندم گونی ولاغر تن بود وخورد اندام وباریک اندام
وچشم او در مغاک رفته وحدقها ومانند حلقه بود وتیز فهم وغالب بر مزاج او
گرمی وخشکی باشد و اگر شمس مدبر بود لاغر تن باشد ورنگها وبزردی
زند وبزرگ سر بود وقوی بصر ومعتدل قامت وباشکوه وهیبت وغالب
بر مزاج او گرمی وخشکی بود واگر قمر مدبر بود وشرقی باشد مولود سفید رنگ
بود که بسبزی زند ونیکو منظر ومتحرک وپاکیزه اندام وغالب بر مزاج او سردی بود
واگر مغربی بود فربه باشد وسست اندام ونیکو معیشت وبسیاری ناک ورنگ
او مایل بود بزردی روشن ودراز موی واعضای او در حرکت وتیز کام وغالب
بر مزاج او تری بود امّا یاری دهنده فربهی کواکب هرچنانکه آفتاب بازدید
در حمل وفربهی وبزرگ قامت ودر گرمی وخشکی مزاجها وقمر یاری دهد
در اعتدال هر صنعتی وتری مزاجها وحرکت ثمرهٔ سیوم در احکام بر حالات
پنج کواکب خمسهٔ متحیره چون در اول شرقی بوند مولود تن آور بود وتوانا و

قوی جثه وچون مقیم راجع شود مولود قوی تن ومعتدل قامت بود وجلد
چون مغربی بوند مولود خورد تن بود وضعیف وچون مقیم استقامت
بوند مولود معتدل تن باشد وچون در شعاع شوند مولود خسیس باشد
و دون همت ونزار وآفتها بدو رسد امّا اگر صاحب طالع بر ذروه فلک تدویر
بود مولود بلند بالا بود واگر در حضیض بود مولود کوتاه قامت باشد وخورد
اندام وطرف زیر او قوی تر و اگر در میان ذروه حضیض باشد یعنی دیگری از دو
مقام مولود معتدل اندام بود وقوی میان وکمرگاه و اگر اتفاق چنان افتد
که صاحب طالع در اوج بود یا نزدیک اوج ودر آن وقت هم بر ذروه تدویر باشد
بالای مولود از حد اعتدال بگذرد بدرازی واگر این اتفاق در حضیض افتد
بالای او بغایت کوتاه باشد امّا اگر درجه طالع از اوایل برج افتد مولود
دراز بالا بود واگر از آخر افتد کوتاه بالا بود و اگر از اوسط بود باعتدال باشد
و اگر بنظر دلایل درازی یا کوتاهی وفربهی ولاغری وقوت وضعف ورنگ
ومزاج چون با همدیگر موافقت کنند مولود را از حد اعتدال بگذرانند در آن
صفت وهیات ومزاج ورنگ شعبهٔ چهارم در احوال حواس وقوتهای
نفسانی یازده ثمره ثمرهٔ اول در حواس ظاهر پنج حس هست آدمی را اول حاسهٔ
سمع است یعنی شنوایی آوازها والحانها بتوسط هوای کلی وحدوث آن از گوش
وتربیت کنندهٔ او زحل است بشرکت مریخ دوم حاسهٔ بصر است یعنی دیدن الوان
واشکال وحدوث آن از چشم است وتربیت کنندهٔ آن شمس است بشرکت قمر

سیوم حاسهٔ شم است یعنی بوییدن چیزها و دانستن بوی خوش از ناخوش
بسبب هوا و حدوث او از بینی است و تربیت کنندهٔ او زهره است بشرکت مریخ
چهارم حاسهٔ ذوق است یعنی چشیدن طعامها و دانستن تلخ از شیرین
و حدوث او از دهان است و زبان و تربیت کنندهٔ او عطارد است بشرکت قمر
پنجم حاسهٔ لمس است یعنی دانستن نرم از درشت و گران از سبک و این
قوت در همه اعضا پراکنده است و اکثر در سر انگشتانست و تربیت کنندهٔ او
قمر است بشرکت زحل اما هر کدام که ازین کواکب قوی تر بود و در خانهٔ ششم
و هشتم و از نحوس آن حس که بد و منسوبست بکمال باشد و اگر ضعیف باشد یا
در آن دو خانه بود یا بعضی نحوس آن حس ناقص بود و با خلل و اگر هر دو دلایل پاک
بوند از نحوس و قوی حال یا بیشتر ایشان بهمدیگر ناظر باشند و در اوتاد یا مایل
الاوتاد بوند دلیل سلامتی پنج حس بود و بر ترقی بود آن قوتها اما اگر دلیل
قوة حس از بعضی منصرف شود و بسعدی متصل گردد یا از موضع بد بیرون آید
و بموضع نیک رود یا از حضیض روی باوج دارد یا راجع بود و مستقیم گردد
یا از شعاع آفتاب بیرون آید آن حس که بد و منسوبست و قوة زیاده شونده
بود و بهیچ وجه نقصان نپذیرد اما اگر آن دلیل از سعدی منصرف شود و بنحس
متصل گردد یا از موضع نیک روی بموضع بد آورد یا روشن بود بحضیض یا راجع
خواهد شد یا در شعاع خواهد رفت آن حس که بد و تعلق دارد خلل پذیرد و در
نقصان افتد و اثر آن وقتی ظاهر گردد یا قوت گیرد که نوبت تربیت بنوعی از انواع

بد و رسد و آن اثر بحسب قوت و ضعف آن دلیل باشد در وقت تربیت
ثمرهٔ دوم در حواس باطنی همچنانکه حواس ظاهر پنج است حواس باطنی هم پنج است
و در اسم و صفت ایشان خلاف بسیار است پس آنچه مشهورتر است آنست که
اول وهم است و او را ظن نیز گویند دوم قوت متصوره و او را متخیله نیز
خوانند سیم قوة متفکره است و او را مدبره نیز خوانند چهارم قوة حافظه است
و او را ثابته نیز خوانند پنجم قوة ذاکره است و او را ناطقه نیز خوانند و این
حواس باطن الوجه هر یکی بصفتی و فعلی مخصوص است چنانچه حواس ظاهر اما
احوال این حواس مسلسلست بیکدیگر و تا فعل یا هر یکی نسازد بدیگری و آن بدیگری
نشود موصوف نشود بدان صفت بمیانجی نفس و عقل بعالم محسوس نیاید و معلوم
غیری نشود و ما الغرض اینست که هر یک ازین پنج حواس بکوکبی منسوبست از
خمسهٔ متحیره چنانچه قوة وهم منسوبست بمشتری و قوة متصوره منسوبست بمریخ و
قوة متفکره منسوبست بزهره و قوت حافظه منسوبست بزحل و قوة ناطقه
منسوبست بعطارد پس هر کدام کوکبی قوی حال بود ازین پنج کوکب بقوتهای
ذاتی و عارضی و آراسته باشد حواس ظاهر و باطن سلیم و بی نقصان بود اما
قوت و ضعف این حواس را هم بدان طریق استدلال کنند که در حواس ظاهر گفته
شد در اتصال و انصراف دلایل و حالات دیگر زیادة و نقصان ثمرهٔ سیم
در دلیل عقل و قوة دیگر است در آدمی یکی را عقل عملی خوانند و معاش دوم
عقل نظری و عزیزی گویند پس آدمی بعقل تواند شناختن نیکی از بدی و ظلم

انعدل وبدین عقل معلوم شود که مصلحت او در کدام بهتر است از امور دنیاوی
وعالم شاهد یا شخص بدان قایم نماید واو را بنامهای دیگر گفته اند واو منسوبست
بقمر دوم عقل نظریست که بدو شناخته میشود ذات وصفات خدای تعالی
وبحقایق اشیا ومعقولات رسد وتفریق کند میان حدوث وقدم وارواح و
اجسام واورا نامهای دیگر گویند واو منسوبست بآفتاب پس هر کدام ازین دو نوع
که قوی حال بود در مولود آن عقل بکمال رسد و اگر قمر بقوتهای عرضی موصوف
بود اثر او عظیم تر بود و اگر آفتاب بقوتهای ذاتی آراسته باشد اثر وی قوی تر بود
و اگر این هر دو بهم دیگر ناظر بوند بنظر مودت وبطالع نگرند یا بصاحب طالع یا بهردو
خاصه از اوتاد این هر دو قوت در مولود بغایة ونهایة باشد ومولود در امور دینی
ودنیاوی زیرک ودانا بود وهر مصلحت را در وقت او گذارد وبجا آورد
چنانکه باید ودارندهٔ ناموس باشد و اگر بنظر عداوت بود کارها بعنف سازد
ودر علم سیاست نیک باشد و اگر هر دو ضعیف باشند واز طالع وصاحب
او ساقط بود در کارهای دنیاوی وآخرتی بی تدبیر بود وجاهل ماند نوع
چهارم در نسبت قوتهای نفسانی بکواکب قوتهای نفسانی بر سه قسمست که
تربیت دهندهٔ بود اشخاص را اول روح طبیعی است که موضع او در جگرست ونتیجهٔ
او سه قوتست اول قوت غذا دوم بالیدن سوم قوت توالد وتناسل اما
فعل این نوع در چیزها کثرت طلبیدن است واشتهای وتعطیل در کارها وکاهلی
وآرزو جستن وناز ونعمت بودن وراز نگاه داشتن وتنهایی وصبوری واو

از تأثیرات قمرست بشرکت مشتری اول روح حیوانیست وموضع او در دل است
ونتیجهٔ او دو قوتست اول فعل کردن دوم دریافتن چیزها اما هر چه آدمی را
خشم راندنست وقهر کردن وبغض وحسد وکینه وطبع در شجاعت وشوق جستن
وتحمل وتاعدح بدین روح تعلق دارد واو از تأثیرات آفتابست بشرکت مریخ سیم
روح نفسانیست واورا لطیفه نیز خوانند وقول بعضی آنست که موضع او دماغ
اما در حقیقت او را منشا یاد نکرده اند وهر قومی را در وی قولیست ومحققان
گفته اند که او از عالم غیب وارواح است وتعلق او در آدمی نه چون قوتهای دیگرست
واین قول آنست که آدمی را از حیوانات جدا کنند واورا باری تعالی بخود اضافت کرد
که وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي ودیگر فرمود وَقُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي
وهر چه علمست وحکمت وادب وسعادت آخرت وجستن نجات از ضلالت ورستگاری
وطلب دانستن از علم طبیعت تا بپیوند بعالم اخری ومعاد قصد وصفت
اوست بسیاری عقل نظری وبعضی گفته اند که او همان عقل نظریست وتربیت
کنندهٔ او عطاردست بشرکت زهره پس هر کدام کزین کوکب قوی حال باشد
بقوتهای ذاتی وسعود بدیشان ناظر ونحوس ساقط در مولود آن روح بکمال بود
واثر او ظاهر تر باشد ونتیجهٔ آن بغایت رسد وهر کدام که ضعیف بود اثر او پوشیده
تر بود اما اگر کواکب بهم دیگر ناظر بوند ودر اوتاد باشند این همه قوتهای عظیم بود
ودر تزاید وظاهر اما آن اصل را نیز اینجا نگاه دارند که در زمرهٔ حواس ظاهر
گفته شد در زیادت ونقصان بسبب اتصال وانصراف ودیگر حالات ودلایل

اما قوتی دیگر هست که آنرا خارج طبیعت خوانند و آن قوتیست که سبب فساد
مزاج است و باطل شدن شخص و آن خاص بزحل تعلق دارد و بعضی کسان گفته‌اند
که شریک او قمر است و از جزویات شریک و آن کوکبیست که دلیل موت باشد
در صورت طالع چنانچه نموده شد ثمرهٔ پنجم در عارضها و آفتها و نقصانهای
این حالات از ساقط بودن قمر و عطارد است از همدیگر و سقوط هر دو از طالع
و صاحب او و اگر در برجهای بهیمی باشند بدتر باشد و مولود سخت احمق بود و
جاهل و اگر نحسان بدیشان ناظر بوند یا ایشان منحوس بوند در مولود بیماریها
بدید آید از انواع صرع اما اگر طالع روزی بود و زحل بمرکز وتدی باشد خاصه وتد
طالع مولود را جنون بدید آید خاصه که برج ثور بود اما دیوانهٔ ساکن بود و کم
آزار و خاموش و اگر طالع شبی بود و مریخ بمرکز وتدی باشد خاصه در طالع حکم
همان بود که مولود دیوانه شود و دیوانهٔ مضر باشد و متحرک و آن بدتر بود که قمر و
عطارد چنان بود که گفتیم ثمرهٔ ششم اگر مریخ بروز برجاق و وتد بود و زحل
بشب خاصه که ازین دو نحس یکی در سرطان باشد یا سنبله یا حوت یا بعضی
ازین دلایل در طالع بوند در سر و دماغ مولود رطوبت غلبه کند خاصه که آن
نحس مستولی بود بر موضع قمر و قمر منصرف از اجتماع یا استقبال خاصه که در عقدهٔ
راس بود و در عقدهٔ ذنب بدتر بود پس مولود باد بر زده و پری زده خوانند
و هر علت که سبب غش کردن و هذیان گفتن بود ظاهر شود و ترس و بد دلی
و هزیمت بدید آید خاصه که مریخ در طالع بود و برحال راجع و بدتر آن بود که سعود

از وی ساقط باشند یا او با ذنب بود پس ممکن بود که مولود خود را از ترس
و خیال برانگیختن باطل کند و بامصالح خود بسیار بزیان برد ثمرهٔ هفتم
بودن نیرین در بروج مذکر دلالت افزاید در تذکیر مردان و در طالع زنان مایل
گرداند ایشانرا بفعلهای مردان و اگر نیرین در بروج مونث باشند مایل گردانند
مردانرا بافعال زنان و زنانرا بافعال مردان ثمرهٔ هشتم زهره و مریخ در بروج مذکر
دلالت افزایند آنچه گفته شد در افعال مردان و زنان خاصه اگر در قران هم بوند و اگر
بروج مونث بود در تانیث زنان زیادت کنند و مردانرا بفعل زنان برند
ثمرهٔ نهم اگر مریخ در عقرب بود و زهره در طالع و نحس بدو ناظر مولود
فعل زنان کند یا مخنث باشد و اگر مریخ در ثور بود و طالع ثور باشد حکم همان باشد
و زینت کننده بود و اگر زن را طالع بدین صفت افتد سیری کند و لباس
و روش بر شکل مردان دارد ثمرهٔ دهم اگر عطارد و زهره و مریخ در بروج
مونث باشند خاصه در سنبله یا حوت یا عقرب و زحل بدیشان ناظر بود و
خاصه بزهره یا عطارد مولود اگر مرد بود عنین باشد و اگر دلایل در بروج مذکر
بود و مولود زن باشد عقیم بود و بمردان بی رغبت خاصه در سنبله یا میزان که
هر دو برج عقیم‌اند و اگر این سه دلایل در برج مذکر و مونث باشند و یا همدیگر
ناظر و نحوس بوند و بعضی در هفتم بود و بعضی در طالع و زحل در هفتم بود مولود
فاعل و مفعول باشد ثمرهٔ یازدهم بودن زهره و مریخ در بروج مونث و عطارد
هر دو ناظر و دیگر از نحسها در ششم مولود بغلامان و خدمتکاران مایل بود و بسیار

عزت باشد و در کسان خود خاصه که دلایل ضعیف بوند و اگر زهره ساقط بود
از طالع مولود کم شهوت بود و اگر این دلایل بعضی بصاحب هفتم یا بصاحب یازدهم نگرند
مولود عاشق شونده بود بر امردان و اگر این دلایل در برج مذکر باشند و ناظر بطالع
مولود عالی بود درین فعل و تیز شهوت باشد اما اگر طالع خانهای مریخ بود مولود
دلیر باشد درین فعل و اگر خانه زهره طالع بود کمتر کند و پوشیده تر و اگر خانهای
عطارد بود فعل او بر توسط بود و امردان او را دوست دارند اما اگر مریخ در خانهای
زهره بود یا زهره در خانهای مریخ یا هر دو در خانهای یکدیگر مولود تیز شهوت باشد و
پلید کار و هر نوع بر وی روا بود و حکم طالع زن همین باشد و اگر صاحب طالع در هفتم بود
یا زهره و آن برج بهیمی باشد مولود با حیوان جمع آید و بمقاصه اموال کنند و لذت از
خود سازد خاصه که عطارد با زهره بود یا ناظر **شعبهٔ پنجم** در احوال
عمر مولود هفت ثمره **ثمرهٔ اول** در مقدمات این اصول هیچ شبهت نیست که شناختن
احوال عمرها خاص الله است تعالی و تقدس اما بزرگان این صنعت شریف
بتجربه و قیاس اصول چند یاد کرده اند و آن دو دلیل است یکی هیلاج و دوم کدخدا
و هیلاج دلیل روح است و کیفیت عمر و کدخداه دلیل جسم است و کمیت عمر اما
اول کسی که در کمیت و کیفیت عمر و کدخداه سخن گفت هرمس بود علیه السلم
و بعد از و بطلیموس که تلمیذ اوست و بعد از آن بزرگان دیگر پس چون هیلاج دلیل
بدن است و کدخدا دلیل روح واضح است که دلیل نظر موافقت هر دو بقای
شخص باشد اما حکماء طبیعی گفته اند که عمرهای مولود همچون نسبت است بیرات

بود هر چند که عمر بر وجه و قبیلهٔ او بوده باشد عمر مولود نیز همان قدر باشد یا چیزی
بیش و کم و ابو معشر در کلیات عمر میگوید که اگر میلادی اتفاق افتد بوقت تحویل قران
وسطی و طالع یکی از دو خانه مشتری یا زحل بود و در مولود نهاری آفتاب هیلاج بود
و یا در مولود لیلی قمر هیلاج و کواکب دیگر قوی حال بوند و در اوتاد و ناظر بهیلاج یا
کدخداه بمودت ممکن باشد که مولود سالهای قران وسطی عمر یابد و آن دویست و
چهل و هشت سالست بتقریب اما اگر این اتفاق افتد بوقت تحویل قران کبری و
دلایل بقا قایم کردند چنانکه گفتیم ممکن باشد که مولود سالهای قران کبری عمر یابد و
آن هفتصد و هشتاد سال بود بتقریب و عمر نوح باستشهاد آورده است اما
قول بعضی کسان آنست که چون آفتاب هیلاج بود و در خانه یا شرف خود بود هم کدخدا
باشد عطیت کبری خود دهد و آن صد و بیست سالست پس اگر قمر بدو
ناظر بود بنظر مودت از و بیست و پنج سال در افزاید و همچنین زهره هشت سال
و عطارد بیست سال و مشتری دوازده سال مبلغ صد و هشتاد و پنج سال باشد
و هر دو نحس ساقط بوند از کدخداه واجب کند که مولود بدین عطیت برسد
و ابو معشر هم برین قولست اما جمهور بزرگان این فن بر آنند که عمر مولود از
صد و بیست سال که عطیت کبری آفتابست درنگذرد و این وقتی باشد که آفتاب
هیلاج بود و در حظ خود باشد یا اول کدخداه باشد و سالم بود از نحوس و طالع
و کواکب دیگر قوی حال باشند اما اگر این احوال قمر را بود با این شرایط ممکن باشد
که مولود صد و هشت سال عمر یابد که عطیت کبری قمر است **ثمرهٔ دوم** در طلب

هیلاج متقدمان پنج اصل یاد کرده اند که هر یک از آن را هیلاج خوانند **اول** نیر اعظم است که چشمهٔ قوت حیوان و مایهٔ زندگانی است **دوم** نیر اصغر است که چشمهٔ قوت طبیعی و مایهٔ کون و فساد است و ثالث و رابع نتایج این هر دو و آن جزو مقدم است و سهم السعاده و **خامس** درجهٔ طالع که چون روح است میان بدن پس چون درجهٔ طالع محقق شود و اوتاد و موضع کواکب **اگر** طالع روزی بود نظر با آفتاب کنند اول در طالع ا ما یا در دهم یا هفتم یا چهارم یا در یازدهم یا دوم یا پنجم یا هشتم یا نهم پس او شایسته بود هیلاجیت و **اگر** درین خانها نبود نظر بقمر کنند و **اگر** نیز در طالع بود یا دهم یا هفتم یا چهارم یا در یازدهم یا پنجم یا دوم یا هشتم یا نهم یا سوم هیلاجات شایسته بود والا ترک او نیز کنند و به نتایج هر دو بنگرند **پس** اگر طالع اجتماعی بود روزی یا شبی اول بجزو اجتماع نگرند **اگر** در اوتاد بود یا مایل الاوتاد شایسته بود بهیلاجات والا او را نیز ترک گویند **اما** اگر طالع استقبالی بود روزی یا شبی نخست بسهم السعاده نگرند اگر نشاید بعد از وی بجزو استقبال نگرند و **اگر** این هر دو بدرجهٔ نیرین اوتاد یا مایل الاوتاد نبوند هم و نیرین هم شایسته بهیلاجات بر درجهٔ طالع ثابت شود که او بطبع هیلاج است **اما** در طالع شبی مقدم قمر بود بر شمس اگر در اوتاد یا مایل الاوتاد و نهم و سوم نبود و بشمس نگرند هم بران صفت و ترتیب که در پیش گفته ایم و اجتماع و استقبال مقدم در روز و شب اعتبار کنند **اگر** این چهار نشاید درجهٔ طالع هیلاج باشد و **اگر** درجهٔ طالع نشاید مولود را عمر نباشد **اما** قول متقدمان آنست که در طالع روزی و شبی **اگر** آفتاب در ربع مذکر یا

و برج مذکر بود شایسته بود بهیلاجات الا در خانهٔ دوم و دهم و هشتم **اما قمر** در روز و شب الا در زمین یا زیر زمین **اگر** در ربع مونث و برج مونث بود هم شایسته بود بهیلاجات و در نهم شاید اگر برج مونث باشد و آفتاب نیز در نهم شاید اگر برج مذکر بود فرح اوست و قمر در سوم شاید که بود نیز که فرح اوست اگر برج مونث بود **اما** قول دوروتیوس آنست که آفتاب در خانهٔ هفتم نشاید هیلاج باشد **اگر** برج مونث بود و در هشتم شاید اگر برج مذکر باشد و یاد کرده ایم در شجرهٔ اول برج مذکر از درجهٔ طالع یا درجهٔ عاشر و آن ربع دیگر که در مقابل اوست و بدانند که بسیار اقاویل مختلف درین علت **اما** محقق اینست **اما** شایستگی و ناشایستگی هیلاج از دو وجه باشد یکی بمواضع چنانکه گفته شد و دوم بکدخداه چنانکه اگر هیلاج شایسته باشد چون او را کدخداه نباشد همچون او نبود و بودن **اما** از روی حقیقت هیلاج و کدخداه دو مبترانند در صورت طالع جهة بقای مولود از ین غیر نیرین چنانکه نموده شد پس آنکه اول یاد در زایچه طالع نمودیم و ترتیب هیلاجات نهادیم در موضع تا روزی و شبی آنچه در پیش گفتیم ما نشان باشد و سطر اول که زایچهٔ طالع بر هیچ نوشته است طالع

شمس قمر جزو سهم	شمس و قمر جزو سهم طالع		
قمر شمس جزو سهم	قمر شمس جزو و سهم طالع		
٣ ٢	در طالع استقبال سهم بر جزو مقدم باشد	١٢ ١١	
٤	ترتیب هیلاج لیلی و نهاری اینست	١٠	
٥ ٦	در طالع اجتماع جزو بر سهم مقدم باشد	٩ ٨	
	قمر شمس جزو و سهم		
	شمس قمر جزو سهم	شمس قمر جزو سهم	

اگر مونث باشد

شمس قمر جزو سهم

قمر شمس جزو سهم

اگر برج مونث باشد

شرط سیم در طلب کدخداه چون هیلاجات بریکی از ان پنج اصل ثابت شود
بروی کدخداه طلب دارند و کدخداه آن کوکب بود که مستولی باشد بر موضع هیلاج
از ارباب حظوظ او و ناظر بود اگر بدرجه نباشد بر جهت جایز باشد اما بعضی کسان اتصال
انفصال را نیز معتبر داشته اند **اما** اگر شمس یا قمر هیلاجات شایسته باشند و در خانه
یا شرف خود بوند اولیتر باشند بکدخدایی او وقت باشد که در صورة طالع
هر پنج اصل هیلاج باشد بجمله و کدخدا و کثرت هیلاج دلیل قوت حیاتست و سلامتی
مزاج و بسیاری کدخداه دلیل طول عمر است و خوش عیشی **شرط چهارم** در کیفیت
عمر هر کوکبی را چهار عطیت است عظمی و کبری و وسطی و صغری عظمی را در
دولتها و ملتها بکار دارند و باقی را در موالید و کدخداه عطیت عمر بحسب موضع خود
دهد چنانکه اگر بر حقیقت وتدی بود سالهای کبری عطا کند و **اگر** بر حقیقت
مایل الوتد بود سالهای وسطی عطا کند و **اگر** بر حقیقت زایل الوتد بود سالهای
صغری خود عطا کند **اما** اگر سعدی بکدخداه ناظر بود از درجه وتد سالهای صغری
خود در عطیت کدخداه زیادت کند **اما** بعضی گفته اند اگر آن سعد در وتد
بود سالهای صغری خود زیادت کند و **اگر** در مایل الوتد بود بعد د سال ماه
زیادت کند و **اگر** در زایل الوتد بود بعدد سالها روز زیادت کند **اما** اگر نحس
ناظر بوند بکدخدا بنظر مودت زیادت کند در عطیت چنانکه گفتیم و بنظر عداوت
بهمان نسبت کم کنند از عطیت کدخداه و **اگر** نحسی بکدخدا نگرد بعدد وتد از وتد
سالهای صغری او از عطیت کدخداه کم کند بهمان نسبت که سعدان را گفته شد که

موضع کدخدا ... از ...

واگر در درجه مایل الوتد بود نکرد ثلثان عطیت صغری خود زیادت کند و اگر در درجه زایل الوتد ... عطیه صغری ...

زیاده کند در هر خانه **اما** نظر مودت نحسان نه چیزی کم کند نه زیاده پس اگر
کدخدا قوی حال بود مولود خوش عیش باشد و با راحت و پاکیزه باشد و فراخ
روزی و تربیتها نیکو یابد و پیوسته تن درست بود و عطیت خود را تمام کند
و **اگر** ضعیف باشد مولود نزار باشد و بیماری نالت واند و هکین و کم
تربیت و عطیت خود تمام نتواند کرد **اما** اگر کدخدا محترق بود بکدخدایی
نشاید مگر در خانه یا شرف خود بود و سعود بدو ناظر **اما** اگر آن سعد بکدخداه
ناظر بود قوی حال بود و در نظر قبول باشد از مایل الوتد چهار دانگ سالهای صغری
خود زیادت کند و در زایل الوتد دو دانگ چنانکه گفتیم هم تمام کرده بود **اگر**
ضعیف و نامقبول بود ماه و روز زیادت کند **اما** حکم نحس کم کند همین باشد
اگر ضعیف بود و از خانهای بد نگرد سالها کم کند **اما** ابو معشر آورده است
در موالید کبیر که اگر موضع هیلاج پیش از مذکر وتدی بود تا عاشر پنج درجه هم از
حساب آن وتد دارد و **اگر** از ان برج بود نه از برج پیش از وی **اما** بسیاری طالع
مولودها در نظر آید عمل استادان معروف در استخراج هیلاج و کدخداه و دیگر
دلایل تسویت البیوت را اعتبار کرده بودند و بر جهت نگاه داشته و در بعضی
طالعها دیده شد که حکم از صاحب او کرده بودند اگر چه در طالع او آخر برج افتاده
بود و التفات نکرده بدان ع درجه که پیش از مرکز هر خانه است که آنرا درجات
میته خوانند و در بعضی طالع دیده شد که درجه طالع بعد از پانزده درجه برجی
افتاده بود و حکم آن طالع هم از صاحب طالع کرده بودند هم صاحب دوم همچنین هر

اما در اول ... عرض ... نظر ...

نه ماه و روز ... اگر ... و از ... سالها ...

چنان

دوازده خانهٔ طالع را و ابو الحامد غزنوی در کفایت آورده است که معتبر چنین است
و اگر بیش از پانزده درجه بود حکم از صاحب مستولی او کنند و متقدمان بر آنند که
پنج درجه پیش از مرکز هر خانه ضعیف بود گفته شد با آنکه تمسک بچیزی سازند یا
محقق آرند و دعوی میکنند که چون کوکب درین پنج درجه بود خانهٔ گذشته از وی
بی بهره باشد و چون هنوز بدرجهٔ خانه نرسیده بود آن خانه از وی نصیب نیافته باشد
پس این پنج درجه نه ازین خانه نسبت دارد و نه از خانهٔ پیش و را ضعیف داشتند و
پیشه مردا رضوانند و بعضی کسان درجات حشو گویند و میگویند که چون کوکب
درین حد بود ضعیف باشد اما بعضی از اصحاب احکام گفته اند که طالع در هر
درجه که خواهی گو باش قوت طالع از اول برج بود و بعضی گفته اند آغاز قوت طالع پنج
از درجهٔ او بود بر پنج درجه و نهایت قوت وی اول پنج درجهٔ خانهٔ دیگر باشد بعد از و
و بعضی گفته اند قوت طالع از درجهٔ طالع بود تا اول درجهٔ خانهٔ دیگر اما اصح آنست که
آغاز قوت طالع از اول برج است و غایة قوت او بر درجهٔ طالع و نهایت قوت آخر برج
اگرچه درجهٔ طالع آخر برج افتاده باشد جهت آنکه قوت طبیعی هر برجی بدیگری نسبت
ندارد پس کوکب چون بطالع در آید آغاز کند از مزاج خود و قوت دادن طالع را بامتزاج
طبیعت طالع و چون بدرجهٔ طالع رسد قوت او بسبب برج بکمال رسیده بود و چون
از ان درجه بگذرد قوة او روی بنقصان نهد تا آخر برج منتفی شود و چون ببرج
دوم رسد آغاز کند اثر نمودن بهان نسبت که گفته شد از مزاج خود و
طبع آن برج همچنین تا دوازده خانهٔ طالع پس بحکم این مقدمه کوکب در هر خانه که

که بود حکم او را همان خانه کنند اما بعضی گفته اند برجیت را اعتبار کنیم همین طریق
که گفته شد وقتی که حکم بمطالعهای ظاهر مولود کنیم و سعادتهای داخلی اما در استخراج
هیلاج واجب بود اعتبار تسویة البیوت جهت آنکه این عمل داخل بدنست و بروج
بجارح بدن تعلق دارد اما در استخراج کدخداه بعضی گفته اند برجیت اعتبار
کنیم که او دلیل عمر است و عمر از جملهٔ قوتهای باطن است اینست حقیقت این
عمل باتفاق بزرگان شرح پنجم در نمودن صورتهای طالع و مواضع کواکب
طالعها که واقع شود از سه نوع بیرون نیست یا قایم بود یا زایل یا مایل و علت
این تفاوت از عروض بلدان باشد اما قایم آن بود که طالع برجی
کند و مرکز برج دوم از ان برج که بعد از طالع بود و سوم همچنین تا دوازده خانه
اما مایل چنان بود که طالع برجی و مرکز دوم از برج سوم و مرکز سیوم
از چهارم پس مرکز او از برج یازدهم باشد اما زایل چنان بود که طالع برج
افتد و مرکز دوم او هم ازین برج افتد و مرکز سیوم او از دوم باشد
و مرکز چهارم او از سیوم پس عاشر او از نهم باشد مثال طالع قایم میزا برج
آنست بسیزده درجه و عاشر او سرطان به شانزده درجه و مشتری در پنجم
بده درجه و پنجاه و پنج دقیقه و زحل در پنجم به پنج درجه و چهل و نه دقیقه
پس مشتری در آخر قسمت چهارم است بتسویه و برجیت در درجات
حشو و زحل در چهارم بتسویه پس حکم مشتری از همان برج کنند و حکم زحل
را از چهارم مثال طالع مایل طالع جدی است بدرجهٔ آخر و مرکز دوم او

عاشر

اسد از سرطان باشد در بیست و سه درجه عاشر او حمل بود از حوت باوایل
برج و مشتری در بیست و پنج درجهٔ سرطان بود و آفتاب در اواسط حوت
پس حکم مشتری از دوم طالع کنند بتسویه و حکم آفتاب از دهم طالع سهم
ازینجا معلوم گشت که کوکب وقت باشد که از یک برج در پنج مضر بود
چنانکه مریخ در مثال طالع ما اول جدی است که طالع است اما بتسویه در
یازدهم است پس اگر مریخ درین صورت باول حوت بودی در طالع
بودی بتسویه چون مرکز خانه از پنج درجه حوت فرض کردیم اما چون طالع قایم
افتد مولود با وقار بود و بالای او در حد اعتدال و مزاج او معتدل بود
جهت آنکه اوتاد دلیل چهار طبع اند پس راستی اوتاد دلیل اعتدال مزاج بود
و اگر طالع مایل شتابکار و کوتاه قد و منحرف مزاج و درای گردن و کم ثبات
و اگر زایل بود مولود کاهل بود و دراز بالا و گران کار و متغیر حال ثمرهٔ
ششم در کیفیت سه عطیت کواکب گفته اند عطیت کبری آفتاب مقدار
درجات یک ثلث است از دور فلک و آن صد و بیست درجه است هر درجه
سالی گرفته اند پس عطیت کبری او صد و بیست سال است اما حکم قمر
مثل آفتابست که عطیت او هم در یک ثلث است و چون او نزد دو ازده درجه
در محاق افتد این مقدار از صد و بیست کم کردند باقی صد و هشت ماند
بعد هر درجه سالی گرفتند پس عطیت کبری او صد و هشت سال
باشد اما عطیت صغری آفتاب مقدار درجه شرف اوست بهر درجه سالی

عطیت
پس نوزده سالست و عطیت وسطی او مجموع ربع کبری و نصف عطیت صغری اوست
و آن سی و نه سال و نیم است و بقولی دیگر عطیت وسطی او نصف کبری و نصف
صغری است و آن شصت و نه سال و نیم است اما قمر را الاعطیت صغری او
بیست و پنج سال است بعد آنکه در هر جزوی که با جتماع بوند بیست و
پنج سال دیگر باید تا در آن جزو مجتمع شوند اما عطیت وسطی او مجموع ربع عطیت
کبری و نصف عطیت صغری اوست چنانکه در آفتاب گفته شد پس مبلغ
این بر سی و نه سال باشد و نیم مثل آفتاب و بقول دیگر عطیت است و آن
هردو
شصت و شش سال است و نیم اما پنج کوکب دیگر را عطیت کبری مثل ذو حدود
هر یک است از حدود مصریان بهر درجه سالی اما زهره در هر جزوی که محترق
شود بعد این سالها گرفته اند و مریخ را پانزده سال بر حال افتد و مشتری
را در دوازده سال و زحل را در سی و دو سال و عطارد را در بیست سال
پس این مقدار صغری هر یک است اما عطیت وسطی هر یک ازین پنج کوکب
نصف کبری و نصف صغری او باشد و جمیع خلاف و تنوع را در عطیت وسطی
آن کسان که خلاف کرده اند برین قیاس کرده اند و ما هم در جدول نهادیم
ثمرهٔ هفتم در تعدیل عطیت کدخداه بزیادت و نقصان در پیش گفته شد
که اگر کدخدا بر حالی مایل اوتد بود عطیت وسطی دهد و بر حالی زایل
عطیت صغری دهد اما اگر کدخداه از وتد درگذشته باشد و [illegible]
افتاده از آن وتد قسط آن وتد از عطیت او کم کنند و حکم مایل و زایل

کواکب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شمس	۱۴۶۲	قك	سط ل / لط نیم	لط
قمر	۵۲۰	قح	سو نیم / له نیم	كه
زحل	۲۶۵	نز	مج نیم	ل
مشتری	۴۲۷	عط	مه نیم	یب
مریخ	۲۹۴	سو	مه نیم	یه
زهره	۵۸۴	ف	مه	ح
عطارد	۴۳۰	عو	مح	ك

وکواکب زیادت کننده
وکم کننده همین باشد واین
عمل را القسط خوانند وخلافهات
درین عمل انچه بسندیده تراست
اینست اما اگر کدخداه میان
وتد ومایل الوتد افتاده باشد
بعد بگیرند از او تا درجه
کدخداه بدرجات سوا اورا
سافت نام نهند باز نقصان
کنند عطیت وسطی او از
عطیت کبری وان باقی را
تفاوت نام نهند باز درجه وتد از مایل الوتد کم کنند وباقی را اساس
نام نهند پس سافت را در تفاوت ضرب کنند وبر اساس قسمت
کنند قسط بعد کدخداه از وتد حاصل اید سال وماه وروز وساعات
ان قسط را از تمام عطیت کبری کدخداه کم کنند انچه ماند عطیت معدل
بود بحسب بعد او از درجات وتد شمال طالع قوس بچندین ح ب بز مرکز
مایل الوتد از جدی کط کو ومشتری کدخداه در قوس بچندین ح
درجه طالع از وی کم کرده شد باقی ماند سافت این د ه بجنس اول

۳۴۵ سالهای وسطی او از کبری کم کردیم باقی ماند تفاوت این
لط ل واین سی وسه سال وششماه باشد سالها در دوازده ضرب کردیم
وشش ماه بان جمع کردیم شد هم این ماه ۴۰۲ پس درجه طالع از درجه
مایل کم کردیم باقی ماند اساس این ح لب برج ودرجه ودقیقه بجنس او بدنا
این ۲۰۱۲ بر بجنس اساس قسمت کردیم خارج این ماهها ۴۸
وکسر ماند این ۴۱۴ پس ماهها را بر دوازده قسمت کردیم حاصل
آمد چهار سال واین کسور را درین ضرب کردیم شد مضروب این ۴۹۸۷۱۱ ۳۶۵
هم برین اساس قسمت کردیم خارج شد این ۲۴۷
واین هم ایام بود وکسر ماند این ۴۶۹ ایام را بر سی قسمت کردیم حاصل آمد
ماه چندین یا روز چندین ز پس این کسور درین ۲۴ ساعات ضرب
کردیم شد مضروب این ۱۰۷۰۴ هم برین اساس قسمت کردیم
حاصل شد خارج قسمت این ه واین ساعات بود وکسر ماند این ۴۳۴
در شصت ضرب کردیم و هم بر آن قسمت کردیم حاصل شد این یط
دقایق پس مبلغ این عمل شد این د یا یز ه یط واین چهار سال ویازده
ماه وهفتده روز وپنج ساعت ونوزده دقیقه باشد این تعدیل از
تمام عطیت کبری مشتری که هست چندین عط کم کردیم باقی ماند این
عد یب ح یا واین هفتاد وچهار سال شمسی باشد ودوازده
روز وهجده ساعت ویازده دقیقه وسالهای قمری باشد هفتاد و

پس سافت را در تفاوت
ضرب کردیم گشت مضروب
این ۹۸۲۹۰

شش سال وسه ماه وبیست روز وهجده ساعت ویازده دقیقه پس این مقدار حاصل وسطی [marginal gloss above line]
عمر طبیعی مولود باشد اما بعضی کسان مسافت را از کدخدا گیرند عایل
الوتد وهمین عمل کنند انچه حاصل اید تعدیل انرا بر عطیت افزایند اما اگر
کدخداه میان مایل الوتد وزایل الوتد افتد وان وتد بگرفتن همین
عمل باشد لیکن تمام عطیت صغری را تفاوت نام کنند وقسط نقصان
وی راهم ازوی کم کنند اما در زیادت ونقصان سعود ونحوس انست
که حصه هریک راهم چنین معدل کنند پس اگر سعد یا نحس در وتدی
بود عمل همان است اما اگر در مایل الوتد یا زایل الوتد بود طریق اینست
مثال درجه زایل این ی و کو تقویم زهره این ی ر ند از درجه زایل
کم کردیم باقی ماند ه ل واین مسافت بجنس او بدقایق ۹۳۲ زهره چون
بتسویه در مایل الوتد است عطیت صغری او که هشت سال است وهشت ماه
بود در وقت بقول بعضی ودر زایل هشت روز پس عطیت زایل او راکه هشت روز
است از هشت ماه کم کردیم باقی ماند این ز کب هفت ماه وبیست ودو روز
بجنس واین روزها ۲۳۳ پس درجه مایل الوتد که هست ط ب کط
از زایل که هست ی و ح کم کردیم ماند اساس این ا ه لط بجنس او
و بدقایق این ۲۰۹۸ پس مسافت را در تفاوت ضرب کردیم گشت
مضروب این ۲۱۵۰۵۹ ان بر اساس قسمت کردیم گشت خارج این
۱۰۲ اوردیم چنانکه نمودیم حاصل امد ی ط این ایام را بماه بردیم

وسطی

عمل همانست لیکن عطیت صغرا زایل کم شده اگر کدخدا بمایل و زایل افتد
صح

تفاوت

ایام وکسر ماند
این ۱۵۹۳ ازین
کسور ساعات و
دقایق بیرون
صح

وباهدیکر

وباهدیکر جمع کردیم شد چندین و ند ک واین سه ماه بود ودوازده
روز ودوازده ساعت وبیست دقیقه چون زهره میان مایل و زایل است
بتسویه این تعدیل این عطیت خانه زایل که هشت روز است زایل کردیم
شد چنین و ط ک واین سه ماهست وبیست روز ودوازده ساعت
وبیست دقیقه واین قسط زهره است که زیادت کنند بر عطیت مشتری پس
این عمل بر عکس عمل اولست که مسافت از زهره گرفته ایم بدرجه زایل و او در
مایل است اما مثالی اورده ام در نقصان که نحس در زایل است و وتد و در
مایل الوتد فنایل الوتد حاصل باشد مثال درجه زایل د ر د ر کو
درجه عاشر که مه تقویم زحل و ل درجه زایل او کم کردیم باقی ماند
مسافت ید کو بجنس این ۹۹۴ پس عطیت صغری زحل که سی
سال است در وتد نصیب خانه زایل سی روز بود از سی سال کم کردیم
باقی ماند بیست ونه سال ویازده ماه پس سالها را در دوازده ضرب
کردیم با ماه شد یازده با او جمع کردیم مبلغ چندین ماه ۳۵۹
پس درجه ثانی زایل از وتد عاشر کم کردیم باقی ماند اساس چندین لح ا
بجنس او بدقایق ۲۳۰۸ پس مسافت را در تفاوت ضرب کردیم گشت
این ۳۴۶۰۷۶ بر اساس قسمت کردیم شد خارج این ۱۴۸
ماه و کسر ماند این ۵۹۲ پس ماهها را سال بردیم یعنی بر دوازده قسمت
کردیم حاصل امد دوازده سال وچهار ماه واز ان کسور ماه روز وساعات

در دقایق حاصل کردیم

وچندین ح و ید یو بآن سالها و ماه جمع کردیم شد مبلغ چندین
س و و ید یو واین سال و ماه و روز و ساعت و دقایق است از عطیه
صغری او کم کردیم که زحل میان ذایل و میان و تداست باقی ماند این ـ و کو ط
سـال و ماه و روز و ساعت و دقایق پس این اثر زحلست که
نقصان کند از عطیت کدخداه چون درین عمل اندکی وقتی
تفریق کردن سال و ماه و روز مثالهای او شروح نموده شد شعبه
ششم در احکام بیت طالع شانزده ثمره ثمرهٔ اول در مقدمه احکام
طالع چون بر طالع مولودی حکم خواهند کردن اول دلیل طلب کنند و حکم
بر دلایل مستولی باشد وارباب حظوظ چنانکه نمودیم در اول کتاب
واگر هیچ مستولی نباشد حکم بر صاحب طالع کنند اگرچه ساقط
بود از درجه طالع واگر مستولی از یکی زیادت بود قوی تر را مقدم دارد
و دیگر را شریک او دارد اما اگر در صورت وا و را دوستی
نبود در کور شکاف و مرده کش بود خاصه زحل نیز بد حال بود
و از سعادت دنیا و آخرت بی بهره و اگر زهره با او بود یا ناظر
مولود را با زنان چنان خوش نبود و کارها نیک دوست دارد
و صحبت مشایخ طلبد و حسود باشد و ضعیف زندگانی بود
و از مردم رمنده و عیب بر مده باشد بر ازواج و دوستان چه
اگر زهره بد حال بود مولود حریص باشد بر زنان و حریص

این مبلغ را

ط

اما اگر در

اما اگر در صورت طالع کوکب متغیر بود حکم کلیات مولود از متغیر کنند واگر
متغیر از یکی بیش بود قوی تر را مقدم دارند و دیگران را شریک آورد و دلیلها
خاص و عام را نیکو اعتبار کنند و این اصول در هر دوازده خانه واجب آید
اما ارباب مثلثات طالع و بروج دیگر را بنگرند و بدانند که رب اول
دلیلست بر ثلث اول عمر مولود و رب دوم دلیلست بر ثلث دوم و
رب سیوم دلیلست بر ثلث آخر عمر پس هر کدام کوکب ازین سه دلیل قوی حال
باشد احوال مولود در ایام تربیت او ظاهرتر باشد اما رب سیوم
شریک رب اول و دوم در خیر و شر و چون نوبت بدو رسد این دو
شریک او نباشند مگر ناظر بوند که معاونت نمایند و ارباب مثلثات
هر دوازده خانه را حکم همین است اما مردم که در اول سعادت نباشند
و در آخر عمر و میانه توانگر شوند یا در اول عمر توانگر بوند و محتشم و در میانه
یا آخر درویش شوند و بی حرمت گردند و چنین نوع دیگر در بین صورت
اتفاق افتد یک سبب این ارباب مثلثات بوند از جمله اسباب و حکم
عمل و عزل و سفر و حضر و آنچه بدو دارد خانه منسوبست همین باشد
ثمرهٔ دوم در احکام مستولیات بر طالع اگر مستولی بر طالع
زحل باشد و او قوی حال بود مولود دور اندیش بود و زیرک و قوی رای
و صبور و میان محبت بزرگان و دبیران و آبا و اجداد و املاک د
املاک و خویش و قبیله و مال تجارت و زراعت و اگر ضعیف حال بود

مولود ممسک وکینه دار وستیزه دارد ودون همت وطامع وخوار ورنج کش
وبیچاره باش ودلتنگ واندرون دار وتنها باش وکننده کارهای سخت
ودشوار وناشفق برابا واجداد وقبیله واستادان و اگر مشتری با او بود
ویا ناظر مولود مطیع مشایخ بود وعلما وزهاد واهل تحقیق وخیر کننده باشد
وعزیز مردم ونیکو رای وخوش خلق ودرست گو وراست قول وبا ادب
و اگر مشتری ضعیف بود مولود منافق بود وعزیمت خوان وناآمیزنده
بود وپارسا بدروغ ومزور وباطمع و اگر مریخ با زحل بود یا ناظر بد بود مولود
مولود بی تمیز وبحث وبد معامله وبی رحمت وبد محضر ومانع خیرات و
منقص در کارها وغلبه کننده ومتعصب ودشمن مردم وسخت کوشنده
اما حاجات برآرنده باشد و اگر مریخ ضعیف حال بود مولود زیان
کننده بود وراهزن وکسب او از خیانت وظلم وآزار وخدا ناترس باشد
واز هیچ باک ندارد وبی شرم وبی نام وننگ باشد ومشنع واو را
دوستی نبود وگورشکاف ومرده کش بود خاصه که زحل نیز بدحال بود
واز سعادت دنیا وآخرت بی بهره و اگر زهره با او بود یا ناظر مولود را
با زنان خیان خوش نبود وکارهای نیک دوست دارد وصحبت مشایخ
طلبد ومحسود باشد وضعیف زندگانی بلوح واز مردم رمنده
ومحبت برنده باشد بر ازواج ودوستان چه اگر زهره بدحال بود
مولود حریص باشد بر زنان [illegible] ومخنث وپی

تمیز بود

تمیز بود با پیرزنان وزشتان صحبت دارد وبیچاره ونیکو هیئت مردم
درکارها و اگر عطارد با زحل بود یا ناظر بد ومولود طلبنده نیکی وخیرات
بود وکارهای پوشیده کند ومحبت کننده وتلخ سخن باشد وغافل بود
وعلم هندسه ونجوم وطب وآنچه دقیق است نیک بداند وعالم دوست
بود و اگر عطارد بدحال بود مولود را حقیر کردانند ودشمن دار
باقر با ساحر وکاهن وتعویذ نویس وفریبنده مردم وعقل دزد
بخیل بود — خلایق وحاجات از وی روا نشود وعزیمت خوان اما اگر مشتری
مستولی بود بر طالع واو قوی حال باشد مولود صاحب منصب بود
وولایت دارد ونیکوکار وعابد وآسان گیرنده کارها ومعتدل خو
وعالم ومدرس ومفتی وامام وباورع وداننده قواعد دیانت
وآبادانی دوست دارد وعبادت جایها سازد واسباب تحصیل
علم مهیا کند وکریم طبع ودوستدار مردم باشد وباحیا بود
وآزادمرد وعادل ورحیم ومحب استادان ومربیان وبر اهل
وقبیله مشفق بود و اگر ضعیف حال بود ریاست کند وبزرگی
بر مردم — جوید وحکومت کند وسبکبار باشد ومتلف وثنا دوست
دارد ونام جو وکم اعتقاد ومحب وکاهل در کار مردم [دین] وطاعت
وخویشتن بین وکم خیر وآنچه کند بر وی مردم کند وبی ثبات
ومبدل وترسنده وکم عار باشد وناشفق در حق مردم واستادان

ومربیان وعزیزان وزهد وریا کند وپوشیده اسرار باشد و اگر مریخ با او بود
یا ناظر بد ومولود حاکم گردد یا قاضی ودرست گو وحق گو باشد وغلیظ وخود
خصومت کننده بود با اهل لشکر وحرب دوست دارد وتقوی طلبد بر مردم و
خداوند امر ونهی باشد وخشم گیرنده وانتقام کشنده وقصاص جوینده واگر
مریخ بدحال بود ستیزه کار باشد وپیوسته آشفته وزود سیر وپشیمان شونده
وبی وقار ورای گردان وبمراد خود رونده ومخالف خود ومضطرب احوال وکم
تمیز باشد ومنت نهنده وکرم او از خوف باشد یا مردی خلق کند ورغبت کند
تسخیر کواکب ورهم وجن وعفاریت وعلم سیمیا ومانند این واگر زهره با مشتری بود
یا ناظر بد ومولود بسیار خیر بود وپرهیزکار ودوست دارنده اهل بیت و
اقربا وسلیم دل وراست کار باشد ودر روی هم خیر ودیانت بود وپاک باشد
وپاکیزه سیرت ودر دین واعتقاد نوکری ورند وپیوسته مقیم باشد وپاکیزه
روی ومطالب کننده واگر زهره بدحال بود مولود نازک مزاج وملول بود
وخوش عیش وحریص بر زنان ورانده شهوت وتلف کننده مال وفعلهای زنانه
کند ولعب وهزل دوست دارد وامین وبا طاعت باشد ودوست گیرنده
مردم باشد واگر عطارد با مشتری باشد ویا ناظر مولود عالم بود ودر علوم ادیان
نیکو داند وعلما ومفتی وواعظ بود ومعنی شناس وتیزخاطر ونیکو رای وخوب تدبیر
وپسندیده مشورت ونیکو ظن وبا دیانت وامانت دار ونیکو اخلاق وروا
کننده حاجات بزودی ومصنف شود در هر علم که بداند ورغبت بعلم الهی کند

وبا ادب

ومعقولات

ومعقولات وشرایع منقولات واگر عطارد بدحال بود مولود بدزبان بود و
هذیان گو وحقیر در نظر خلایق وبد گمان بزرگی واهلیت وحکمت برد ومضطرب
حال وتلخ سخن باشد ورعنا وملول ونامقبول وحیله سازد ودروغ دار بود
ونویسنده هیکلها وطلسمها ونفاق کننده بود اما اگر مریخ مستولی بود بر طالع و
او قوی حال باشد مولود لشکرکش بود وامیر وحاکم وصاحب کلاه وحمایت
ودلیر ومردانه وسلاح دوست ومتغلب وجبار ومایل بواقعهای درشت
ودر خطرهای عظیم رود سالاری ومهتری جوید وخشم آلود وتند وبخشاینده
بر ضعفا وزیردستان و اگر مریخ ضعیف بود مولود دشنام دهنده وبیشرم
وسردگوی وبیرحمت وخونریز وبدفعل وکینه کش وحسود ودزد وفتنه دوست
وشنیع وترسنده وعذاب دهنده وحرام خوار وعام ربایند ودیوانه شکل و
خیالات و اگر زهره با او بود یا ناظر او مولود شادمان باشد وخوش عیش
ومعاش وراغب بشهوة حرام اما باعقل وباتمیز وبرآرنده حاجت وکریم طبع
ونیکوکار وشاهد باز وآنچه گفته ستر کند و اگر زهره بدحال بود مولود بسیار
آمیزنده با زنان وکودکان وستیزه کار بود وتیز شهوت واو را خوب وزشت
یکسان بود ودروغ زن بود وخاین ومفسد وملول وفاسد عقل باشد
ونا پارسا ودلیر بر حرام وفسق وفجور وهزل و اگر عطارد با مریخ بود یا ناظر
بد ومولود در علم سلاح نیکو داند ولشکر آرا باشد وپیروز جنگ وحیله
ساز بود وحاضر جواب وصاحب طبع وضبط کننده کارها وچیزها وبدفعل بود

وزود فهم وفریبنده بود وبدکننده با دشمنان ونیکوکننده با دوستان
وجوینده قصاص وانتقام باشد وحاجت بوفا رساند وصاحب رایی بود
وخدیعت ومکرکننده باشد و اگر عطارد بدحال بود مولود زود سیر باشد
وپشیمان شونده ودانندهٔ حیلت وفریب خلایق وشتابکار وپلید شلوار
با امردان ومعروف بشر انگیختن وراه زدن وطراری وقمار وساختن طلسمات
ونیرنجها داننده سحر وخوانندهٔ عزیمت پری ودیو اما اگر زهره مستولی بود
بر طالع وقوی حال باشد مولود منعم بود وپاکیزه ولهو دوست وبکار برندهٔ
عطرها ونیکوکار ولطیف وپاکیزه طلب وخوش خوار بود وبالطافت ودشمن دار
بد بیا و دوستدار نیکوییها وبسیار خیر باشد وراست کار وراست قول و
بخشاینده وخوب صناعت ونیکوسیرت وفریادرس ودوستدار ودانندهٔ
اصوات والحان وشعر ومعانی ویاد کرد خدای بود ومایل بشکل زنان و
لباسهای ایشان وخوش حرکات باشد وشیرین لهجه ودوستی ورزد ومطیع
نیکان بود ومشفق بر مادران وخواهران واقربا وبندکان وکرم عزیز دارد
وصلب بود در کار دین ومذهب و اگر زهره ضعیف حال بود مولود مخنث
بود ومیل بفسق وفجور وعشق وشاهد بازی ومناکحت وراندن شهوت
بر نیك وبد طرب کننده باشد وغزل کوی باشد ودانندهٔ ساز
موسیقی وقیادت دوست دارد یا عطرساز بود وراغب بشکل وشمایل
زنان ومخنثان وخادمان ومسخرکی کند وخدمت مطربان وترازوداری

و بارنیت

ورياحين فروشی ومادر آزار بود وناهموار وبر خویشان واقربا بدکمان بود
وبر مردم وغذاها بد خورد و اگر عطارد با زهره بود یا ناظر بود بدو مولود
صناعت نیکو بود وتیز خاطر وشاعر وسخن ساز بود وبدیهه کوی وحاضر جواب و
نیکو اخلاق وخوش صحبت ونیکو مجالس وندیم پیشه وشیرین سخن وحیلت ساز
بود وحاصل عالم وحلیم ونیکو ظن وخوش الفت وجوینده نیکو سخن ودوستی
وبذات نیکو ومتمیز باشد وعاقل ومعلم وصحبت با شرفا دارد واهل فضل ونسبت
با نیکان کند وبا امردان وغلامان درآمیزد وغیور بود و اگر عطارد بدحال بود
مولود پلید باطن باشد ومکار وفاحش سخن وکم حیا ودو زبان ودروغ
وفریبنده بدروغ وبدرای باشد ودر واندیشه خبث وبدسیرت بود
وخداوند تشنیع وهجا گفتن وغیبت کردن وسالوس باشد وبرعایت و
دربند خوردن وآشامیدن حال وعاقبت را و اگر عطارد مستولی بود بر
طالع وقوی حال باشد مولود عاقل وعالم ومتمیز ودبیر ونقاش در علوم وصناعات
ومستوفی بود یا وزیر وصاحب تجربه باشد وکافی ومعاملات دان باشد و
فایق ذهن وخردمند ونیکوظن وخرده دان وپوشندهٔ اسرار وواعظ باشد
ومنجم وترش ومعلم ومدرس ودوست دارندهٔ خواهران وبرادران واقربا وشفقت
برنده و اگر بدحال بود هجاکننده ومزوّر وکاهن وبا ریا واحمق وکمانهای
بد برد وبجوهر شود وبعقل خود کار کند وبنفع از راه برود ودر کارها چندان
بماند وحریص وطرار بود ودزد وراه دارد در معاملت ناراست ومردم را غلط

اندازد و وعده دهنده بود و بیشتر خلاف کند و دشمن دار برادران و خواهران
واقربا بود و کم شفقت و بیگانه دوست و کم ثبات و هیچکس دوست و نیکخواه
او نبود خاصه که در خانهٔ زهره بود بدحال یا راجع اما ۳ اگر شمس مستولی بود بر
طالع و او قوی حال باشد مولود پادشاهی و حکومت و سروری کند و طلبندهٔ
خود را با شکوه و عز و جاه و رفعت دارد و شرف نفس و بزرگی جوید و شجاع
و دلیر و با وقار بود توانگر نماید و عالی همت و کم التفات و عادل و مایل بکارهای
آن جهانی و منصف و تقویت کنندهٔ ضعفا و زیردستان و دستگیر و بخشایندهٔ
و تربیت کنندهٔ فرومایگان و عاجزان باشد و مشفق در حق آبا و اجداد و خویشان
و بزرگان و استادان و مربیان و کریم طبع و سخی و نیکوکار و حق گذار و یاد دارندهٔ
نکوئیهای مردم و طلبندهٔ انصاف و اگر بدحال بود مولود خویشتن بین بود و
خودرای و سخن بزرگان گوش ندارد و تفوق و بزرگی جوید و جاهل و حریص کار
بود و مال دوست و بی رحم و نامراد و ناشفیق بر آبا و اجداد و استادان و ظالم بود
و دنیا دوست و کاهل در کارهای دین و امور آخرت و اگر زحل با شمس بود یا ناظر
بدو مولود سخت جبار بود و کبر و کیاست عظیم دارد و سخت کوش باشد و ستانندهٔ
انصاف بجبر و زور و کارهای درشت دوست دارد و سخت کوش باشد
و عمارتهای عالی و حصنها سازد و اگر زحل بدحال بود ظالم بود و رنج کش و
سختیهای مردم و در زحمت از خصمان و ضدان و قلیل خزانه و خرابی کند در
املاک و معجب بود و بخود مغرور و اگر مشتری با شمس بود یا ناظر بدو مولود عا

و عادل باشد بجای خود و در وقت کند آنچه کند و سائس در وقت و مالک
دار یا حاکم یا قاضی باشد و عالم و پاک دین و راست کار و نیکوکار و جوانمرد بود
بطبع و حلیم در وقت و بخشاینده بود و مردم دار و توانگر و ستانندهٔ ذخایر
و باشد که وزیر پادشاه باشد و اگر مشتری بدحال بود مولود ظلم کند در صورت
عدل و بخل در صورت کرم و خود را راست کار و مشفق نماید و نفاق کند
و دهنده نبود و کارهای او بروی و ریا بود و بجای خود کند و اگر مریخ با شمس بود
یا ناظر بدو مولود قاهر بود بجهت حمایت و با سیاست و مظفر بر اعدا
و خصمان و جمع آرندهٔ لشکرها باشد و خداوند طبل و علم و ولایت باشد
و امر و نهی او بموقع بود و کرم و بخل او بجای خود و اگر مریخ بدحال بود خونهای
بسیار کند و لشکرها و یاران با او خلاف کننده باشند و ترسنده و
منهزم باشد و دزدی و خیانت کند و خدا ناترس و بدکار و جاهل
و اگر زهره با شمس بود مولود با دین باشد و معتقد و عاقل و داد دهنده
و ملبس و با لهو و زینت و وعظ دوست دارد و راغب بزنان و راندن
شهوت و خوش زندگان و خوش خورنده و نیکو نویسنده باشد و دوست
مردم و توانگر و کریم طبع و عاقل و مقبول دلها و طبعها باشد و سازندهٔ
صورتها از چیزها و نمایندهٔ عجایبها و شناسنده در صنعت پیرایه و طیبها
و آرایش جامهای بزر و نقوش بدیع کند و اگر زهره بدحال بود دشمن یار
زنان بود و کم شهوت و تنهایی جوید و معیشت او از اوباش و هرزه بود باشد

درخوردن وآشامیدن وپوشیدن چندان عالی نباشد که صورت
او چندان خوب نباشد و اگر زهره محترق بود جور کشنده باشد و ظالم
بر زنان وزنا و بیمارناک بود بدست ار هلاک شود خاصه که راجع بود
ودر موضع بد و اگر عطارد با او بود مولود بزرگ و عاقل بود و رسنده بمعانی
ومعقولات وعلوم آلی وسیاسی ودبیری واسباب استغنا وصاحب رای
بود ومردم دار ونیکو بصیرت وبیشتر علوم وصناعت بداند خاصه نقاشی
وصورت گری وتذهیب وجوهر شناسی ودانندهٔ رسوم ونسخهٔ قواعد
مملکت واما راین با بها و بصارت باشد ومقبول در دلهای مردم وزیرین
وآسان ومعیشت او پیوسته مهیا باشد و اگر عطارد بدحال بود مولود غدار
ومکار بود وظالم وسخن مردم رود واحمق شود و اگر عطارد محترق بود مولود
بیمارناک بود ومستولی ظالم و اگر در ضمیمین بود قوی تر باشد مگر راجع بود
که در روی ضرر نباشد ومولود رای گردان بود و باشد که بی تدبیر و عاجز
بود و اگر قمر با شمس بود یا ناظر بد ومولود متحرک باشد وکاهل وبی ثبات کارها
انگیزد وآنچه او را باید بخود کرد بدیگری حوالت کند وسفر دوست دارد و
حاکم گردد واما اگر کم ثبات بود ورزود سیر و باشد که ولایت دار گردد با
هم صحبت پادشاه وبزرگان ودر کارهای دینی ودنیاوی نیکو تدبیر باشد
وعقل معاش وکوتاهی و پسندیده افتد و اگر قمر بدحال باشد خسیس همت
باشد وصحبت عوام جوید ومجالست بزرگان نخواهد وسفرهای بی صفا

وناستوده کند در خدمت اکابر و اما اگر قمر مستولی بود بر طالع
وقمر قوی حال باشد مولود بحکومت برسد وولایت دار وخلافت
ونایب ورسول باشد ودانندهٔ مساحت وعلم طب وسواری و
صنعتهای لطیف ودانندهٔ خواص اشیا وصاحب تجربه وزیرک باشد
در معاملات ومتحرک وشتاب کار وتیز رو ومقبل عوام باشد و مشفق
بر برادران وخواهران واقربا وسبک روح باشد ومحبوب وخوش مجالست
و اگر ضعیف حال بود مولود کم مزد وکاهل وبیکار و بی ثبات ومجهول و
بی فرهنگ و بی صنعت وکذاب وفالگو وصیاد وبیت وجاسوس وقواده
وآب کار وچاه کن وبی رحمت در حق اقربا ومادران وخواهران وبیماران
ودون همت وکم معیشت و اگر زحل با او بود یا ناظر بد ومولود مزارع بود و
بستان بان وحمام دار وسقا وحکیم وطبیب ودارو فروش و اگر زحل
بدحال بود کریه المنظر وتاریک دل وکارهای خسیسانه کند وکم خرد باشد
وطبیب وحکیم وراه نشین و اگر مشتری با قمر بود یا ناظر بد ونایب
قاضی بود یا وزیر حاکم وکارکن علما باشد ورسول بزرگان وکارساز
خلایق بامانت ودیانت ومعلم شود وطبیب معالج وزیرک باشد و
مشفق بر اقربا ودوستی کننده باشد با بزرگان واهل خیرات وتوانگران
و اگر مشتری بدحال بود خادم مسجد شود وخانقاه وکارکن علما وصلحا بود
وتزویر کننده باشد وسالوس و اگر مریخ با او بود یا ناظر بد ومولود لشکری

یا پیش رو سپاه یا جاسوس لشکریان وسلاح ساز وسازندهٔ نیزه وتیر وانواع
جوشنها وسلاحها وسوار چابک بود وبدرقهٔ کاروان شود یا راه بانان وزیرت
بود وحیلت ساز وعلم فریب واگر مریخ بدحال بود مولود چارپایان دارد وبا دزدان
درآمیزد وخیانت کند وشاگرد ساتران وتجار بود وگرمابه بان یا طباخ یا آهن
یا قصاب ومانند این واگر زهره با او بود یا ناظر بود مولود امیر مطربان شود
یا سازندهٔ سازهای طرب ودانندهٔ علم موسیقی ورقاص بود وعطاری کند یا
شاطکی ومقبول بود در کارهای باغ وبستان ساختن واگر زهره بدحال
بود شاگرد مطربان شود ورسول وکارکنان یا جولاه یا طباخ یا حصیرباف
باشد یا ریاحین فروش وآلت وزینت زنان فروشد واگر عطارد با او
بود یا ناظر بود مولود دبیر یا عدل یا قاضی بود وقبالها وخطها نویسد یا نایب
دیوان یا مهتر بود بر صناعت وران وبزرگ عوام از اهل بازار وکاغذگری
یا نقاش جامه وکتاب دیوان شود ودر علم خط ونقط ودایره ومساحت
بداند وباشد که طالب ضیاع شود واگر عطارد بدحال بود مولود رسن تاب یا
یا جولاه وکارزار یا دام ساز یا زه تاب یا حصیر یا بوریا یا از نی چیزها سازد یا
خراط یا درودگر باشد اما از مستولیات هرکدام که در عقده راس بود
قوت وسعادت او زیاده کند ومدلول بیفزاید واگر عقدهٔ ذنب بود
سعادت وقوت او را کم کند ومدلول او را ناقص کرداند اما این احکام
مستولیات در اوتاد وما یلی تفاوت بسیار کند ومواضع هر یک قوت

وضعف در وقت امتزاج نیک احتیاط کند وغافل نباشد از آنچه بارها
یاد کردیم وشرایط بجای آرند تا اغلب احکام راست رود ثمرهٔ سیم
در احکام کلیات طالع بباید دانستن که اگر درجهٔ طالع ومستولی بروی
صاحب طالع وارباب مثلثات ونیرین واوتاد وسهم السعاده وصاحب
وی قوی حال بوند ونحوس از ایشان ساقط مولود در بیشتر حالات در دست
وسلامت وقوی حال وآسوده ومحترم وتوانگر ومقبول خلایق اما اگر
دلایل ضد آن باشد حکم برضد آنچه افتد واگر بعضی این دلایل قوی
وبعضی ضعیف باشند حکم برحسب آن بینند واگر صاحب طالع یا قمر یا یکی
ازین دو از سعدی باز گردد وسعدی پیوندد مولود اول عمر تا آخر
عمر خوش گذراند از آن جهت که انصراف از کوکبی دلیل اول عمر است و
اتصال بدیگری دلیل آخر عمر ومزاج که میان انصراف واتصال دلیل اوسط
عمر بود واگر صاحب طالع یا قمر از نحسی منصرف شود وبنحسی دیگر متصل
گردد احوال مولود اول عمر تا آخر ناخوش گذرد واگر از سعدی منصرف شود
وبنحسی متصل شود اول عمر خوش وآخر عمرش بد شود واین حکم را در هر دوازده خانهٔ طالع
نگاه باید داشت واعتبار کردن نظرها را در مودت وعداوت ونیک
وبد ثمرهٔ چهارم بطلمیوس میگوید که سعادت بزرگتر مولود آنست
که کوکبی از ثابته در عظم اول تا دوم بر درجهٔ طالع افتد تا درجهٔ عاشر یا درجهٔ اتفاق
حادی عشر یا درجهٔ نیرین یا درجهٔ سهم السعاده لیکن عاقبت آن بد بود خاصه

که کوکب نحس بود اما از بودن کواکب ثابته در درجات درجه طالع باد
بیچ اهیم اگر عرض دارد و از بودن بر درجه عاشر درجه مشرقی
یا جرم وی انجا بود که اگر چنین نهم کند که درجه تقویم باید که باشد از خطا
بود ثمرهٔ پنجم اگر طالع مولود موافق طالع قران افتد یا اوتاد او موافق
جزو قران یا مثلثات او مولود بسعادتهای بزرگ برسد از مزاج ان
قران وان دولت وان مثلث و مولود از ها لکان مملکت گردد خاصه که
مولود از قبیله ان قوم بود ثمرهٔ ششم اگر درجه طالع مولودی موافق
درجه شمس افتد بروز از طالع ملتی یا دولتی یا موافق درجه قمر افتد بشب
از ان دولت وملت یا درجه سهم السعادة او مولود سعادتهای قوی
یابد مناسب ان دولت وملت ثمرهٔ هفتم اگر طالع مولودی اتفاق
افتد در سال او دلایل او را اندک قوی بود مولود سعادتهای بزرگ یابد قران
یابد و عطایای قوی از مزاج ان قران و معاونت وی اما قوتهای
دلایل بیشتر بود مولود صاحب منصب شود و حاکم گردد در ان قران
وان دولت پس از دوازده خانه مولود از ان خانه ظاهر شود بر
طبیعت ان کوکب دلیل وان عطیت مناسب حال این قران باشد و حکم
مولود زنان همین باشد اما سعادت مناسب حال زنان باشد اما
اگر این قران اتفاق در سال قران نحس افتد باشد حکم بر ضد افتد خاصه که
قمر در سرطان بود و هر چند دلایل طالع مولود قوی بود عطیت نیکو نیابد که

مزاج قران نحسین مانع شود و بکشند قوتهای دلایل او را پس یکی
از ایشان اینست که مولود را طالع ضعیف افتاده بود و او نیکو حال
و با دولت باشد و بعضی منجمان ندانند که ان از کجا است و چه دلیل است
اما اگر طالع قوی افتاده بود و مولود را بدین حال بینند چون در سال
قران نحسین زاییده بود هم ندانند که ان از کجاست و چه دلیل است
ثمرهٔ هشتم اگر درجه طالع مولودی موافق سعدی افتد از طالع قران
یا برج قران یا از طالع مولود صاحب دولتی یا درجه عاشرش موافق
ان سعد افتد مولود از طبیعت ان سعد عطیت گیرد از دولت
ان صاحب دولت واگر بجای سعد نحس باشد حکم بر عکس افتد
ثمرهٔ نهم اگر طالع مولود اجتماع کواکب بود بدولتهای عظیم
برسد و سعادتهای داخلی و خارجی او بکمال باشد و هر چند کوکب
بیشتر بوند حال قوی تر باشد و صفات وجه او بر مزاج کواکب
نحس بود با کواکب نامقبول اما خانه کواکب در وی جمع اید از
از دوازده خانه طالع مولود رغبت نمایند جهت طبیعت ان
خانه و کوکب که قوی تر بود و مقبول زینت کنند کان از منسوبات
او باشند مثلا اگر کوکبی در طالع جمع آمده باشد و عطارد مقبول باشد
و سعود مردمان دبیر و حکما و فضلا و انچه بعطارد منسوب است
پیش او تردد کنند و جمع ایند بسبب عقل و هنر و کیاست

وعلوم او و انتقال این اما اکر در بیت المال اجتماع افتد و عطارد قوی
حال باشد مردمان با زرکان و اهل صناعات و نابیان و وکیلان
بزرکان و بیاعان پیش او بسیار ایند و روند بجهت دار دوستی
و مانند این وقیاس همین است بروج دیکر را و بروج اتشی و بادی
و ابی و خاکی را نیکو اعتبار کنند اما در طالع قران مشتری و زحل
اکر اتفاق افتد که افتاب و مریخ مقبول بوند مولود جرمهاء بزرک
کند و چه عجب که دولت نبوت دارد خاصه که صاحب نهم عطارد بود
یا یکی ازان کواکب که در طالع اید یا طالع یکی از خانها علویین باشد
انکاه دعوی او بجای خود بود یا دعوی ولایت کند پس اکر مریخ مقبول
بود حربها قایم کرد و سخت و اکر مشتری و زهره نیکو حال بوند حصول — ومریخ
دولت او باسانترین وجوه بود و بیشتر اقالیم منقاد او شوند و اکر
مریخ نامقبول بود دزدیها کند و خیانت و جایهاء بسیار خراب کردد
و حرب و مقاتله افتد والله اعلم ثمرهٔ دهم اکر افتاب بر و تد طالع
بود مولود حاکم ملک و ولایت شود خاصه که مقبول بود و صاعد در
فلک خود و صورت مولود ما هیئت بود اما اکر قمر بشب در طالع بود
اکر صاعد بود و در عرض شمالی و زاید النور صورت پاکیزه و خوب — مولود
بود و باشد که حاکم کردد یا ملک دارد تا بیک شهر شود و حکم ان شهر کند
و حکم ثبات راند در موضعی که افتاب یا قمر منسوب بود اما اکر افتا

بر و زد و عاشر سهم السعادت افتد و بطالع یا صاحب او ناظر بود
و مقبول باشد مولود حاکم کردد بحسب موضع و نظر و اکر طالع شبی بود
و قمر و عاشر و سهم السعادت باشد حکم همین بود و اکر چنین اتفاق افتد
با سهم الغیب مولود حاکم کردد اما بسبب کرامات و سخنان غیبی و فراست
و کیاست ثمرهٔ یازدهم اکر طالع مولودی را مریخ بر درجه طالع افتد
یا نزدیک بدو مولود در سر و روی نشان زخم و نشانها بود یا بر زنان
او و مولود دشمن بود و خصومت کنند و غلبه جوید و صورت — مولود
او بترکان ماند و همت دارد و در علم سلاح نیکو داند و اکر ناسقول
بود ترسنده بود و کم وقار و فتنه انکیز و در هر خانه که باشد از
صورت طالع چون ضعیف بود ترسنده بود و فسق کننده اما اکر زحل
در طالع بود بربروی مولود خالها بود و علامتها و پیوسته ترش روی بود
واند و هکین و زشت صورت خاصه که نامقبول بود اکر عرض کوکبی
که در طالع بود شمالی بود و مولود فربه بود و اکر جنوبی بود لاغر بود
ثمرهٔ دوازدهم اکر در طالع مولود سعدان بد حال و ساقط باشند
و نحسان نامقبول مولود احمق باشد و اکر کواکب در بروج بهایی باشند
قوی تر باشد و مولود خسیس باشد و جاهل ثمرهٔ سیزدهم چون در طالع
دلایل نبوت قایم کردند اکر سفلیان قوی حال بوند و قمر زاید النور
مقوی او در سن و توقف کند و کهولیت یا در پیری و قبولیت او از قبل — مولود دعوی نبوت در کودکی و جوانی کند و اکر آفتاب نیکو حال و علویان صحـ

دلایل باشد و پاکی لباس و خوی او از زهره و طاعات و خزانه و عدل از مشتری
و لشکر و نصرت او از مریخ و صنعت و حرکت و همت او از قمر و حکم اند
و سیاست او از آفتاب و نکبت و شدت و ظلم او از زحل و قواعد
و تدبیر او از عطارد و سبب دولت او از علویین و حکم را بین و ذنب
آنست که گفته شده است اما اگر قران در وقتی اتفاق افتد که نقل
دوری بود بدوری یا فصلی بفصلی از ادوار دولت آن مولود بکمال
رسد و بیشتر آبادانی عالم صیت او گیرد و حکم او روان باشد بسبب
دلایل قران و مدبران دور یا فصل ثمرهٔ چهاردهم اگر مولود را مشتری
در طالع بود مولود دین دار بود و با اعتقاد و عابد و امانت گذار
و خوش صورت و اگر صاحب طالع بدو ناظر بود حال قوی تر باشد
و قوی رای بشود اگر دو اگر مشتری مقبول بود خلایق بدو رغبت کنند و
اگر راجع بود کم اعتقاد باشد و بی طاعت خاصه که عطارد ساقط
بود و مردار بود ثمرهٔ پانزدهم اگر زهره در طالع بود مولود ملبس بود
خورنده و پاکیزه و خوب صورت و نرم اندام خاصه که برج طالع
و راغب باشد بزنان و ساختن و اگر مقبول بود زنان بدو رغبت نمایند
و در دین اسلام با اعتقاد باشد و داننده موسیقی خاصه که در خانهای
خود باشد یا خانهای مشتری و اگر در خانهای زحل بود داننده موسیقی
بود و زننده ساز و در دلو قوی تر باشد خاصه دلو خانه سوم یا نهم افتد

کریه

کریه المنظر بود و طلب فسق و فجور دارد و در خانهای مریخ غالب
تر بود بهزل و مزاح و طرب و خوش صورت و در خانهای عطارد طلب گوید (دابزی)
کند و این معانی را در ثمره اخلاق مشروح گفته ایم و اگر صاحب طالع
بدو ناظر بود کار دقوی تر شود و مشهور گردد و در روش خود ثمرهٔ
شانزدهم اگر عطارد در طالع بود مولود فصیح باشد و زیرک خاصه
که مقبول بود و اگر راجع باشد رای گردان بود و بی ثبات و عده و حیله
خاصه که برج منقلب بود و اگر در خانهای زحل بود مولود حکیم و منجم
شود خاصه که زحل با دلو بود و زراق و راه نشین و اگر عطارد در
خانهای مشتری بود مولود عالم گردد اما کسان بدو رغبت ننمایند
نمایند و ~~عاجز باشند~~ و عاجز باشند و ناخوش لهجه و اگر در خانهای
مریخ بود مولود عوان گردد و خاین و ظالم و اگر منحوس شود دکاهن (بود شاعر)
یا دزد و ره زن و اگر مریخ با او بود یا ناظر بود امیر لشکر شود و اگر
در خانه های زهره بود مولود هزل دوست دارد و دروغ گوید
و در ثور قوی تر باشد و اگر زهره با او بود یا ناظر بود مولود عقیل باشد
و ظریف و خوش سخن بود و اگر عطارد راجع بود رای گردان باشد
و ستیزه کار و اگر در خانه خود بود خاصه سنبله مولود هم زیرک
قدر بود و وزیر پادشاه و نیز عالم و فاضل و مصنف در هر علم
افتد صاحب رای بود و رسنده بخود چیزها و داننده علمهای دقیق

وبا تدبیر ساکن باشد و اگر در جوزا بود خط و بلاغت و فصاحت بکمال
بود و نقاشی و علوم دقیق نیکو داند و در فلسفه و هندسه مصنف
شود و اگر در سرطان بود دلیل قوت معاش او باشد و صاحب رای بود
و سیاست کننده و اگر راجع باشد عنین باشد و بد تدبیر و مردم
ازار و ظالم اما اگر عطارد از طالع و ساقط منحوس باشد مولود دلیل
کرد خاصه که در خانهای مریخ بود یا مشتری یا زحل و عیبی در اعضاء
او پدید اید پس اگر بزحل منحوس بود یا در خانه او سبب لنگی و عیب او از
دواب بود یا افتادن از جای و بیماریها و اگر مشتری بود سبب عیب و لنگی
او از ماسها بود و حرارت و حرارت و رطوبت و اگر مریخ بود سبب
لنگی و عیب او یا اهن یا اتش و اگر عطارد از طالع ساقط بود یا در
برجی بهیمی و برج گنگ بود مولود نیکو سخن نتواند گفتن و در زبانش
خلل بود و اگر در عقرب بود بدتر باشد در سخن گفتن اب از دهان
او برود جهد اما اگر قمر از شعاع افتاب بیرون اید و بعطارد
پیوندد و عطارد بزحل منحوس بود مولود سخن نیکو نگوید و اگر
در برجهای گنگ بود بدتر باشد و اگر قمر در طالع عقرب یا حوت
و یا دلو بزحل منحوس بود و عطارد ساقط یا منحوس بزحل مولود
در ماند بسخن گفتن اما اگر صاحب طالع در طالع بود و هیچ کوکب
بدو ناظر نباشد مزاج مولود بر مزاج طبع طالع باشد اما

اگر کوکبی دیگر بود حکم همین است لکن ضعیف تر باشد و هر کوکب که در
طالع بود اگر راجع باشد مولود رای کردان بود و تن پر او صواب نبود
و اگر مستولی بر طالع که ناظر نباشد بر طالع راجع بود یا صاحب طالع شود
حکم همین است خاصه که نحس بود اما بودن راس در طالع دلیل امانت و دیانت
او بود و طلب زهد و تقوی و طاعت و شناختن ذات باری تعالی و کرامات
فروشی و گفتن سخن غیب خاصه که با سهم الغیب بود و دلیل صحت و سلامت
مولود اما حکم ذنب در طالع خلاف اینست و مولود بیمارناک بود و دزد
و با عیب در بدن یا تن و هر یا تن کوی و دروغ زن و بر اعضای او یا بر چشم او
خلل باشد **شعبهٔ هفتم** در احکام خانهٔ دوم از طالع شش ثمره
ثمرهٔ اول در احکام کلیات او دلایل او همین خانه است و
مستولی بروی و سهم المال و سهم السعاده و صاحب هر دو و مشتری و کوکب
در وی بود و ارباب مثلثات او پس اگر این دلایل بیشتر او قوی حال بود
و از نحس دور یا بعضی ناظر و بطالع و صاحب طالع ناظر مولود توانگر بود و فراخ
معیشت و با رفاهیت و راحت خاصه که دلایل در اوتاد بوند یا مایل الاوتاد
از مال و معیشت برخورداری یابد و یاری کران مطیع او باشند و در معاش
او روز بروز بیفزاید و اگر احوال دلایل برخلاف این باشد حکم بر عکس بود
اما سعادت این خانه و صاحب و مستولی او و سهم المال و صاحب وی دلیل
بودن مال باشد و سهم السعاده دلیل بسیاری و برخورداری بود و مشتری

دلیل توانکری بود و پارسایی و مال حلال و ارباب مثلثات دلیل اوقات توانکری
و درویشی و اکر کوکبی درینجا بود حکم بر حسب حال او باشد و بودن دلیل درا و تا
دلیل بسیاری مال بود و در دوازدهم و ششم دلیل قرض بود **شمره دویم**
در حکم جزویات اکر صاحب دوم در طالع بود مال و معیشت مولود را برنج و
مشقت حاصل آید و اکر مقبول بود مال با او ماند و اکر نامقبول بود دزد
از دست رود خاصه که راجع باشد و اکر در وبال بود یا هبوط مال از خیانت
بدست آید و خواری و کاربد و دروغ و اکر برج ثابت باشد ممسک باشد
و اکر ذو جسدین بود معامله کننده بود و کرم او کدخدایانه بود و خرج باندازه
کند و اکر برج منقلب بود خرج باسراف کنند و تلف کننده باشد و اکر صاحب
طالع در دوم بود مولود پیوسته در طلب مال بود و کاسب باشد و مال و معیشت
بدست برنج حاصل کند و اکر میان صاحب طالع و صاحب این خانه نظر مودت بود
مال و معاش او باسانی بدست آید و اکر نظر عداوت بود برنج و سختی و خیانت
و اکر کوکبی که در طالع بود یا صاحب طالع بود هر کوکب که بوی نسبت دهند کرم مولود با آن
قوم بود که بدان کوکب منسوب بود از وجه عام و از وجه خاص و اکر هیچ کوکبی
نکرد که درعاشر بود مولود عزیز بود و معروف در توانکری و درویشی ضد
این بود **شمره سیم** در بودن زحل درین خانه مولود ممسک و بدخواه
بود و کسب او از کارهای سخت باشد و دشوار و در آنچه نومید کردد و حاصل
نیاید بوقتی که حاصل آینده بود اما نظر مودت صاحب طالع و صاحب این بیت با

و دیکر کواکب زحل در کسب مال و آسانی آن در افزاینده بود و در یاری کردن
همچنین و حکم آن مناسب کواکب باشد و اکر بنظر عداوت نکرند حکم برفقر و سختی
بود و رسیدن رزق دیر **شمره چهارم** بودن مشتری درین خانه
مولود کریم بود و توانکر و غذاهای پاک خورد و مال حلال حاصل آرد و کرم او تمام
خود بود و در وقت باشد و اکر مشتری با سهم السعاده بود حال قوی‌تر باشد
و اکر مستولی بوی ناظر بود موثرتر باشد خاصه که نظر مودت بود و مقبول باشد
پس مال او از پادشاه و بزرکان حاصل آید و خورنده و خوارنده باشد و اکر
میان مشتری و صاحب طالع یا صاحب این خانه نظر مودت بود توانکر شود
بی‌رنج و دشواری و اکر نظر عداوت بود توانکر شود برنج و خواری و در عاقبت
مال او تلف شود و اکر بیشتر کواکب بمشتری ناظر باشد مال او از هر نوع حاصل
آید و اکر عطارد بمشتری ناظر باشد کسب او از بازرکانی بود یا دبیری یا نیابت
و وکالت و اکر مریخ بدو ناظر بود از امارت و عمل بود و احتساب و اکر
نظر عداوت بود و مریخ و مشتری بدحال بوند و نامقبول دزدی بود و خیانت
در صورت امانت **شمره پنجم** بودن مریخ درین خانه مولود با کرم
بروی مردم بود و نادانسته کند آنچه کند و اکر حال او و صاحب طالع یا صاحب
آن خانه نظر مودت بود مال او آسان بدست آید و اکر نظر عداوت بود
کسب او بزحمت بود و اکر مریخ بدحال بود مال حرام بدست آورد و زود
تلف کند و اکر نیکو حال بود از امارت بود یا از امرا و لشکریان و ترکان

واکر عطارد بدو ناظر بود قوی‌تر بود و باشد که مال از دیوان بدست آرد
یا سلاح فروشی یا ساختن آلات حرب یا محافظت همه چیزها و آکر زهره بدو
ناظر باشد مال آسان بدست آید و کم شبهت باشد و اکر آفتاب ناظر بود
از کار پادشاه حاصل آید و باشد که در زدار و سپرد خاصه که نظر نحس بود
و اکر علویان بدو نکرند مال از بزرکان بدست آرد و اکر سفلیان بوند
از فرودستان آرد **ثمرهٔ ششم** اکر آفتاب درین خانه بود یا
ناظر بود بصاحب طالع مولود توانکر باشد و نقره جمع آرد و کریم و عالی همت
و سخت کوش در کسب مال و فراخ روزی باشد و مال او از حکومت بود یا
کارهائی که بجواهر تعلق دارد یا معادن و اکر مقبول بود کار قوی‌تر باشد
و پادشاه و بزرکان او را توانکر کنند و اکر میان او و صاحب این خانه نظر
مودت باشد مال بی زحمت حاصل آید و اکر نظر عداوت بود توانکر شود
اما بسختی و اکر زحل بدو ناظر بود مال از ضمان داری بود یا از مزروی قوی
و اکر مرد و بد حال بوند مال او از ریاست ده بود یا دهقانی و اکر مشتری
بدو ناظر بود مال از امانت حاصل کند و خزانه داری و اکر عطارد با او بود
مال از مدرسی حاصل کند و معلمی و دبیری و نیابت و تجارت و شاعری
و اکر زهره با او بود مال او از پیرایه سازی بدست آید و عطر فروشی و
خاتونان و اکر قمر بدو ناظر بود مال از نیابت و رسول داری و رسالت
و فرستادن کسان بتجارت و از کاروان سالاری و مهتری عوام بهم رساند

اما بودن راس درین خانه دلیل توانکری و حلال خوردن بود اما قوت
رب مثلثهٔ اول این خانه دلیل توانکری مولود بود در اوایل عمر و قوت رب
مثلثهٔ دوم دلیل توانکری در اوسط عمر و قوت رب مثلثهٔ سوم دلیل توانکری
بود در آخر عمر و اکر میان این ارباب نظر باشد بمودت یا قوت از اول تا آخر عمر توانکر
باشد و اکر بخلاف این بود بر عکس باشد **شعبهٔ هشتم**
در احکام خانهٔ سوم از طالع چهار ثمره **ثمرهٔ اول** در احکام خانه
و کلیات و دلیلهای او و هین و صاحب او و مستولی بروی و سهم الاخ با
و صاحب او و زحل و قمر و زهره و آن کوکب که در وی بود و ارباب مثلثات او
اکر این دلایل سعود بوند یا بیشتر ایشان دلیل کند بر سعادت احوال برادران
و خواهران و اقربا و اکر بهم دیکر ناظر باشند بنظر مودت دلیل سازکاری بود
میان ایشان و افزونی محبت و طلب یکدیکر و رسانیدن منافع و راحت بهم و
اکر دلایل در اوتاد بوند دلیل سعادت و کثرت برادران و خواهران باشد اما
اکر دلایل نحوس بوند و میان ایشان نظرهای عداوت دلیل رنج و مشقت
ایشان بود و بودن خصومتها در میان ایشان و اکر میان صاحب طالع
و این دلایل نظر مودت بود مولود با این جماعت دوست بود و قدم مولود
بر ایشان مبارک باشد و اکر نظر عداوت بود حکم بر ضد این باشد
اما اکر نظر صاحب طالع بقمر یا زهره بود بمودت محبت بود با برادران و خواهران
و در میان خصومات بود و نظر عداوت ضد این باشد و اکر این دلایل در اوتاد

مولود

افتاده باشد و برجها مذکر بوند بود دلایل همچنین و برادران دشمن
یکدیگر شوند و اگر بونث خواهران شوند ثمرهٔ دوم در احکام جزویات
بودن یکی ازین دو نحس بر مرکز این خانه یا بنزدیک مرکز دلیل مشقت
خویشان خاصه که بدحال بوند و اگر خانه و بال و هبوط او بود زحمت و
مشقت زیاده تر باشد مناسبت آن نحس و حکم ذنب همچنین باشد
ثمرهٔ سیم بودن مشتری درین خانه دلیل سعادت خویشان بود
و مبارک بودن قدم مولود برین قوم و شددستی مولود و اگر صاحب طالع
درهره
بمشتری ناظر بود حال قوی تر بود و اگر قمر بمشتری ناظر یا بزحل احوال خویشان
بزرگتر و نیکوتر باشد ثمرهٔ چهارم بودن عطارد درین خانه دلیل رای
و تدبیر خویشان کند و مولود از علم حکمت چیزی بیاموزد و تجارت کند
و معلم باشد بر خویشان اما آمدن قمر درین خانه دلیل کثرت برادران و خواهران
ایشان
کند و صلاح حال او حکم ذنب بر خلاف این باشد لما حکم ارباب مثلثات
چنانست که گفته شده است هرکدام که قوی تر بود احوال خویشان در آن
وقت نیکوتر باشد شعبهٔ نهم در احکام خانهٔ چهارم پنج ثمره ثمرهٔ
اول در احکام کلیات دلایل او همین خانه است و صاحب او و مستولی
او و سهم آبا و صاحب وی و سهم امهات و صاحب وی و آفتاب
و زحل و زهره و قمر و کوکبی که در وی بود و ارباب مثلثات وی پس اگر
این دلایل مسعود باشند یا بیشتر ایشان و بهمدیگر ناظر و از نحوس

پاک دلیل سعادت پدر مولود باشد و مادر و سلامتی هریک و توانگری
و عز و جاه و تربیت یافتن مولود از ایشان و سازگاری هر دو بهم و
شفقت بردن و اگر دلایل در اوتاد بود زیاده دولت و شهرت ایشان باشد
خاصه تقبول بود و دلیل سعادتها بر حصول املاک و مقامهای عالی و آبادانی
و سعادت حال مولود در عواقب امور و اگر این دلایل بطالع یا بصاحب طالع
ناظر بوند مولود تربیت تمام یابد از مادر و پدر و سعادتها بیند از ایشان
و ضیاع و عقار و خیرات یابد اگر صاحب طالع بدین دلایل یا بدین خانه
ناظر بود بنظر مودت دلیل سعادت والدین از قبل مولود و مولود نیکو
خواه ایشان باشد و اگر نظر عداوت بود باکراه در خدمت ایشان بود
یا التفات نماید و دلیل حرمتی کند و از ایشان تربیت نیابد و اگر دلایل از
همدیگر ساقط باشند جدا افتد میان مولود و ایشان و اگر مریخ بر مرکز
خانه افتد و بدحال بود دلیل موت پدران باشد و اگر برج مذکر بود و اگر مونث
بود دلیل موت مادران و حکم ذنب همچنین باشد و اگر زحل بود دلیل شفقت
ایشان بود و رنج و بیماریها و اگر مقبول بود دلیل کشت و زرع و عمارات
نیکو باشد ثمرهٔ دوم در احکام جزویات و بودن مشتری درین خانه دلیل
عمارتها بود و ساختن مسجد و صومعه و دلیل توانگری مادر و پدر ایشان
و مبارک بودن قدم مولود بر ایشان و سعادت حال مولود از روی ایشان
و یافتن تربیت و خیرات از ملوک و نیکویی عواقب امور و اگر صاحب طالع
املاک

بدو ناظر باشد اباد انی بدلخوش کند و موافقت بود میان مولود و پدر آ
و اگر نظر عداوت بود نیکی کمتر باشد و اگر مشتری مقبول باشد و افتاب بدو
ناظر و زحل هچنین دلیل یافتن دفینه بود و طول عمر پدران و توانگری هر یك
ثمرهٔ سیم بودن افتاب درین خانه دلیل رفعت پدران بود و نیکی حال
مولود و ساختن عمارتهای عالی و منافع از املاك و سعادت عواقب و
اگر افتاب مقبول بود و صاحب طالع بدو ناظر بنظر قبول مولود در مقام
پادشاه و اکابر نشیند و چون این خانه سعد بود مولود هرچند بزرگتر
شود کار او قوی تر گردد ثمرهٔ چهارم بودن زهره درین خانه دلیل فرح
بود و مناکحت پدر خاصه که با افتاب بود و دلیل سعادت یافتن مولود
از پدران و مادران و اگر زهره و زحل محترق شوند موت پدر و مادر بود — در این خانه
خاصه که قرین شمس یا بزحل بدحال بود و اگر زهره قوی حال بود مادر مولود را
حال نیکو گردد و اگر مریخ درین خانه محترق شود پدر مولود را افت رسد
و املاك را و از اتش خوف بود و اگر صاحب طالع درین خانه منحوس بود
مولود بجای پدر رساند بناکام و اگر خانه وبال یا هبوط او بود و منحوس شود
بسیار درماند ثمرهٔ پنجم بودن عطارد درین خانه ناظر مقبول او را
بدو ناظر مولود خانهای منقش سازد و اگر قمر با او بود جوی و حوض
بیرون ارد خاصه که برج ابی بود و دلیل رای و تدبیر پدران و مادران
باشد و بیشتر اندیشهای مولود در عاقبت کارها باشد و بیع املاك و

ساختن

ساختن باغ و بستان و مدرسه و کتابخانه و اگر زحل بدو ناظر و بدحال باشد
در مدرسه و مسجد ساکن شود و اگر مریخ بدو ناظر بود در مطبخ و لشکرگاه
و میان ترکان ساکن شود و اگر قمر ناظر بود در باغها و جایهایی که
اب رود بود پس ازین کواکب که هرکدام قوی باشد او را بجای نیکو
برد و هرکدام که ضعیف باشد او را بجایهای ناستوده رساند مناسب
کواکب و دلایل دیگر و نظرهای مودت و عداوت همچنین مثلا اگر نظر
مشتری بود بمودت انچه مدرسه گفتیم سرای وزرا بود خانهای عالی و باغ را
برین قیاس کند چون متولیات هریك در حال قوت و ضعف نموده ایم
اما اگر این برج خاکی بود مولود در عمارت و زراعت باشد و اگر برج
ابی بود حوض و کاریز سازد و اگر بادی بود قصرها و بادخانها سازد
و اگر اتشی بود حمام و دکان طباخی سازد و اگر صاحب رابع از رابع زایل
بود مولود را از وطن اصلی دوری افتد و در شهری ساکن شود که
بدان ربع منسوب بود خاصه که مقبول بود و اگر در خانه سیوم بود
و هم مولود سفر کند کارش قوی تر بود و در ان منسوب خانه ساکن
شود که بدان کوکب تعلق دارد و موضع او یعنی چهارم اگر صاحب
طالع درین خانه بود مولود در وطن خود ساکن گردد و اگر حرکت کند
مناسب قابل تدبیر کند و اگر مقبول بود درین خانه بدلخوشی باشد
اما بودن قمر با عطارد درین خانه مولود را از مسکن بیرون برد

بود زاویه و خانقاه سازد
و خانهای خراب آبادان کند
و اگر زحل در خانه هشتم بود
و یا بدحال بود کورخانها
سازد و در رهزنی عمارت
پیش کند و جایها و حصن سازد
و اگر مشتری بد و ناظر بود

یا طهای آهن و ماس آتش افتد
و اگر آفتاب [illegible] بود [illegible]
[illegible]
[illegible] شود

ببدانجا رساند که منسوب صاحب چهارم بود از جهات عالم یا انجا که صاحب
طالع بود یا بدانجا برد که صاحب نهم یا بدانجا که قابل تدبیر قمر یا عطارد
بود یعنی بمواضعی که منسوب بود بدین کوکب از اقالیم و ناحیه و شهر
و ارباع عالم و از این دلایل هرکدام که با قوت تر بود اثر آن غالب تر باشد
خاصه در وقت تربیت آن کوکب و اگر هریکی بجهت نسبت دارند مولود
سفرهای بسیار کند از دور و نزدیک اما در اوایل این کتاب گفته شد
که از درجه طالع تا درجه عاشر دلیل ایام طفولیت است و از درجه عاشر
تا سابع دلیل ایام جوانی و از درجه سابع تا رابع دلیل ایام کهولیت
و از درجه رابع تا طالع دلیل ایام پیری پس هرکدام ربع از این چهار
ارباع که نحوست در وی بود یا سعود احوال مولود در آن بین قوی
تر بود از طبیعت آن کوکب و موضع او اما اگر شرایط سفر قوی باشد
مولود در آن وقت سفر بیشتر کند بدان اقلیم و ناحیه و شهری که بدان کوکب
منسوب بود و این اصل را معتبر دانند که در وی تجربه بسیار
رفته است اما بودن راس درین خانه دلیل کثرت املاک بود و صلاح
حال پدر و مادر و دیدن سعادتی که بدین خانه تعلق دارد و ذنب
برخلاف این باشد اما نظر صاحب طالع برب مثلثه اول بودن
دلیل تربیت یافتن مولود بود از پدر و مادر و اگر نظر عداوت
بود حکم برعکس بود و اگر نظر برب مثلثه ثانی بود این احوال در

اوسط

اوسط عمر بود و اگر برب ثالث بود در اواخر عمر باعتبار نظر و قوت

شعبه دهم در احکام خانه پنجم از طالع هشت اغاز **ثمره اول** در احکام
کلیات او دلایل او یعنی خانه است و صاحب او و مستولی او و سهم الاولاد
و صاحب وی و افتاب و زهره و قمر و ارباب مثلثات او و کوکبی که در وی
بود پس اگر دلایل یا بیشتر از این قوی حال بوند بهمدیگر ناظر بنظر
مودت دلیل بودن فرزندان بود و اگر در اوتاد بود دلیل بسیاری
بود و اقبال و جاه ایشان و اگر احوال دلایل ضد این باشد حکم برعکس
بود و اگر این دلایل در ربع مذکر بود فرزندان پسر بود و مرد صفت
خاصه دلیل قوی مذکر بود و برضد این باشد دختران باشند
اما اگر سهم الاولاد در خطوط افتاب با افتاب بهم ناظر بود فرزندان
پسر باشند و معتدل خاصه که در اوتاد بوند و اگر این حال با قمر باشد
دختران باشند و با قیاس کواکب دیگر همین است از مذکر و مونث دولت
و سعد و نحس اما اگر خانه پنجم برج بسیار فرزند بود و آن مثلثه
آبی است فرزند بسیار شود و اگر برج عقیم بود و آن اسد و سنبله
است فرزند کم باشد اما موانع فرزند شمس است و مریخ و زحل
و عطارد و ذنب پس بودن این دلایل در برج عقیم دلیل نقصان
فرزند بود و اگر این دلایل بصاحب پنجم نکوند بنظر عداوت یا درین
خانه افتند فرزندان کم زایند اما زحل دلیل موت و رنج فرزندان

بود و اگر بدحال بود و مریخ زایل اسقاط و قتل باشد و اگر آفتاب بد
حال بود حکم او میانه باشد و اگر عطارد نحس باشد یکی از دو نحس
فعل او بر طبع آن نحس باشد و ذنب دلیل بر زیان رفتن فرزند باشد
و اگر بدحال بود بنظر عداوت بسهم الولد نگرند حکم همین باشد اما اگر صاحب
طالع درین خانه بود حکم همین بود از طرف فرزندان و اگر میان دلایل
پدر و فرزند نظر مودت بود با همدیگر ساقط بوند دلایل نحس باشند
اما پیوستن از جفت و اگر بصاحب ششم نگرد دلیل بودن فرزند بود از
کنیزک یا خدمتکار ثمرهٔ دویم در احکام جزویات اگر یکی از زهره یا مریخ
بصاحب پنجم نگرد خاصه که یا درین خانه باشد یا با صاحب طالع ممازجت
کند فرزند از معشوق بود خاصه که ازین دلایل یکی صاحب یازدهم
بود یا صاحب یازدهم بدین دلایل ناظر باشد یا درین خانه بود و اگر
دلایل فرزند میان طالع و عاشر بوند مولود را فرزند در خوردکی شود
و اگر درمیان عاشر و سابع بوند در سن وقوف شود و اگر درمیان
سابع و رابع بوند فرزند در کهولیت شود اگر درمیان رابع و
طالع شود در پیری شود و رواست که پسر و دختر را بدین ارباع
استدلال کنند از بروج و دلایل و کواکب ثمرهٔ سیم در طرب و
عشق بازی اگر زهره درین خانه بود یا ناظر بدو یا بصاحب اول
مولود بسیار طرب باشد و با فرح و بازی و هزل و بازنین مزاح

صاحب پنجم بصاحب هفتم
یا بگویی که روبود دلیل
بودن فرزندان باشد

کننده

کننده و عاشق شونده خاصه که عطارد با زهره ناظر بود میان ایشان و اگر مریخ
بود فسق و فجور بسیار کند و عشق بازی فاش کند و دلیرانه ثمرهٔ چهارم اگر
علویان درین خانه بوند یا ناظر بدو یا بصاحب این خانه طرب با بزرگان کند
در سن پیری و اگر سفلیان بود طرب با زنان و کودکان کند در جوانی و اگر
بعضی علویین و بعضی سفلیین از جوانی تا به پیری در طرب بود خاصه زهره درین
میان بود یا ناظر بدین دلایل ثمرهٔ پنجم اگر مشتری درین خانه بود
یا ناظر بدو یا بصاحب او مولود با علما و اهل دین دوستی دارد و اگر این خانه
از خانهای زحل باشد با مشایخ و درویشان عشرتها کند و سماع و رقص
دوست دارد و نظرباز باشد و سوگندخور بود ثمرهٔ ششم نظر صاحب
یازدهم بصاحب طالع دلیل عشق بازی بود خاصه که نظر قبول باشد و تمتع
نیکو یابد و اگر زهره درین میانه بود و قوی تر و خوشتر باشد و اگر صاحب
این خانه نور بصاحب طالع دهد کسان بر مولود عاشق شوند و تمتع رسانند
بیکدیگر ثمرهٔ هفتم بودن قمر درین خانه دلیل رسالت کند و اگر قمر مشتری
نگرد توسط کارها کند میان مردم براستی و اگر عطارد درمیان باشد
دلالی و خط نوشتن و معاملتها و اگر قمر و زهره درین خانه بدحال بوند
یا بدین خانه ناظر بوند و نقل نور از صاحب طالع بکوکبی دیگر کنند یا جمع نور
کنند مولود قیادت کند حکم عطارد همین باشد و قوی تر خاصه که نحس بود
ثمرهٔ هشتم حکم ارباب مثلثات این خانه ازین کواکب افتاده باشد در

مولود زیادت کنند واثر او در وقت تربیت او ظاهرتر باشد اما بودن راس
درین خانه دلیل کثرت اولاد کند ومولودات دیگر وحکم ذنب خلاف این بود و
بدین حال عاشق را اولاد و در رسالت خیانت رود شعبهٔ یازدهم
در احکام بیت سادس پنج نوع نوع اول در احکام کلیات او دلایل
همین خانه است وصاحب ومستولی وی وسهم مرض وی وصاحب وی و
وآن کوکب که درین خانه بود وارباب مثلثات او پس اگر این دلایل یا بیشتر از آن
سعود باشند وقوی حال وسهم ناظر ونحسان ساقط دلیل صحت وسلامتی مولود باشد
وپاک از عیبها و اگر نحس وبدحال بود حکم بر ضد باشد اگر این دلایل زحل
نحس باشند بیماری از طبیعت زحل بود از آنچه برودت منسوبست و اگر مریخ نحس باشد
بیماری او از طبیعت مریخ ومنسوبات او باشد و اگر دلایل موضع بدحال بوند
بیماری یا عیب در آن عضو ظاهر شود که بدان برج نسبت دارد مثال اگر دلایل
در حمل بود یا در طالع آن اثر در سر وروی بود والطاف وقیاس بروج دیگر همین است
و اگر دلایل بیماری در برج آتشی بود سبب علت وگرمی وخشکی شود وآنچه از مادهٔ
سودا بود ودر بروج بادی از گرمی وتری بود وماده بلغم واعتبار کند مزاج
دلایل با مزاج بروج وقت امتزاج در موافقت ومخالفت اما اگر صاحب طالع درین
بیت باشد مولود خود سبب رنج خود شود خاصه که طالع ثور یا عقرب بود
و اگر صاحب این بیت در طالع باشد مولود بیشتر تن درست باشد ودر
پرهیز نگاه داشت خود بود و اگر میان این دو صاحب نظر مودت بود دلیل

سلامتی مولود بود و اگر نظر عداوت بود مولود بیمارناک یا از سبب نه هر بسیار
خود را بیمار کند ودر زحمت ورنج باشد خاصه که در طالع یا درین بیت بود
و اگر نظر آفتاب یا نظر سعدی بود مولود پیوسته سلامت باشد نوع
دویم در حکم عیوبات بودن نحسان درین بیت مولود بیمار بود وعیب دار باشد
از طبیعت آن نحس و اگر سعدان بوند تن درست باشد پیوسته وبی عیب
و اگر سعد در نظر مودت نحسی افتد مولود را بیماری بود اما مفرد نباشد و
کم رنج بود و اگر نظر عداوت بود بیماری او هم مفرد بود وعیب دار باشد نوع
سیوم اگر آفتاب درین بیت بود یا کوکب سحابی ودر درجهٔ طالع او مولود
نابینا شود و اگر در احتراق یکی ازین دو نحس باشد حکم همین بود اما اینها
سبب درد چشم باشد ودارو ها پس اگر زحل محترق باشد فساد چشم او از
خشکی دماغ بود وخیره گشتن وفرود آمدن آب سیاه وکوفت یا افتادن
چیزی توی [illegible] و اگر مریخ محترق باشد فساد چشم او از آهن یا آتش بود
ورسیدن زخم ناگاه [illegible] دارو های تیز اما اگر آفتاب درین بیت منکسف
شود بیم نابینا شدن باشد خاصه در عقدهٔ ذنب و اگر شمس با ذنب بود وکسوف
نباشد رگها وآبله در چشم پدید آید و اگر شمس با راس باشد رگها بیم بود کم زیان
وحکم قمر در زهره وعقده همان بود اما کمتر از آفتاب اما اگر قمر با قران زحل بود
مولود را چشم آب فرود آرد و اگر در آن وقت قمر ناقص النور بود نقصان بصر
پدید آید چون سبل وناخنه وجرب وعقرب ومانند این ومحتاج شوند

بدست کاری و آهن بچشم بردن و اگر در عقدهٔ ذنب بود و مریخ با او یا ناظر
بدو زخم رسد بر چشم او و باطل کردد و نظر آفتاب با نحوس بودن باشد
آب در چشم بدید آید یعنی احول شود خاصه که در برج معوّج الطلوع باشد
و آن از اول جدی است تا اول سرطان و اگر نظر آفتاب با نحوس بعداوت بود دلیل
نقصان بصر بود چنانکه تا چشم تنگ نکند چیزی نه بیند و اگر این دلیل
بحال بوند فساد زیادتر شود در بصر خاصه در چشم راست و اگر این احوال
قمر را بود نقصان در چشم چپ بیش باشد **ثمرهٔ چهارم** اگر صاحب طالع
درین بیت بود مولود خود را در غربت اندازد یا بند یا اسیر شود و اگر مقبول
بود سعادتها برسد و الا رنج کشد پس اگر مریخ نحس شود اسیر گردد و اگر زحل
نحس گردد در بند کی افتد و اگر این بیت بیت بود مولود کاربانی کند و اگر
این بیت از خانهای عطارد بود یا عطارد درین بیت بوده باشد و نحس بود
مریخ مولود بعطاری کند و اگر برج آتشی و صاحب طالع مقبول بود در
وی و عطارد و مشتری ناظر بدین بیت و این بیت یکی از خانهای عطارد
و مریخ بود مولود طبیب شود خاصه که یکی ازین دلایل صاحب عاشر بود یا صاحب
عاشر بدین بیت بوده باشد که دست کار یا جراح یا حجام شود اما اگر درین وقت این دلایل ناظر
با همدیگر ناظر باشند از خانهای زهره یا عطارد یا زهره و عطارد باهم بوند و
قمر ناظر خاصه که زهره صاحب بیت ششم یا یازدهم باشد یا عطارد یا قمر چنین بوند
مولود دلال گردد و سرمها سازد و باشد که عطرها آمیزد یا مشاطه بود

ثمرهٔ پنجم در احوال بندگان قوت طالع و صاحب او و نظر صاحب ششم
بدو نمودن وقوع سهم بندگان و صاحب او دلیل بودن بندگان باشد و اگر
آن وقت از خانهای نحسان بود بندگان او کارکن و رنج کش باشند و اگر
سعدان بوند بندگان با اعتقاد باشند و مشفق و از ایشان خیر حاصل آید
دلیل بندگان سیاه زحل است و بندهٔ ترک مریخ و بندگان سفید زهره و عطارد
اما اگر دلایل بندگان عطارد و زهره و قمر بوند غلام و کنیزکان جوان بوند
و خوب صورت و سفید پوست خاصه که مشرقی بوند اگر خانهٔ ششم از خانهای
عطارد بود یا زهره کارگری تر باشند و از رنج و شر ایشان خیر حاصل آید
خاصه که یکی ازین دلایل صاحب ثانی باشد یا صاحب ثانی ناظر بودن و حکم
ستور نیز همین باشد و اگر دلایل بندگان با مشرقیه در اوتاد بوند یا مایل
الاوتاد و بندگانش بسیار بوند و معروف گردند و در زایل و ساقط بخلاف این بود
و اگر دلایل بندگان در بروج مذکر بوند و ربع مذکر غلامان باشند خاصه که
ششم برج مذکر بود و اگر در ربع مونث و برج مونث بوند کنیزکان دارد خاصه
که ششم برج ذو جسدین باشد یا دلایل در برج ذو جسدین باشند **اما** اگر
مریخ و زحل دلیل بندگان بوند و با نظر بعداوت کنند یا بد دلایل بندگان
بعداوت نگرند بندگان مولود دروغ و خیانت کننده باشند و اگر بعداوت
نگرند بندگان او خرد سال بوند و خوش طبع و دلیل کثرت اوتاد است و
نظرهای دلایل باهم خاصه بودن پس اگر این دلایل از خانهای مریخ بوند

ثمرهٔ پنجم در احوال بندگان

وناظر بر زحل خاصه از مقابله دلیل بودن خادمان بود و اگر دلایل بمریخ نگرند
و مریخ بدحال بود حکم همین باشد و اگر دلیل در خانها یعطارد و یا زهره
یا قمر بوند و مریخ یا زحل ناظر بود حکم همین باشد و دلیل غلامان دست
آموز خاصه که از دلایل یکی صاحب هشتم بود و حکم خدمتکار همین است اما بود
اگر آفتاب و اسد دلیل بندگان بوند بندگان گردن کش افتند و یا کبر
و باشد که اصیل اسیر بزرگ بود یا باشد که بر مالک خود حاکم شوند و
حکم ارباب مثلثات همین است که گفتیم و بودن راس درین خانه دلیل تن درستی
است و افزونی بندگان و ذنب دلیل بیماریهاست و بودن ریشهای عجیب
و زردی و عیبها و ریختن موی و چیزی از انواع صرع و گریختن و بر افتادن
بنده و خدمتکار **شعبهٔ دوازدهم** در احکام بیت سابع و هو ثمره
ثمرهٔ اول در احکام کلیات دلایل او همین خانه است و صاحب و صاحب خانه
او و سهم تزویج و صاحب وی و زهره و قمر و ارباب مثلثات او و کوکبی که درین
باشد اما در طالع زنان آفتاب و زحل دلیل باشند بجای زهره و قمر و سهم
البروج از هر دو و صاحب او پس اگر این دلایل قوی حال باشند و بهم دیگر
ناظر و میان این دلایل و دلایل طالع نظر باشد بمودت دلیل باشد سعادت
بود از مناکحت و برخورداری و بودن موافقت و خوش عیشی و اگر دلایل
در اوتاد باشند قوی تر بود و مدت صحبت مدید تر و دلیل کثرت نکاح
خاصه با کسان معروف و از قبیله اکابر خاصه که دلایل در حظوظ خود باشد

بارونه

یا رونه بنظر او زنان بمولود رغبت کنند و اگر دلایل در وتد بوند بدلایل
هفتم یا بیان دلایل پیوسته باشند مولود بزنان مایل بود و بنظرهای
موافقت در میان و بنظر عداوت و مخالفت بود و اگر دلایل زن در طالع مرد
افتد زنان مطیع و زیردست او بوند و اگر دلایل مرد در هفتم افتد مرد منقاد
و مطیع زنان باشد و در خصومتها حکم همین بود **ثمرهٔ دوم** در حکم
جزویات اگر زحل درین خانه باشد مولود زن پیر کند خاصه که در آخر
برج افتاده باشد و مغربی بود و زن زشت صورت بود و اگر مشتری بود
مولود زن میانه سال خواهد و کم شرم یا ترک باشد اگر مریخ بود و محبوب صورت
و اگر در آخر برج بود یا مغربی بود زن پیر بود و اگر زهره درین خانه بود زن جوان
خواهد خاصه که در اول برج بود و خوب صورت بود و لطیف طبع و خوش
حرکات و اگر عطارد بود زن بافرهنگ خواهد و کدبانو و زیرک سخن و دانا
و اگر آفتاب بود زن سرکش افتد و حاکم و متکبر و سلیطه یا متعلق بزرگان
یا از اصل معروف و مهیب صورت باشد و اگر قمر باشد زن از عوام الناس
کند و اما اگر دلایل آن در برجهای خوب صورت باشند زنان خوب صورت
خواهد خاصه که دلایل زهره بود اما هر کوکب که دلیل زن باشد چون مشتری
بدو ناظر بود صالح و عفیفه بود و اگر مریخ ناظر بود بیشرم و بی ستر باشد قیاس
کواکب دیگر چنین باید دانست اما اگر دلیل زن در حظوظ خود بود زن
از اصل بزرگان باشد و در اوتاد از معروفان و در مایل الاوتاد از مردم متوسط

الحال و در زایل از مردم کم نام و مجهول و ساقط ثمرهٔ سیم اگر دلیلها
در اوتاد بود مولود زن بسیار کند خاصه که برج هفتم ذوجسدین بود
و در زایل زن اندک خواهد یا نخواهد خاصه که برج ثابت باشد اما
اگر دلایل در اوایل برج بوند زن اندک خواهد و اگر در اواخر برج بوند
بسیار کند اما اگر درین بیت کواکب جمع آمده باشند زن بسیار
خواهد و اگر صاحب یا مستولی این بیت یا کوکبی که درین بیت بود بسیار
کواکب ناظر بوند زن بسیار کند و حکم شرکت همین باشد والسلام
ثمرهٔ چهارم اگر صاحب هفتم محترق بود زن مولود بمیرد یا بیمار ناک بود
و اگر راجع بود خرابی کند و بیوفایی و اگر در مقام اول بود شوی را
نخواهد بدل و اگر در مقام ثانی بود قرار کند اگرچه ناخواهان باشد
خاصه که بصاحب طالع ناظر بود و اگر نظر عداوت بود دشمن گیرد شوهر را
و اگر منصرف باشد جدایی کند حکم دلیل مرد همین باشد ثمرهٔ
پنجم اگر سعدین درین خانه بوند با اوایل بروج و شرقی باشند و از نحسان
پاک زن او خورد سال افتد و بی عیب خاصه که آن زهره بود و خوش صوت
باشد و اگر بجای سعد نحس باشد حکم برضد افتد خاصه که آن مریخ بود
اما اگر صاحب هفتم در مقام ثانی بود و از کوکب مقبول منصرف شده
و بصاحب طالع متصل شود زن او شوهری دیگر کرده باشد پس اگر آن
کوکب سعد بوده باشد و این کس بخواهد پیوست هم سعد باشد زن

ازهره و

ازهره و شوی نیکی یابد و اگر هر دو نحس باشند حکم برعکس افتد و اگر یکی
نحس بود و یکی سعد حکم بر حسب آن کنند ثمرهٔ ششم اگر میان صاحب
طالع و زهره نظر باشد و زهره در هفتم بود یا پنجم و مریخ درین میانه افتاده بود
خاصه که در طالع باشد مولود تیز شهوت بود و زنا م بزنان نماید و عشق بازی
نماید و باشد که زن مضطرب خواهد و اگر این احوال در زنان باشد همان بود
و اگر در برج هفتم و نهم بود و صاحب طالع در روی مولود باد و اب جمع آید اگر
بجای زهره عطارد بود مولود ذریع و زمین بحر کند و نیز بود که از ان طرف
زنان رفته باشد ثمرهٔ هفتم اگر زهره درین خانه با زحل بود یا زحل
ناظر باشد حکم همان بود و اگر مریخ بود بدتر باشد و ظاهرتر و زن در حکم
دلبر باشد ثمرهٔ هشتم اگر صاحب هفتم در ششم بود یا دوازدهم جفت او
عیب دار بود یا بنده یا بنده زاده یا غریب باشد یا کسی سفله خاصه که آن
خانه زحل بود یا مریخ یا عطارد و بدحال باشد ثمرهٔ نهم اگر صاحب
هفتم در نهم بود یا بد و بپیوندد جفت مولود غریب باشد و اگر صاحب
نهم در نهم و بصاحب هفتم ناظر بود یا کوکبی که در هفتم باشد مولود
در غربت زن خواهد و اگر هفتم برج منقلب بود زن او متحرک بود
و کم ثبات ثمرهٔ دهم اگر صاحب هفتم یا کوکبی که در وی بود بصاحب
سیوم ناظر بود و صاحب سیوم بطالع یا بصاحب طالع ناظر بود مولود زن
از خویشان کند یا خویشان او را زن دهند ثمرهٔ یازدهم اگر صاحب عاشر

بصاحب هفتم پیوندد و یا کوکبی که در وی بود یا نوبصاحب هفتم بصاحب
طالع دهد یا جمع کند مولود را نیکان زن دهند تا کارهای نکاح او سازند
ثمره دوازدهم این حکمها بر مردان و زنان یکی باشد اما اگر احکام بر مردان که آرند
زنکان طالع نهند سهم پیوند از زهره یا شمس واز طالع بیفکنند و دلیلها ی
جفت او آفتاب و زحل بود باقی احکام همین باشد ثمره سیزدهم اگر تو در
طالع مردان میان اجتماع و استقبال افتاده باشد مولود در جوانی زن کند
و اگر استقبال و اجتماع بود در پیری زن کند و در طالع زنان اگر آفتاب
بالای زمین بود در جوانی شوهر کند و اگر در زیر زمین بود در پیری
شوهر کند ثمره چهاردهم اگر صاحب هفتم سعد بود یا کوکبی که در وی باشد
و صاحب طالع از وی منصرف شود بسعدی متصل گردد مولود زن اول
بگذارد و دیگری بخواهد و هر دو بکر باشند و اگر بنحس متصل شود
مولود زن دوم بدانند و اگر صاحب هفتم نحس بود و صاحب طالع که
از وی منصرف شود از بدخلاصی یابد و بنیک در افتد و این اتصالات
و انصرافات نمودن و عداوت اثر کند اما دلایل حالات پیری و جوانی
را نیز اعتبار کنند اما جمع المولد در هفتم بود دلیل بسیاری زن خواستن
بود و در طالع زنان حکم همین باشد خاصه که دلایل در بروج بسیار نکاح
افتاده بوند ثمره پانزدهم اگر دلایل جوانی زنان بدلایل مردان پیوندد و دلیلها
مردان فوق الارض باشند مولود در پیری زن جوان کند خاصه که دلایل

قوی تر بود زحل افتاده باشد و در اول برج و دلیل زن زهره باشد و او
نیز در اول برج و بهم دیگر ناظر بوند قیاس طالع زن همین باشد ثمره
شانزدهم در احکام مثلثات اگر رب مثلثه اول نیکو افتاده بود احوال مولود
زنان در اوایل عمر نیکو باشد و اگر رب ثانی نیکو باشد در میانه عمر نیکو افتاده
باشد و اگر رب ثالث نیکو باشد در آخر عمر نیکوتر باشد و حکم نحوست
را همین قیاس است ثمره هفدهم اگر صاحب طالع و مستولی بر خانه هفتم
با صاحب و مستولی طالع ناظر باشند بعداوت مولود را خصومت کم افتد
خاصه که سعدان بوند و اگر بعداوت نکرند خصومات بسیار افتد
خاصه سعدان دلیل غضبان باشند پس هر کدام ازین دلیل که در خطوط
خود بوند ظفر از آن جانب بود و اگر دلایل هفتم در طالع بوند یا در دوم
طالع خصمان یاران باید از خصمان یا مال خصمان بدست مولود افتد و اگر
بر عکس بوند بدست خصمان افتد مال و یاران او اما بهر طرف که
سعدان بوند یا ناظر باشند صلح از آن روی بود حکم زن یا شوهر
همین باشد اما بودن راس درین خانه دلیل بسیاری زن خواستن
بود و عفت ایشان و اگر ذنب بود دلیل قوت زنان بود و فتنه کردن و بلا
دیدن از ایشان و حکم حرب و لشکرها همین باشد اما ظفر طرف مریخ و سعدان
و کواکب مستقیم بود خاصه در حرب شعبه سیزدهم در احکام بیت تاسع
چهارده ثمره ثمره اول در احکام کلیات دلایل و همین خانه است و صاحب

وستولی او سهم الموت وستولی او و قابل تدبیر هیلاج و مرکز غارب و کوکب
که در بیت باشد اگر این دلایل یا بیشتر از آن نیکو حال باشند و بسعد دیگر
ناظر باشند از نحوس خالی مرگ مولود طبیعی باشد یعنی بتمام عطیت
کدخداه خود برسد و مولود پیوسته در امن و راحت و فراغت بود و
فی نکبت زند کانی کند و اگر این دلایل نحوس باشند موت از طبیعت آن
نحس حادث شود پس اگر آن نحس زحل بود موت از بیماریهای ستمر بود
که بدو منسوبست و اگر مریخ بود از بیماریهای خونی و قتل و آنچه بمریخ منسوبست
و اگر از آفتاب نحوس شود موت از آن بیماریها بود که بآفتاب منسوبست
و از پادشاه اما علتها در آن عضو باشد که بروج و کواکب منسوب باشد
چنانکه شرح داده ایم اما اگر سبب مرگ کواکب نحوس باشند خاصه که در
موضع نحس باشند مرگ مولود در صورت ناستوده باشد و اگر سعدان
بوند در صورت ستوده بود **ثمرهٔ دوم** در احکام جزویات احتراق و صاحب
هشتم بر مرکز هفتم یا مرکز غارب یا بر درجه هشتم دلیل موت باشد از
ماده حرارت یا از آتش یا از گرما یا سموم و مانند این یا از غضب
ملوک خاصه که برج آتشی بود **ثمرهٔ سیم** صاحب مقارنه مریخ با صاحب
ثامن و سعدان ساقط از بیشان از بین دلیل موت از آهن باشد
یا آتش خاصه که برج آتشی باشد **ثمرهٔ چهارم** اگر صاحب طالع در
هشتم بصاحب هفتم نحس بود و سعدان ساقط باشند مولود

بدست خصمان هلاک شود از طبیعت آن کوکب نحس و آن برج **ثمرهٔ
پنجم** چون مریخ براس الغول رسد و تیسیر درجه طالع یا هیلاج یا کدخداه
یا تماطی رسیده باشد خاصه براس الغول و این بیت طالع یا دوم طالع
بود و سعدان ساقط مولود را بکشند و اگر در آن وقت زحل بر مرکز غارب باشد
و با آفتاب نحوس خاصه باحتراق موت او از دار باشد و اگر زحل در رابع
بود بمقابله آفتاب و بیت رابع خالی موت او از زیر ماندن دیوار و خانه
بود و اگر برج آبی بود از آب در افتادن موت رسد و اگر برج بادی بود از
خبه کردن و گرفتن دم او باشد و اگر زحل در وبال باشد و با مریخ
بنظر عداوت باشد از ضرب و قتل موت رسد و اگر برج آتشی بود موت
او از آتش بود اما اگر این اسباب حاضر شوند و سعدی در طالع
بود یا در ثامن با تسییر اوتاد یا تسییر دلایل عمر در حد و سعدان رسیده
بوند و طالع تحویل سال و برج انتها سعید بوند بسلامت بیرون
آید از همه فسادها **ثمرهٔ ششم** اگر صاحب ثامن نحوس باشد بمریخ
و مریخ در طالع یا در ثامن بد حال بود مولود در بیابان هلاک شود
خاصه که برج ثامن اسد یا جدی باشد **ثمرهٔ هفتم** اگر قمر در عاشر یا
دهم باشد و زحل در چهارم و عطارد در هفتم نحوس بمریخ و صاحب
طالع نحس باشد مولود بدست غوغا هلاک شود و فتنه و خصومت
خاصه که زحل در وبال و هبوط باشد یا در خانه غریب **ثمرهٔ هشتم**

در عقرب با زحل

اگر طالع حمل باشد و مریخ در سرطان و قمر در طالع مولود خود را بدست
هلاك دهد یا خود را بکشد و اگر مریخ در عقرب بود یا ذنب و زحل در سرطان
و آفتاب در میزان مولود را در حرب بکشند و اگر مریخ در میزان بود بدست
خصمان گرفتار شود و اگر مریخ در میزان بود تحت الشعاع بود یا در
عقرب مولود کشته شود بدان شرایط که گفته شد **ثمرهٔ نهم** اگر طالع
میزان بود و زحل بر مرکز غارب محترق شود و زحل در هشتم و مریخ بر
درجه طالع بود مولود خود را هلاك کند بسبب زنان و شهوت و خصمان
و اگر زهره در عقرب بود یا طالع حمل را مریخ در ثور باشد و سعدان
ساقط بوند و طالع میزان را مریخ در طالع و طالع حمل را زحل در
طالع مولود بسبب دزدی هلاك شود **ثمرهٔ دهم** اگر خانهٔ چهارم
هبوط صاحب هشتم بود و او در آن بیت بزحل منحوس و صاحب
طالع محترق یا نحس شود موت مولود در زندان و حبس بود و اگر آن
بیت وبال صاحب هشتم بود و او بمریخ نحوس و صاحب طالع بزحل نحوس
و قمر بصاحب طالع ناظر بعداوت یا بصاحب ثامن موت مولود از سکته
باشد **ثمرهٔ یازدهم** دلایل موت از وجه کلیات رسیدن تسییر هیلاج
است بکدخداه و اوتاد رابعه بمواضع مخوف در صورت طالع از اصلی
و فرعی و بکواکب ثابته که قاطع اند و در علم تسییرات نموده شد **ثمرهٔ
دوازدهم** اگر نحس در دوم بود و بد حال باشد و نحوس بنحس دیگر

وعطارد

وعطارد هم از نحس منحوس بود خاصه که برج دوم خاکی یا آبی بود خانهٔ هشتم
و صاحب او بد حال موت مولود از دار باشد خاصه که طالع حمل بود یا بزان
و اگر سعدی بدوم یا هشتم ناظر باشد دفع مضرت کند خاصه که آن مشتری
بود یا آفتاب خاصه بنظر مودت **ثمرهٔ سیزدهم** در مکروهات و در حفظ
رفته است که اگر سعدی بموضع خوف مستولی شود مکروه از آن کسانی
که توقع آن نباشد رسد و اگر نحسی مستولی شود از کسانی مکروه رسد
که توقع باشد چون این خانه بیت غم و نکبت است پس هر کوکب که در این
خانه باشد از طبیعت خود غم و اندوه رساند از کن منسوبات خود اما
هشتم اگر صاحب درین بیت بود نکبت و مکروه از دوستان رسد و آنچه
رسد مناسب طبع آن کوکب رسد و آن برج و اگر کوکبی دیگر ناظر بود آن
کوکب و موضع او نیز اثر رسد بحسب نظر و سعادت و نحوست و قبول ورد
اعتبار کنند **ثمرهٔ چهاردهم** در میراث و مال بی رنج این خانه بیت المال
ازواج است و ضد آن و شریکان و بیت المال آن موضع که مسافر روی
بدانجا دارد پس اگر صاحب یا مستولی او در دوم طالع بود یا به پیوند بصاحب
دوم مولود از زنان و شریکان و خصمان با آرزوی بود و اگر صاحب ثامن در
رابع بود و بصاحب ثانی پیوندد مولود میراث یابد از طرف پدران و
مادران و اگر نجم پیوند بصاحب ثانی دهد از فرزند میراث یابد و اگر
از هشتم بصاحب ثانی دهد از فرزند میراث یابد و اگر از هشتم بصاحب رابع

نکرد میراث از جهت کرد یا شریك یا خصم قیاس بروج دیگر همین است پس
نظرهای سعد بود باسانی رسد و اگر نحس بود بدشواری رسد اما اجناس
میراث را از جوهر بروج طلبید اگر بروج دلایل در بروج آتشی باشد میراث از انواع
معادن بود و اگر آبی بود از نوع کاریز بود و حوض و جوی و آب گیرها اما اگر
در بروج بهیمی بود نشان نوع بهایم و آنچه منسوبات بروج و کواکب یاد کرده ایم و
کواکب را با بروج امتزاج دهند و حکم اجناس از آن میان بیرون آرند اما اینك دلیل
معا بود و کثرت میراث و ایمنی و مال و میراث حلال و ضد خلاف این بود

شعبهٔ چهاردهم در احکام بیت تاسع یازده ثمره

ثمرهٔ اول در احکام کلیات او و دلایل او همین خانه است و صاحب و مثلثه
او و نهم و صاحب او و مریخ و عطارد و قمر و مشتری و ارباب مثلثات او و کواکبی که درین
بیت بود پس اگر این دلایل قوی حال بوند و بهم دیگر ناظر دلیل کند بر سعی حال
نکو و نافع و بسیار خیر و راغب بود بعلم و آموختن علوم و پاکی مذهب و
اعتقاد در دین و دیدن خوابهای نکو و راستی تعبیر و بودن علم و عمل ستوده
و اگر صاحب این بیت درین بیت بود مولود سفر بسیار کند برغبت و
مراد دل و اگر بسعدی مسعود بود و مقبول تمتع بسیار گیرد از سفر و اگر
در طالع بود حکم همین باشد و آموختن علم بروی آسان بود و رغبت نماید
تحصیل علوم و باشد که علوم او اغلب در سفر حاصل آید و او بعلم و مذهب
شهرت تمام یابد و اگر صاحب طالع درین بیت نباشد مولود سفر بسیا

کند بی رضا و بیخ و زحمت بیند و در تحصیل علوم کاهل بود و رنجید
و اگر نامقبول بود بتر باشد و اگر مقبول بود سفر دوست دارد و با حاصل
و اگر سعدی بوی ناظر بود جهت کسان دیگر سفرها کند و نفع بیند و یا
را در اتحصیل فرمایند اما اگر نحس بوی ناظر بود حکم بخلاف افتد از نوع مشقت
و حاصل و بی حاصل ماند اما اگر میان صاحب طالع و صاحب این بیت اتصال
بود سفرهای بسیار کند و دور برود و نیك باشد خاصه که نظر مودت باشد و
اگر این هر دو دلیل بوند در برجهای شرقی سفر او بجانب شرق باشد خاصه که
بروج شرقی باشند و حکم سه جهت دیگر همین بود و اگر هر یکی در جهتی باشند
از بروج و برج سفر او میان آن دو جهت شود و ازین هر دو دلیل هر کدام
مقبول بود سفر بدان طرف باشد و اگر هر دو بقوت برابر باشند بهر دو طرف
رفته شود و حکم ارباع طالع همین باشد و سوسنی قمر با این دو دلیل موجب
سفر بسیار باشد و دور **ثمرهٔ دوم** در احکام جزویات اگر صاحب این
بیت زحل بود یا او درین بیت باشد سفر مولود جهت چهارپای دارین بود
خاصه که برج بهیمی باشد و اگر برج آتشی بود طلب علم دارد از علوم دقیق
و برد و خرد و فروشد و در دین مطعون صلب باشد و کم عبادت ما
و خوابهای درست بیند و در دین بیامیزد **ثمرهٔ سیوم** اگر مشتری درین
بیت بود یا صاحب این بیت باشد سفر مولود جهت بازرگانی بود و باشد
نیز خرد و فروشد و سود بسیار گیرد و اگر نامقبول بود دیع و شری بها بود

وطعامها و اگر برج بیمی بود جهت دواب سفر کند چون گوسفند و آنچه بدان ماند
شاید و اگر برج آتشی بود بیع برده کند و لباسها و در تحصیل علم جهد کند و
با ورع بود و فقیه و تفسیر بداند و عابد و پاک باشد و سفر کعبه و مزارهای بزرگ
برود و خوابهای راست بیند و مذهب ستوده باشد و با وفا بود و پاکیزه
ثمرهٔ چهارم اگر مریخ صاحب این بیت بود یا درین بیت باشد مولود
سفر کننده بود براههای مخوف و در اضطراب باشد و در میان لشکریان
و ترکان سفر کند و اگر مقبول بود امیر لشکر بود و مهتر قومی شود و سلاح
دارد و اگر در برج بیمی بود چهارپایان دارد و اگر در برج آتشی بود و نامقبول بود
دزد بود و راه دارد و در علم سلاح و سواری بماند و اگر برج آتشی بود نفاط
و آتش کار و سفر او بسبب گریختن بود و در دین و مذهب سست باشد
و خوابهای آشفته بیند و اگر آفتاب درین برج بود یا صاحب باشد مولود
سفرها کند جهت ملوک یا صحبت ملوک و اکابر و بازرگانیها با خیر کند
و طلب صحبت پادشاه و اکابر دارد و دولت و فرح نیکو بیند و بیاموزد
علم کلام و ارواح و معقولات و صنعت کیمیا و خواص جواهر خاصه که برج
آتشی بود و اگر نامقبول بود سفر در خدمتکاری کند یا با مردم فرومایه و
بخیل باشد و جاهل ماند و در دین و مذهب ضعیف بود و خوابهای
نیک بیند و با دین نصاری درآمیزد **ثمرهٔ پنجم** اگر زهره درین بیت
بود یا صاحب این بیت باشد مولود سفرهای خوش کند و در عشرت

باشد

باشد و سفر او بیشتر با خادمان و زنان بود و بازرگانی او بانواع لباسها
باشد یا عطر پاکیزگان و بیاموزد علم دین اسلام و با طاعت و نیکو اعتقاد
باشد و اگر نامقبول بود این صفتها در وی کمتر باشد و اگر برج آتشی
باشد بیاموزد موسیقی یا دیبابافی یا عطاری و خوابهای نیک بیند
و اگر عطارد درین بیت بود یا صاحب این بیت باشد مولود سفرهای
بسیار کند با خیر و نفع و در بازرگانی فواید بیند و در بیع و شری زیرک
و کاردان بود و اگر برج آتشی بود بیع غلامان کند و اگر در خانهای
زحل بود کار قوی تر باشد و علوم دقیق و فلسفه بداند و رسنده بود
بغور معانی و مصنف شود در علمی که داند و اعتقاد او روشن حکما بود
و اگر در خانهای مشتری بود بزرگ گردد و مفتی و عدل و نویسنده
خطها و کتاب فقه و تفسیر و مانند این و اگر در خانهای مریخ بود سفرهای
او بی خبر باشد و هم راه دزدان و لشکریان و راه داران گردد و طرار
و خیانت کننده و قمارباز بود و اگر بد حال بود تسخیر کند دیو و پری را
و طلب علم سیمیا دارد و کم اعتقاد باشد و جراح و بیطار گردد و اگر در
خانهای زهره بود سفرهای او خوش بود و طربها کند و بیاموزد علم دین
اسلام و خواندن شعر و تیزفهم شود و اگر میزان بود کار قوی تر باشد
و اگر در سنبله بود سفرهای نیکو کند و با وزرا و حکما و اکابر صحبت دارد
و عالم گردد و در هر علم که خوض کند بکمال رساند و امامت قوی کند

و در معرفت اشیا و معقولات بنهایت رسد و ناموس دار بود و قوتهای
باطن او بکمال باشد و اگر در جوزا بود از همه علوم آگاه باشد و تو بسنده
و نقاش گردد و فصیح و متکلم بود و حاضر جواب و سفرهای نیکو
کند و اگر در خانه قمر بود سفر کند و زود حرکت باشد و کم ناز
و بیاموزد علم جواهر و مروارید سفتن و ساختن و انواع و مهرهای گلین
سازد یا کار پیر برد یا کوزه گری کند و مانند این و اگر برج نحوس بود آبگینه
سازد یا زنجیر و حبال و دست بندها کند و اگر در خانه آفتاب بود
جوهرشناس شود یا صراف یا درم زن و سکه ساز و مانند آن
و همه احکام بحسب نظرهای سعد و نحس باشد **ثمرهٔ ششم**
اگر قمر درین بیت بود یا صاحب این بیت بود سفر بسیار کند خاصه
از وجه رسالت و بیاموزد علم مساحت و جاسوسی و در کاوید
مذهبکم ثبات و حکم او و بیوت مانند بود بعطارد اما بباید باشد
دانستن که صاحب طالع هر کوکب که متصل بود درین بیت مولود بخت
کند بعلمی که منسوب بدان کوکب بود و بنظر مودت کار آسان تر
بود و بنظر عداوت دشوارتر و اگر بصاحب این بیت متصل بود
کوکبی که درین بیت باشد بنظر مودت مولود آن علم که بدان کوکب
منسوب بود بکمال رساند و اگر نظر عداوت بود بیاموزد برنج و
ناخوشی معلوم نکند و یا در کار نکند **ثمرهٔ هفتم** اگر صاحب این بیت

در وی

در وی بود و برب مثلثهٔ اول ناظر بود مولود در اوایل عمر سفرها کند
و در تحصیل باشد و اگر برب ثانی نظر کند در اوسط عمر سفر کند و علم
بیاموزد و اگر برب ثالث نظر کند این احوال در آخر عمر ظاهر شود و
بسیاری و اندکی علم را از قبول و رد قلیل باشد و برج اثنی و نفع و ضرر
نظر مودت و نظر عداوت **ثمرهٔ هشتم** اگر صاحب این بصاحب نظر
دارد سفر مولود جهت مال و معاش باشد و اگر بصاحب چهارم نظر
دارد جهت املاک بود و پدر و مادر و اگر بصاحب پنجم نظر دارد جهت
فرزند بود و عشق و رسالت و اگر بششم نظر دارد جهت بنده و بیماری
بود و اگر بهفتم جهت جفت و شرکت و خصمان و طلب دزدیده بود و اگر
بهشتم جهت خونی بود یا میراث مال زن و انباز و اگر بصاحب دهم نگرد
جهت عمل بود یا کار سلاطین یا سبب صناعتی یا پیش بزرگان رود و
اگر بصاحب یازدهم نظر دارد جهت دشمنان بود یا دواب یا قرضی — دوستان یا طمع مال سلاطین و طلب سعادتی بود و اگر بصاحب دوازدهم نظر دارد جهت صح
ثمرهٔ نهم اگر صاحب این بیت از صاحب طالع منصرف شود و بصاحب
سابع متصل شود اگر صاحب طالع سابع سعد بود و صاحب رابع
نحس مولود را آنجا که رود بهتر از اینجا باشد و اگر صاحب رابع سعد بود و
صاحب سابع نحس باشد سکونت بهتر از حرکت باشد و اگر هر دو
نحس بوند سفر و حضر بد باشد و اگر هر دو سعد بوند در سفر و حضر
نیکی بینند و اگر نحس سکونت بهتر بود اما صاحب این بیت بصاحب بیتی
ناظر باشد سفر بر طبیعت و مزاج آن کوکب باشد و آن برج چنانکه

کفته شد **ثمرهٔ دهم** اکر صاحب این بیت در رابع بود مولود سفر نکند
حکم صاحب طالع همین باشد و اکر صاحب نهم یا قوی تر بیع بریخ باشد
و مریخ تحت الشعاع یا تحت الارض بود مولود کریخته رود از کارهای
سلطان با خیانت و اکر بتربیع زحل بود از شدت کریزد و دو رنج روزکار
و تنکی و اکر زحل صاحب هشتم بود یا در بیت هشتم یا صاحب هشتم را
نحس کرده باشد مولود در غربت محنی کشد و در غربت بمیرد **ثمرهٔ
یازدهم** اما اکر کواکب درین بیت جمع امده باشد مولود را اسباب
سفر بسیار بود و بجایهای دور برود و بهر جهتی و از هر علمی چیزی
بداند و زیرك باشد پس هرکدام کوکب که مقبول باشد مذهب و اعتقاد
او بدان مایل بود و اکر کوکب بصاحب نهم نظر کند و او درین بیت
باشد حکم همین باشد و مولود از هر مذهبی چیزی بداند اما در
مذهب خود ثابت بود والله اعلم **ثمرهٔ دوازدهم** اکر صاحب نهم در
هفتم بود یا ناظر بصاحب او یا کوکبی که در وی بود مولود بهیچ شهری
قرار نکیرد خاصه که برج منقلب باشد و اکر صاحب طالع در هفتم بود
و صاحب نهم بدو ناظر حکم همین بود اما سفر او از جهت زن باشد
یا ابنا زنان یا با ایشان که سفر کنند و صاحب هر بیتی که ناظر بود
از ان قوم کسان با او بوند در سفر و باشد که در غربت ساکن شود
و اکر نظرهای مودت بود سفر برضا و با خیر بود و نظر عداوت خلاف برضا
این باشد **ثمرهٔ سیزدهم** سفر مولود در ان جهت بیشتر بود که

بطالع

بطالع و مثلثات او منسوب بود و یا در ان جهت که صاحب نهم بود یا
ناظر باشد بر قمر اما ازین دلایل انکه قوی تر بود مولود از ان جهت سفر
بیشتر کند و اوتاد طالع را نیز حکم همین است چنانکه اکر دلایل
سفر در دو ربع زایل باشند سفرهای و اکر در دو ربع مایل بوند
سفر نشود و اکر بشود اندك باشد یا نزدیك باشد و ربع زایل
از طالع است تا رابع و از سابع تا عاشر و دو ربع دیکر مایل اند اما
حکم راس درین خانه مثل مشتری باشد و مولود با طاعت بود و دعا
بیاموزد و دعاها او زود باجابت رسد و اما ذنب را حکم خلاف
این باشد **شعبهٔ یازدهم** در احکام بیت عاشر هشت ثمر **ثمرهٔ اول**
در احکام کلیات او و دلایل او همین خانه است و صاحب و مستولی
بر وی و سهم عمل و سهم سلطان و صاحب هر دو بروز افتاب و
بشب قمر و عطارد و مریخ شریك این دلایل و ارباب مثلثات و کوکب
که درین بیت باشند پس این دلایل قوی حال بوند و بهدیکر ناظر
مولود با دولت بود و حرمت و جاه و رفعت و حاکم بوند و بهدیکر
ناظر بهتر بود بر سر هر قومی و کار ان بود و مشهور شود و انچه
کند بدو برماند اما بعضی کسان کفته اند که این خانه و صاحب
وی و ذهن و قمر و سهم مادر و صاحب او دلیل مادر اند پس
اکر این دلایل نیکو حال بوند و مسعود مادر مولود را حال نیکو

شود و دولت زیادت کند یا سبب مال او و اکر این دلایل یا دلایل
پدر ناظر باشند عودت میان ایشان موافقت زیادت بود و
ساز کاری کنند با همدیکر و مولود تربیت نیکو یابد و اکر نظر عداوت
بود درخصومت و تشویش باشند و اکر از همدیکر ساقط بوند در
میان طلاق و فراق افتد و ذکر این بیت در حال رابع رفته است
اما اکر دلایل بیت بخلاف ان باشد که در پیش رفته است حکم
برضد باشد انتهی اما اکر صاحب طالع بدین خانه نکرد بمودت این
اسباب حاصل اید برنج و مشقت و برخورداری بود اما اکر بعضی
دلایل نیک حال بود اما امتزاج دهند پس هر کدام که قوی تر بود
سعادت از انجا رسد و از منسوبات ان کوکب و هر کدام که بد
حال بود زحمت از وی رسد نمره دوم در صناعت مولود و اکر
دلایل صناعت در حمل افتاده بوند مولود صنعتی کند که بر سر و روی
و اطراف او تعلق دارد و اکر در ثور افتاده بوند صناعتی کند که
بکردن و حوالی او تعلق دارد و قیاس بروج دیکر همین است
و نفس صناعت از طبیعت کوکب دلیل بود بر موضع او پس اکر
دلیل در ان برج که بود مقبول باشد و مسعود بنظر سعد و
مولود صنعتهای شریف کند و از دست او نیکو بیرون اید و قبول
یابد و اکر مقبول بود و نحوس بنظرهای نحس صنعتهای خسیس کند

وان از

وان از دست او بی قیمت بیرون اید و مردود بود پیش مردم اما
اکر آفتاب دلیل صنعت افتد و در حمل بود کلاه دوز بود یا کاری کند
که تا بزین شود و اینه دار بود و اکر عطارد بود مولود عمامه سازد
و طاقیها دوزد و اکر قمر بود شانه سازد یا زرخاب و سفیداب
کند و خضاب سازد و اکر زحل بود کلاه دوزد از نمد و پوستین
و پوست حیوانات و اکر مشتری بود عمامهای عالی سازد و زیر دستارها
و فوطهای قیمتی و اکر مریخ بود خود سازد از آهن و چرم و روی بند
و امثال این و اکر زهره بمریخ ناظر بود مولود اینه داری کند
و مشاطه شود و اکر بزحل نکرد مولود مقنعه سازد و انچه از وی
سر و روی پاک کنند و اکر زهره بمشتری نکرد دستارها سازد
از ابریشم یا شبه و قصبها و قرنیه اما اکر عطارد بزحل نکرد
مولود دستارهای ملون و فوطه و بعا و سفلها سازد اما
اکر قمر بمشتری نکرد یا بمریخ نکرد چیزها که سازد بد سازد و
کلاه عوام و مردم دون بود اما اکر افتاب بمشتری یا زهره بود
مولود تاج و پیرایه و سربند و حلقه سازد و عنبرینه و مرصع
کند و اکر افتاب بزحل و مریخ بود مولود انچه سازد از برنج سازد
و رونق کرده و قلب کار بود و عنبرینهای دروغین سازد اما
وجه دیکر انست که دلایل صناعت اکر در برج انثی باشند

مولود صنعتهائی کند با دمیان تعلق دارد چون ساختن انواع جامها و دوختن
و پختن و ترکیب سلاحها و امثال این و اگر دلایل در بروج بهیمی باشند مولود
آنچه سازد بدواب و چهارپایان تعلق دارد چون زین و لجام و قلاده ها و پالانها
و جلها و پالانها و نعل ستور و آنچه بدین ماند و باشد که شتربان و خربنده بود
اما اگر بعضی دلایل در بروج آتشی بود و بعضی در بروج بهیمی امتزاج دهد
و مولود صناعتی کند که بمردم تعلق دارد و آلات آن از حیوانات بود چون
ساختن جامه دان و دلو و مفرش و موزه و بند و نرد و شطرنج و آنچه بدین
ماند و اما هر کدام کوکب که بر دلیلهای صنعت نگرد چیزی از طبیعت خود
در مولود زیادت کند اگر سعد بود شکل و هیات آن مصنوع را خوب تر
گرداند و با قیمت تر و اگر نحس بود بر خلاف این بود مثال آنست که زحل
دلیلست بر ساختن آلات حرب از پشم و پوست و استخوان و اگر مشتری
بدو ناظر بود در آن چیزها زر و نقره بکار برد و ظرایف سازد و اگر مریخ
بدو نگرد آنچه از دلو و قالی می بافند و بند سازد و آنچه جامه دان میدوخت
پاپوش دوزد و آنچه شطرنج میساخت از کاو عاج و ساج بکار برد و
قیاس دیگرها همین است اما اگر دلایل صنعت مریخ و زحل باشند
و در خانهای عطارد مولود رودگر و بنا و کوزه گر و مانند آن باشد
و اگر عطارد در خانهای یکی ازین دو کوکب بود حکم او مانند این بود
اما اگر مریخ و زحل در خانهای زهره بوند مولود سازنده سازها و تیغ

بود یا خراط یا ترازو گر بود و امثال این و اگر زهره در یکی از خانهای ایشان
بود حکم او بدین نزدیک بود و در وقت احکام باید چیزهای مناسب
از آنچه گفته شد در خاطر آوردن و استنباط کردن و اگر مریخ و زحل
در خانهای مشتری بود مولود کتابها جلد کند و کمان سازد و کشتی و
منبر تراشد و اگر مشتری در یکی ازین خانهای ایشان بود قیاس همین باشد
اما اگر این هر دو نحس در اسد باشند مولود آیینه سازد و هوس کیمیا
دارد یا ریخته گر یا مس گر شود و در دیگر بروج آتشی بسبب همین باشد مگر
در قوس که دلیل ضراب و صرافی باشد اما اگر مریخ و زحل در خانه قمر بوند
مولود آبکش بود یا شناور یا دلو و یا آب دار و یا امثال این اما اگر
عطارد صاحب نهم یا سیوم افتد و صاحب طالع ناظر بود و صاحب شرف
عاشر در عاشر بود واعظ گردد یا خطیب و معروف و مشهور شود خاصه که
طالع با آن بود و اگر صاحب حادی عشر در شرف خود بود حکم همین باشد
یا نایب واعظ شود و چندان شهرت نیابد خاصه که طالع برج بی آواز بود
و اگر عطارد در طالع بود و صاحب شرف عاشر در عاشر حکم همین باشد و
او واعظ ملوک شود و فصاحت و بلاغت او بغایت بود اما اگر مشتری
عطارد نگرد یا او در خانهای مشتری باشد سخن او از تفسیر بود و حدیث
و اگر بجای مشتری [illegible]ل باشد سخن او از حکمت باشد و طریق مشایخ
اما اگر قمر بر مرکز عاشر بود و در نقطه اوج کوکبی بزهره و عطارد نگرد

مولود بدار بازی کند یا بر سر ریسمان خاصه که برج بادی باشد عشره
سوم در حکم جزویات اگر زحل درین بیت بود و صاحب طالع نگرد
بدو مولود دهقانی کند خاصه که آن برج خاکی یا آبی بود یا پیش بزرگان
کاری کند که بر زحل منسوب باشد و اگر مشتری درین خانه بود و صاحب
طالع نگرنده مولود قاضی شود یا حاکم یا نایب بزرگان خاصه که برج آتشی بود
و امام شود یا مدرس و کاری کند که بمشتری منسوب باشد و اگر مریخ این
چنین باشد مولود امیر لشکر شود و سازنده انواع سلاح خاصه که برج
آتشی بود و علم سواری و سلاح نیکو داند و اگر آفتاب بود مولود حاکم و والی
و ملک شود یا از بزرگان پادشاه بود یا مرد رفیع شود یا طبیب و جوهر
شناسی کند و اگر زهره بود مولود عطاری کند یا درد دی شو یا زننده ساز
موسیقی باشد یا خدمت خاتونان و خادمان کند خاصه که برج بادی بود
یا خاکی و اگر عطارد بود مولود مستوفی شود یا نایب دیوان یا مشرف
یا وکیل خاصه که برج بادی بود یا خاکی یا حجامت کند یا دبیری یا دلالی
و قمر باشد ولیعهد شود یا خلیفه و حاکم گردد بعوام الناس یا نیابت
خاتونان کند یا کودکان خاصه که برج آبی و خاکی بود اما درین اتصالات
حکم مناسب نظر قبول ورد و مودت و عداوت و سعادت و نحوست
کواکب تبدیل کند اما اگر کواکب بیش از یکی یا دو بود امتزاج دهند و حکم
صنعت بیرون آرند و اگر بجای صاحب طالع صاحب این بیت ناظر بود

بکوکبی

بکوکبی که درین بیت باشد خاصه که نظر نحس بود یا کواکب نامقبول مولود
مستنفر بود از عمل و صناعت و آن صنعت خسیس باشد و مولود
آنرا ننگ داند مثال آنست که اگر زحل درین بیت مقبول بود و صاحب
طالع یا صاحب این بیت بدو ناظر بود بمیراث مولود صاحب خاندانهای قدیم
گردد و مشایخ و سروری قوی کند و در کار زراعت و عمارت نیکو داند و اگر
نامقبول باشد و صاحب طالع بد و نحس مولود مزدور کل کاران شود یا حال
و اگر در هبوط بود چاه کن شود یا کاریز سازد و یا گورکن بود و هر عمل از این
بر جمیع تعلق دارد چنانکه اگر برج آتشی و منحوس گردد مولود راه نشین
گردد و فالگوی و اگر زحل در برج آبی بود و بدحال و صاحب هشتم بد و نحوس
مولود مرده شوی گردد و اگر صاحب ششم بد و نحوس بود خادم گرمابه
شود و اگر برج بهیمی بود دخام ساز یا انبان یا دوزنده موزه بود و مانند
این اما اگر بجای زحل مریخ باشد و نامقبول بود و صاحب هشتم از
نحوس و برج بهیمی بود مولود قصاب شود و اگر برج آتشی بود جلاد شود
یا جراح و در برج آتشی بریان گر شود و در برج آبی ماهی گیر یا کشتی رانی کند
و در برج خاکی صیاد شود و قیاس کواکب دیگر همین است و این اصل را
نیکو نگاه دارد که اگر کواکب قوی حال بود و در نظر سعدان حکم به نیکی مدلول
او کنند و شریف بود آن چیز و اگر ضعیف بود و در نظر نحوس حکم به بدی
مولود او کنند و خسیس آن چیز اما اگر مشتری قوی حال بود مولود وزیر و قاضی

شود و اگر ضعیف بود مولود خادم عالمان یا وزیران بود یا خدمتکاری
مسجد کند یا مدرسه یا خانقاه و بیان کرده ایم ضعفها و قوتهای هر یک
ثمرهٔ چهارم اگر میان صاحب طالع و صاحب این بیت نظر باشد
بمودت بزرگان مولود را عزیز دارند خاصه که نظر قبول بود و اگر عداوت
بود عزیزش ندارند و اگر از همدیگر ساقط بوند مولود پیش بزرگان راه
نیابد و کم نام بود مگر که دلایل دیگر قوی افتاده باشند **ثمرهٔ پنجم**
چنانکه احکام صاحب طالع یا کوکب گفته شد در ثمرهٔ سیوم ازین شعبه
حکم قمر در صورت طالع یا کواکب در برج چون ناظر بود همان طریق بود
اما وجود هر عمل و صنعت را شخص دیگر سبب شود غیر مولود چنانکه
کسی دیگر فرماید و را یا حرمت کسی دیگر در ان افتد **ثمرهٔ ششم**
اگر مستولی بر سهم السلطان آفتاب بود مولود از پادشاه دولتها بیند
و از نزدیکان او شود و حکم قمر همین باشد اگر طالع شبی بود و قمر قوی حال باشد
اما اگر مستولی زحل باشد فراش و دربان پادشاه شود و اگر مشتری
مستولی باشد امین و معتمد پادشاه بود و اگر مریخ بود امیر لشکر یا
سرهنگ شود یا سلحی و اگر زهره بود امیر مجلس شود یا جامدار و آنچه
مناسب زهره باشد و اگر عطارد باشد دبیر یا وزیر یا مستوفی شود
یا ندیم یا مداح پادشاه و بزرگان شود پس احوال هر کوکبی بقدر قوت
و ضعف او باشد و اگر دو یا سه کوکب مستولی باشند امتزاج دهند

و قوی تر را مقدم دارند و اگر سهم در وتد بود قوی و تمام باشد و اگر
در مایل الوتد بود در وسط باشد و حکم مستولیان همین باشد
ثمرهٔ هفتم در حکم منزل اگر کوکب درین خانه باشد هم احوال مولود که
بدین خانه نسبت دارد بر طبیعت آن کوکب بود و عمل و صنعت مولود
معروف گردد و ملک پایه و قومی شود و در علم سیاست و ولایت دادن
نیکو باشد و این صنعت در مولود شهری ظاهر بود که بدان برج منسوب
بود و قیاس باقی کواکب همین است و این اصل را در شعبهٔ اخلاق نیکو
یاد کرده ایم در همه حکمها ازان غافل نباشند **اما** اگر در طالع کوکب منیر
نباشد و مستولی نبود و بیشتر کواکب از طالع ساقط باشند و ضعیف
بوند مولود مجهول ماند و بی کار و کاهل و روزگار بکنارد و بهیچ جای
نرود و بطبع درجهٔ طالع رود **ثمرهٔ هشتم** اگر صاحب طالع ناظر بود
برب مثلثهٔ اول این بیت بنظر مودت و هر دو مسعود باشند جاه و رفعت
مولود در اوایل عمر پدید آید خاصه که این کوکب سفلی باشد و مولود
در حرفت و صنعت و عمل نیکو افتد مناسب کوکب قوی تر و موضع او
پس اگر این حال با رب مثلثهٔ ثانی بود این صفات میانهٔ عمر پدید آید
خاصه که کوکب علوی باشد و اگر هر سه ارباب مثلثات قوی افتاده باشند
احوال مولود در همه یکی بوند از اول عمر تا آخر عمر بر یک نسق گذرد و از
طبع هر کوکبی متاثر شود اما اگر هر سه ضعیف حال افتاده بوند حکم بر

خلاف این باشد اما اگر راس درین خانه بود پرستش خدای تعالی کند
بکمال و مولود شناسنده ذات و صفات او بود و مستجاب الدعوة بود و از
سبب کار او بالا گیرد و دولت و جاه او در ترقی بود و شریف نفس بود و حاکم
بر ملوک و سلاطین و اگر بتسویه در نهم افتاده بود حضرت باری تعالی را در
خواب بیند و راست قول باشد اما اگر ذنب درین خانه بود مولود خوار
و بی قدر شود و صنعتی و علمی نداند که نیکو باشد و هرچه کند از عیبی خالی نباشد
و معروف بود بعیب و خبث **شعبه شانزدهم** در احکام
بیت حادی عشر پنج ثمره **ثمره اول** در احکام او و دلیل او همین خانه
است و صاحب و مستولی بر وی و سهم دوستان و صاحب وی و
مشتری و زهره و ارباب مثلثات وی و کوکبی که درین خانه باشد پس
اگر این دلایل قوی باشند و بمودت بهم ناظر یا درین بیت باشند
دلیل یافتن سعادت بود و کثرت دوستان صادق و یافتن تمتع از ایشان
و رسیدن بهر امیدی که دارد و اگر احوال دلایل بر خلاف این بود حکم بر
عکس افتد پس اگر صاحب طالع بدین دلایل ناظر بود بمودت این همه
اسباب حاصل شود باسانترین وجهی و اگر ناظر بعداوت چیزی حاصل
آید بجهد و رنج و زحمت و اگر این دلایل نقصان دور بودند دلیل
پیوستن بود بمطلوب و برخورداری یافتن از آن و سعادت کمال و
مراد حاصل آید و اگر نقصان ناظر بودند حکم بر خلاف افتد اما

اگر صاحب طالع درین بیت بود مولود پیوسته در طلب امیدهای خود
و مطیع دوستان و در پی دوستان حاصل کردن بود و اگر صاحب این
بیت در طالع باشد دوستان فرمان بردار مولود بوند و امیدهای او
بی رنج برآید و اموز بیت دوست دارد و از بیت المال پادشاه و
اکابر بازوی بود و اگر میان صاحب طالع و صاحب این بیت نظر بود
بمودت مولود و دوستان از یکدیگر شاکر باشند و بهمدیگر خیر رسانند
و اگر نظر عداوت بود حکم بر عکس باشد و اگر از همدیگر ساقط افتاده باشند
مولود را دوستان کم باشند اما اگر صاحب طالع از این بیت و از صاحب
او ساقط بود از طالع او بیوفایی از دوستان بیند پس اگر این صاحب
بیت در دوازدهم بود دوستان با مولود دشمنی کنند و اگر در هشتم بود
قصد مولود دارند و اگر در ششم بود مولود را رنجه دارند و اگر در دوم
قصد مال مولود کنند **ثمره دوم** در احکام جزویات اگر سعدان
درین خانه باشند مولود را با دوستان وفا بود و معتقدان و از ایشان
نیکوها بیند پس اگر آن سعد مشتری بود سعادت او از وجاهت
رسد در راستی و آنچه خیرات باشد و شادیها بیند و دوستان
او از منسوبات مشتری باشند و اگر زهره بود سعادت او از معاشرت
رسد و لهو و طرب و زینت و عشق از کسانی که بزهره منسوب بوند
اما اگر زحل درین خانه بود مکروه از امساک دوستان بیند

وکاهلی وتقصیر ایشان ودوستان او ازمنسوبات زحل باشند
واکر مریخ بود اندوه از بی اعتقادی دوستان رسد وقصد هلاک
وخیانت ودروغ وحیلت ودوستان او ازمنسوبات مریخ بوند و
باشد که مولود در مال سلطان واکابر خیانت کند خاصه که بد
حال یا نامقبول بود واکر عطارد درین بیت بود مسعود باشد
مولود دلخوشیها بیند از دوستان وخوش سخنی ومعاملت نیکو
ومکتوبات افتد در میان واکر مولود بمریخ یا زحل نسبت دارد
یا مریخ بعطارد ناظر بود یا این بیت خط مریخ باشد مولود بتعویذ
نوشتن دوستان انکیزد وساختن حیلت واکر عطارد منحوس
بود مولود در حیلت غلو کند ومکروه بیند ونفاق از دوستان
وتهمت کشد ازمنسوبات عطارد ودر مال بزرکان خیانت کند اندیشد
واکر قمر درین بیت بود مولود از بی ثباتی دوستان تحرک وسفر
ایشان واکر آفتاب درین بیت بود مولود را دوستان اکابر وسروران
باشند واز سبب دوستان شهرت کیرد وپیش پادشاه معروف
شود ودرین صورت قبول کواکب درین بیت اعتبار باید کرد ونظرهای
هریک را از سعد ونحس اما اکر راس درین بیت بود فعل مشتری کند
ودر دوستان بیفزاید وبامیدها برسد واکر ذنب فعل زحل کند ودر
دوستان نقصان کند ودشوار رساند بدانچه امید دارد

نجم

چندانکه با دوستان وفا کند وفا نبیند از ایشان ثمره سیم جنس
دوستان مولود وصفات ایشان ازمنسوبات کوکبی بود که درین خانه
باشد واز صاحب وی وقابل تدبیر وی واما جوانی وپیری ایشان از
تشریق وتغریب کواکب وبودن ایشان در اوایل واواخر برج اما خوبی
وزشتی ولطافت وخوش طبعی ومباشرت ومجاورت وزینت وپاکی
وامثال این را از زهره وعطارد ومریخ نکرند پس اکر هیچ کوکب درین
بیت نبود در صاحب بیت وقابل تدبیر وی نکرند واکر قابل تدبیر
نبود حکم از صاحب بیت کنند پس اکر صاحب بیت در اوتاد بود
دوستانش بسیار باشند ودر مایل الوتد بر توسط بوند ودر زایل
الوتد چیزی نباشد اما وجهی دیکر انست که صاحب هر بیتی که درین بیت
نظر کند یا صاحب او باشد بودت دوستان مولود از منسوبات
ان کوکب بود مثلا اکر دلایل بیت سیوم بدین بیت ناظر باشند یا صاحب
او وخویشان او را دوستدار باشند قیاس دیکر بیوت همچنین
است منظور مودت وعداوت اما قومی که مثلثات این بیت
منسوب باشند مولود را دوست دارند واین بیت هفتم است
وسیوم وحکم مثلثات طالع همین است وان نهم است ونجم
اکر مستولی بر سهم دوستان سعد باشند سعادت بیند
واکر نحسان باشند شقاوت بیند وسعادت ونحوست نفع

ناظر

وضع از طبیعت آن سعد بود یا آن نحس و بودن سهم در اوتاد دلیل بسیاری
دوستان باشد و توقع سهم باشد و صاحب او دلیل سعادت ایشان بود
و دوستان مولود از منسوبات کواکب مستولی بوند بر موضع سهم و سعادت
و نحوست ایشان از قوت و ضعف نهم و صاحب او بود ثمرهٔ چهارم
اگر صاحب طالع برب مثلثهٔ اول این بیت ناظر بود بوقت مولود را در اول
عمر دوستان بسیار شوند و برب ثانی نظر دارد بوقت مولود را در اواسط
در میانهٔ عمر بسیار باشند و اگر برب ثالث در آخر عمرش دوستان بسیار باشند
اما زود منقطع کردند و اگر در برجها ثابت باشند در دوستی وفادار
باشند و در برجهای ذو جسدین کار بر توسط بود و کم اعتماد باشند و بد دل
اما اگر قمر یکی از دلایل افتد دوستان بسیار باشند از عوام خلق و متغیر
حال بوند خاصه که قمر در برج منقلب بود اما اگر زحل یکی از دلایل دوستان
افتد دوستانش رنج کش باشند و در دوستی پایدار بوند خاصه که در
برج ثابت باشند قیاس کواکب دیگر همین است شعبهٔ هفدهم
در احکام بیت ثانی عشر دوازده ثمره ثمرهٔ اول در احکام کلیات او و دلایل
او همین خانه است و صاحب و مستولی بروی و سهم دشمنانش و صاحب
و زحل و ارباب مثلثات این بیت و کوکبی که در وی بود پس اگر این دلایل
سعود باشند و قوی حال دلیل کند بر سعادت حال دشمن و فراغت مولود
از ایشان و سلامتی و اگر حال برخلاف آن باشد حکم برعکس بود و اگر

دلایل او با دو بوند یا مایل الوتد دلیل کثرت ایشان باشد و احترام ایشان
و شهرت و اگر در زایل و متوسط بوند حکم برضد افتد اما اگر این دلایل
بصاحب طالع ناظر بوند یا بطالع مولود را دشمنان بسیار باشند و اگر صاحب
طالع بدین دلایل باشند مولود دشمن انگیز باشد و اگر صاحب طالع در این
بیت بود حکم همین است و مولود بدست دشمنان گرفتار شود و بدتر
آن بود که بیت وبال یا هبوط او باشد و یا غریب بود در وی و اگر صاحب
این بیت در طالع افتد دشمنان بدست مولود افتند خاصه که طالع وبال
یا هبوط او بود و اگر نحس صاحب طالع بصاحب این بیت نحوس شود بدی رسد
از دشمنان و اگر مسعود شود نیکی رسد و اگر صاحب این بیت بصاحب
طالع نحس شود مولود بدشمنان ضرر رساند و اگر نحسان در این بیت باشند
مولود بسیار دشمن بود یا بدی اندیشد و خود را از بدی خود در رنج و مشقت
افکند و از ایشان ایمن نتواند بود و اگر سعدان بود دشمنان کسانی باشند
که از ایشان توقع دشمنی نباشد و خواهند که بطریق احسن دشمنی کنند
و باشد که از ایشان ضرری برسد و توقع نفع باشد بی اختیار ایشان
ثمرهٔ دوم در احکام جزویات بودن صاحب یازدهم در این بیت دلیل
دشمن باشد از دوستان و بودن صاحب این بیت در یازدهم دلیل دوستی
کردن دشمنان بود با مولود پس اگر کواکب مقبول و مسعود باشد برغبت
بود و اگر نامقبول و نحس باشد با کراه و نفاق ثمرهٔ سیم نظر دوستی

صاحب دوازدهم دلیل محبت بود میان دوستان و دشمنان مولود پس
اگر صاحب یازدهم دلیل محبت بود میان دوستان و دشمنان مولود
پس اگر صاحب دوازدهم بد و پیوند دمحبت از طرف دوستان مولود
باشد و اگر صاحب یازدهم بصاحب دوازدهم پیوند د دوستی از طرف
دشمنان باشد و اگر بنظر عداوت بود حکم بر عکس باشد و این حکم با صاحب
هر بیتی همچنین واجب کند چنانکه اگر اتفاق افتد با صاحب پنجم دوستی و
دشمنی با فرزندان مولود کند بحسب نظر سعد و نحس **ثمرهٔ چهارم**
هر کوکب که درین بیت باشد بنگرند تا او صاحب کدام خانه است از طالع
آن قوم دشمن مولود شوند و آن دشمنان از منسوبات آن کوکب و
بیت او باشند **مثلا** صاحب سیوم درین خانه بود خویشان دشمنان
شوند و اگر آن کوکب زحل بود پیران باشند و آنان که بزحل نسبت دارند
قیاس بروج و کواکب دیگر همین باشد **ثمرهٔ پنجم** اگر بر موضع سهم اعدا
مستولی نحسان بوند از دشمنان مضرت رسد و اگر سعدان بوند مضرت
نرسد و اگر این دلایل در اوتاد یا مایل الاوتاد بوند دشمنان بسیار بوند و
قوی حال باشند و در زایل ضعیف باشند و از مولود دور افتند **ثمرهٔ
ششم** میان صاحب این بیت در هر خانه که بود دشمنان از نوع آن خانه
انگیزد چنانکه اگر در خانهٔ دهم بود پادشاه و بزرگان دشمن شوند بسبب عمل
یا دولت یا صناعت قیاس بروج دیگر همین است **ثمرهٔ هفتم** اگر صاحب

این خانه و مستولی این خانه تحت الشعاع بوند دشمنان مولود را نکبت
از پادشاه رسد و اگر منحوس بوند نحس شقی و رنج مند باشند و شقوت
ایشان از طبیعت آن کوکب نحس باشد و اگر در وبال یا هبوط بوند بدبخت
باشند و درمانده و اگر در شرف یا خانهٔ خود بوند قوی حال و با دولت
باشند **ثمرهٔ هشتم** بدلایل مختلف دوستی و دشمنی را بین از طالع دو
شخص بگیرند و آن چنان باشد که اگر طالع دو مولود یک برج بود آن
هر دو با همدیگر دوستی دارند و اگر یکی دوازدهم دیگری افتد دشمن آن
دیگری باشد و اگر در طالع دو مولود را صاحب یکی افتد با همدیگر دوست
باشند و اگر خداوندان د طالع مولود با همدیگر بنظر عداوت نگرند
میان ایشان دشمنی افتد و این احکام در اوایل ثمرهٔ چهارم رفته است
ثمرهٔ نهم در حبس و قرض اگر طالع ثور یا عقرب بود و صاحب طالع
در دوازدهم باشد مولود محبوس ماند و در دست دشمنان افتد و اگر
صاحب طالع بصاحب ثامن منحوس شود در برج دوازدهم سبب حبس او
مال بود و قرض و اگر بصاحب دهم منحوس شود سبب کار پادشاه بود
و صنعت عملهای کار بر قیاس بروج دیگر همین است **اما** اگر صاحب ثانی
در دوازدهم منحوس بود مال و معاش بسبب قرض دارد و دشمنان مستهلک
مولود
شود و اگر سعود باشد مال زیادت کرد از قرض دادن و معاش مولود
از آنجا حاصل شود پس اگر مریخ بد و ناظر بود یا دلیل در خانهٔ مریخ افتد مال او

بوجه حرام زیادت کوند و اکر این حال با مشتری افتد از وجه رخصت شریعت
زیادت کوند و اکر این کوکب نحس شده باشد و با نحس بود و سعدی بد
ناظر مال حرام درصورت حلال کرد و اکر آن نحس زحل باشد و او در بیت
ثانی حظ دارد یا بصاحب بیت ثانی نظر [مال] مولود از پشت دواب بدست
آرد برنج و محنت خاصه که نظر عداوت بود و مشقت بیشتر باشد و راحت کمتر
و اکر زحل مقبول بود درین بیت فایده بیشتر دهد و رنج کمتر باشد و اکر
سعدی بد و ناظر بود کار قوی تر باشد خاصه که درین بیت فرح دارد
ثمرهٔ دهم در حکم چهارپایان زحل درین خانه دلیل بودن دواب بارکش
باشد و از وحوش آنچه در بند آرند و مشتری دلیل حیوانات شریف باشد
چون کوسفند و آنچه در مشویات او بود و بودن مریخ دلیل نر باشد و آفتاب
دلیل اسبان و زهره دلیل کاو و مرغ خانکی و عطارد دلیل استر و طیور چنانکه
کفته ایم و قوی تر آنکاه باشد که این برج بهیمی افتد پس از این کواکب هر کدام
که درین بیت بود یا صاحبیا و باشد و یا صاحب ثانی متصل بود وجه مال
و معاش مولود از حیوانات حاصل آید که بدو نسبت دارد و اکر نظر مودت
بود خیر و نفع بیشتر بود و حصول و آسانتر و بی رنج و با برخورداری و اکر
نظر عداوت بود حکم برخلاف این باشد و اکر صاحب ثانی در وتدی بود
خیر بسیار بود خاصه که مسعود و مقبول باشد و اکر این دلایل بصاحب طالع
ناظر باشد کار بهتر بود اما باقی ماندن مال را بنکرند بدین دلیلها اکر در برج

ثابت بود مال خود را نکاه دارد و اکر در برج منقلب بود خرج کند و تلف دهد
و اکر در برج ذوجسدین باشند کار بر توسط بود و مولود کدخدا باشد
و خرج داشته کند و جهت دیگر آنست که اوتاد دلیل باقی ماندن مال بود
و مایل الاوتاد دلیل توسط مال و زایل نابودن مال و ساقط دلیل فقیری
و مفلسی اما ماندن و نا ماندن بکواکب سعد و نحس تعلق دارد و راجع و
مستقیم **ثمرهٔ یازدهم** حکم ارباب مثلثات در هر بیت رفته است پس هر کدام ازین
سه ارباب که قوی تر باشند اثر او بایام تربیت ظاهر کردد سعادت اما اکر
رب اول و دوم مستولی بوند برین بیت و مسعود باشند احوال مولود از طبیعت
این بیت بر یک نسق بود در سعادت و شقاوت والله اعلم و احکم بالغیب

شعبهٔ پنجم

در اعمال تسییرات و احکام مدبر و قاسم هر یک و احکام اصحاب
الاقرانات بر مولود و چکونکی عمل فرداران و اصحاب ادوار و نمودن سالها
از طالع خود و ذکر حالهای کذشته در پنج شعبه **شعبهٔ اول**
در کیفیت تسییرات شش ثمره **شعبهٔ دوم** در اعمال تسییرات چهار ثمره
شعبهٔ سوم در اعمال تسییرات اعظم نه ثمره **شعبهٔ چهارم** در احکام
مدبرات و قاسم شش ثمره **شعبهٔ پنجم** در احکام زمانها و صاحب دور
و فرداران چهار ثمره **شعبهٔ اول** در کیفیت تسییرات
شش ثمره **ثمرهٔ اول** در اقسام تسییرات اعمال تسییرات دشوارتر از همه عملهات

در علم نجوم و حرکت او تصور نیست نه حقیقی و محسوس نیست موهومست و اگر
حقیقت طلب دارند گوییم اثر دلیل اولست بثانی تا آن قوت از امتزاج هر دو رسیدن
دلیل بفعل آید مثل موجودی که از پیوستن دو عنصر وجود یابد و اما تسییرات
پنج نوعست اول تسییر اعظم که هر یکسال شمس یک درجه مطالع رود و هر ماه پنج
دقیقه و هر شش روز یک دقیقه پس اوتاد طالع و هیلاج و کدخداه و دلایل اصل
را بدین تسییر اعتبار کنند تا احوال عمر معلوم کردد از پیوستن او بدلیلهای قاطع
و غیر آن دوم تسییر اکبرست که هر یکسال شمس یک برج رود و هر ماه دو درجه و بیست
و هشت دقیقه و هر پنج روز دقیقه بتقریب پس برج انتها عبارت ازین تسییرات
است و او را تسییر سنوی نیز خوانند و حکم یکسال از وی کنند سیم تسییر اوسط
است که هر یکسال شمس سیزده برج رود یک برج انتها و دوازده برج طالع و هر
یکماه یک برج و دو درجه و سه دقیقه و هر روز یک درجه و چهار دقیقه و او را تسییر شهوری
نیز خوانند و حکم هر ماه از وی کنند و این تسییر را جدولها ساخته اند و ما نیز
در زیج عمده آورده ایم رابع تسییر اصغرست که از درجه برج انتها رانند هر ماه
سیزده برج دیگری و هر روز سیزده درجه و کسری پس در اول ساعات
تحویل سال درجه برج انتها را مثل درجه طالع کنند و حصه ماه و روز از تسییر
سنوی برافزایند بران درجه و همچنین حصه ماه و روز از تسییر شهوری هر
روز از ده ماه را تا تمام سال این هر دو تسییر هم بران درجه و دقیقه طالع
باشد در برجی که بعد از برج انتها بود مثال طالع میزانست بسیزده درجه

و بیست دقیقه و سال سیزدهم انتها بطالع رسیده بود پس برین درجه و دقیقه
طالع حصه یکماه دو درجه و بیست و هشت دقیقه زیادت کردیم و هر روز پنج
دقیقه از تسییر سنوی هم بروی زیاده کردیم حصه ماه و روز از تسییر شهوری هر ماه
یک برج و دو درجه و سه دقیقه از زمان تحویل چون سی و یک روز و شش ساعت — و هر روز یک درجه و چهار دقیقه
بگذشت این دو تسییر بعقرب رسید بهمان سیزده درجه و بیست دقیقه پس
تسییر سنوی یک برج رفته باشد و تسییر شهوری یک برج انتها و دوازده خانه
طالع برین بود در کل دلایل اصلی و فرعی گذشته بود حکم تسییر یومی همین باشد
اما بسبب سرعت وی اهل روزگار او را کمتر در عمل دارند و بدان چندان اعتماد
ندارند پنجم که او را هر روز چهار و نه دقیقه و هشت ثانیه رانند مثل آنکه
وسط آفتاب و طالع تحویل را بدین تسییر عمل کنند تا تمام سال را دور کرده بود
و بر همه دلایل اصلی و فرعی گذشته بود حکم تسییر یومی همین باشد اما تسییر ثانیه
وی وقت تحویل سال دیگر بهمان جزو یا درجه رسیده بود و طریق عمل همانست
که گفتیم در آن دو تسییر و حصه ماه و روز او را از جدول حرکت شهور و ایام آفتاب
برگیرند ثمره دوم در معرفت درجات نحس و قاطع و کواکب قاطع اجزا قطع
کننده عمر و کواکب بر دو قسم است اصلی و فرعی اصل آنست که در ولادت اتفاق
افتاده باشد چون موضع نحسین در صورت طالع و شعاع تربیعات و مقابله
هر دو و مواضع آفتاب و شعاع دو تربیع و مقابله او و ماه و عقده ذنب
موضع عطارد اگر نحس بود و شعاع دو تربیع و مقابله او و مرکز و ترکی

که در حد نحس افتاده بود از حدود نحسان و مواضع سهم الموت
و درجه هشتم و موضع صاحب هشتم اگر نحس باشد و مرکز سابع
و مواضع ذات الاذناب و درجات طلوع و درجات غروب و درجات نجوم
کواکب ثابته انچه قاطع اند و بحلیان اما فرعی انست که بعد از ولادت
واقع شود چون جزو قران نحسین و جزوهای اجتماعات و
استقبالات و طالعها هریك و جزو مقادنها کواکب نحسان
و جزو مجاسدهٔ کواکب با ذنب و جزوهای احتراقات کواکب و جزو
کسوف و خسوف و درجه طالع هریك و موضع مدبر کسوفات و درجه
مجاسده نیرین با ذنب و دو تربیع نیرین و مقابله هردو در وقت
تحویل سال مولود و همچنین مواضع شعاعات هردو نحس اما
یك سهم هست قاطع ترین دلایل قطع طریق استخراج او انست
که برو زبگیرند بعد از مریخ بزحل و از طالع بیفکنند و شب برخلاف
این ثمرهٔ سیم در معرفة ادلای موت و ان دوازده است اول
رسیدن تسیر هیلاج است بدان دلیلهای قاطع ثانی رسیدن کدخدا است
بدان دلایل ثالث و رابع رسیدن تسیر درجه طالع و رابعست خامس
رسیدن درجه سابع و عاشر است سادس رسیدن تسیر برج انتهاست
سابع تسیر صاحب برج انتهاست ثامن تسیر درجه هشتم است حادی عشر
تسیر صاحب اوست ثانی عشر تسیر سهم ... لیست بر طالع اصل پس اگر تسیر

یکی از دلایل خاصه هیلاج یا کدخداه بموضع قاطع رسید از انچه نمودیم خو
قطع عمر مولود باشد خاصه که در اصل طالع یا کدخداه ایشان ضعیف بود
~~طالع تحویل است تاسع تسیر صاحب است عاشر تسیر درجه~~ یا عطیه کدخداه
تثلیث رسیده باشد یا نصف و ثلثان اما اگر سعد ناظر باشد
در وقت رسیدن تسیر بدین مواضع یا برج انتها بجایگاه سعدی
رسیده باشد از دوازده برج طالع خاصه که در وتدی بود یا بموضع
از دو نیر بیته طالع باشد بمودت خاصه اگر او تاد و نحوس ساقط
بوند از هرسه طالع یا طالع اصلی و رود از مواضع هردو بنوعی از
انواع یا تسیر دلایل اصلی با بیشتر تسیرات در حدود سعود باشند یا صا
فردار و شریك ان سعد بوند پس دفع ان فساد کنند و مانع ان گردند
و اثر ان بسلامت بگذرد خاصه که در اصل دلایل عمر قوی افتاده باشد
اما چون دلیل دافع و مانع باشد در ان وقت عارضه باشد کذرنده
مناسب دلیل مفسد و تسیر او از اعظم او سط دفع ان مضرت مناسب
دلیل مفسد و تسیر او از طبیعت او اما اگر تسیر دلایل اصل بموضع سعود
رسند و برج انتها و سال خداه سعد بوند و طالع تحویل و صاحب
او همچنین و دلیل باشند از نحوس دلیل خوشی عیش باشد و صحت و سلامت
نفس و بر ترقی بودن قوتهای نفسانی و سعادت احوال از خارجی
و داخلی ثمرهٔ چهارم در معرفة قاسم و مدبر قول بطلیموس انست که تسیر

حدا هر کوکب که برسد ان درجه را درجه قسمت خوانند و صاحب قاسم از جمله
مصریان و حکم ان تسیر بخیر و شر از طبیعت قاسم بود تا تسیر در حد او باشد
و گفته شده است که اثر تسیر اعظم قوی بود در حکم اعمار و کلیات طالع
و اثر تسیر اکبر کمتر از وی بود در احوال عمرها و جزویات طالع را هر سال
حکم از وی بود در احوال و اثر تسیر اوسط کمتر از اکبر بود و در جزویات
حکم طالع را هر ماه از وی کنند و حکم تسیر اصغر روز بروز باشد اما شرط است
سعد بود حکم کرد که بدرجه قسمت ننگرند و قاسم اگر سعادت کنند و کیفیت سعادت را
از طبیعت او نگرند و بدانند حالات او را از قوتهای ذاتی و عرضی در
اصل و در وقت بنگرند و برج تسیر که چه نسبت دارد بطالع اصل و برج
انتها و طالع تحویل و مناسب این همه احکام کنند و اگر قاسم نحس باشد
ذاتی یا عرضی و ان نسبتها نیک نباشد پس حکم بنسبت ان کنند و اگر بعضی
سعد و بعضی نحس افتاده بوند احکام بطریق تمزیج کنند اما در تسیر سنوی
حکم بر سال خداه الازبوج تسیر باشد و چون تسیر بشعاع یا بجرم کوکب
رسد در ان برج ان کوکب مدبر باشد بر احوال ان برج و حکم از وی
کنند تا بوقتی که تسیر از شعاع یا جرم او بگذرد باز حکم بر سال خداه افتد
پس چنانکه نصف جرمین را در اتصالات نگاه دارند سیدن تسیر را
درین وقت نگاه دارند بنصف شعاع یا جرم کوکب در ان نسبتها
که گفته شد بکار برند ثمرهٔ پنجم در استخراج اجزاء ساعات جهة مطرح

شعاعات اجزاء ساعات جمله کوکب بحسب موضوع او باشد پس اگر
کوکب بر درجه عاشر بود یا بر درجه رابع اجزای ساعات او پانزده باشد
راست و اگر بر درجه طالع بود یا هفتم اجزای ساعات بحسب موضوع او
بود اما اگر کواکب میان عاشر و رابع افتاده باشند فضل بگیرند میان
پانزده درجه و اجزای ساعات درجه ان کوکب و از ان ضرب کنند در ساعت
بعد ان کوکب از وتد اول یا چهارم و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل اید پس
اگر فضل پانزده را بود بر اجزاء ساعات کوکب و کوکب میان عاشر و
طالع باشد یا رابع مقابل او تعدیل را از پانزده کم کنند و اگر فضل اجزای
ساعات کوکب بود بحسب موضع او ثمرهٔ ششم در معرفة مطرح الشعاعات
مطرح الشعاعات کواکب کواکب بر دو قسم است یکی بدرجه سوی و حدان در تسدیس و تربیع
و تثلیث و مقابله معلوم است اما قسم دوم بدرجات مطالع باشد و از احرود
بدید نبود بسبب عروض کواکب و وجه عمل انست که ضرب کنند اجزای ساعات
درجه ان کوکب را که خواهند در جهار و انچه بر اید از از مطالع درجه ان
کوکب بخط استوا این اولا الحل کم کنند انچه بماند قوس او بگیرند مطالع
طالع استوا انچه حاصل اید موضع تسدیس ایسر کوکب بود و نظر او
موضع تثلیث ایمن بود باز ضرب کنند اجزاء ساعات را در شش و مقرر را
کم کنند از مطالع کوکب و قوس باقی بگیرند مطالع خط استوا موضع
تربیع ایسر حاصل اید و نظر او تربیع ایمن بود باز کم کنند اجزاء ساعات را اگر انچه ... نظر او ...

کوکب بود پس ضرب کنند اورا بر چهار و مضروب را بر مطالع خط استوا زیادت
کنند و قوس او بگیرند بمطالع خط استوا تسدیس او همین حاصل آید
و نظیر او و تثلیث ایسر باشد و درجه مقابل نظیر درجه کوکب باشد و اما
را این عمل حاجت نبود چون او عرض ندارد **شعبه دوم** در اعمال تسییرات چهار
ثمره **ثمره اول** در مقدمه این عمل و اصطلاحات او هر کوکب که دلیل او را
تسییر خواهند کرد **اگر** بر درجه طالع بود و او را عرض باشد عمل بر درجه
غروب او خواهند کرد و **اگر** درجه ممر او مثل درجه عاشر یا رابع بود بدرجه ممر او
عمل باید کرد **اما** اگر دلیل میان اوتاد باشد بر درجه عمل باید کرد که میان
درجه ممر و درجه طلوع یا غروب او بود و اعتبار نکنند درجه تقویم را
چنانکه جهال کنند **اما** معتبر در تسییر موضع مقدم بود نه موضع تالی و
مقدم انرا همی خواهیم که از افق اول طالع شود و تالی انرا گویند که بعد
از وی طالع گردد چنانکه
در صورت طالع آفتاب تسییر میکنیم
بدرجه غارب چنانکه قول بطلیموس
است اما ولادت مصنف بخارا
اما صورت طالع مصنف و مولود
روز پنجشنبه بیست و سوم ربیع الاول
سنه ۶۳۳ هجری شد در بخارا چنانکه قول بطلیموس است **اما** درحقیقه درجه غارب

[illegible]	میزان وط مریخ	سنبله
جدی دط	جدی ی عطارد زحل راس ... مشتری زحل و عطارد	سرطان دط
[illegible]	حمل	ثور جوزا

غارب
تسییر کرده میشود بموضع آفتاب جهت انکه درجه غارب مقدم است در طلوع بر
درجه آفتاب که حمل پیش از ثور طالع شود **اما** چون دلیل را تسییر کنند اگر بر
کنندان دلیل ... وتدی بود دلیل را اول تا بدان مرکز برانند دیدیم
در اعمال بعضی از معروفان این عمل که بسر این دقیقه نرسیده بودند **ثمره
دوم** در تسییر دلیل که ما بین وتد سابع و عاشر باشد بدرجه سابع
تسییر کنند بقول بطلیموس وجه عمل انست که شش برج بر مرکز غارب
زیادت کنند و مطالع او بگیرند سه بود در حقیقت از مطالع طالع
باشد و او را مقدم خوانند باز شش برج دیگر بر موضع دلیل افزایند
و مطالع آن بگیرند و انرا تالی گویند و آن مطالع نظیر او بود پس مقدم را
از تالی کم کنند انچه ماند هر درجه سالی بود و هر دقیقه شش روز تقریب
و سبب شش برج از ان افزودن انست که مطالع هر درجه از بروج یا مغارب
او برابر است چنانکه هر درجه که فلک البروج برابر نظیر او فرو رود از معدل
النهار همچنین **مثال** طالع میزانست ... غارب حمل
آفتاب در ثور بچندین ... شش برج بر مرکز غارب افزودیم
شد این ... مطالع او بیابد قوس ... و این مطالع طالع بود
که او را مقدم خواندند و باز شش برج بر موضع آفتاب زیادت
کردیم شد چندین ... و مطالع او بیابد ... و این را تالی
خوانند پس مقدم را از تالی کم کردیم ماند این ... پس درجات

اورا سی و سه سال حساب کردیم و پنجاه و چهار دقیقه را در شش
ضرب کردیم و بر سی قسمت کردیم شد خارج قسمت این ے کد واین ده ماه بود
و بیست و چهار روز بتقریب یعنی این مدة را تیر مرکز غارب بموضع قناد
خواهد اگر چه قول بطلیموس چنانست اما خواست او در حقیقت چنین است
جهة انکه این بر عکس اعمال دیگر است ثمره سیم در زیادت و نقصان کوکب
عطیت اگر نحس بعداوت بکدخداه ناظر باشد چیزی از عطیت او
نقصان کند و ان بقدر اجزا ساعات ان نحس باشد فوق الارض یا
تحت الارض و بقدر بعد او از طالع یا غارب و وجه عمل انست که مطالع
طالع ببلد از طالع کوکب نحس ببلد کم کنند اگر فوق الارض باشد
و ما بین المطالعین را بر اجزا ساعات درجه طالع قسمت کنند خارج
قسمت ساعات بعد کوکب بود از طالع ضعف سدس از تمام نقصان
اصلی نحس کم کنند انچه ماند حصه نقصان ان نحس باشد از عطیت عمر
از او وضع کنند باقی عطیت معدل ماند مثال درین صورت طالع
موضع زحل این ے یط اجزا ساعات او این یط اگر زحل بر
درجه طالع بودی مقدار نقصان از اجزا ساعات خود کم کردی
چون دور افتاده است از طالع بقدر ساعات بعد او از طالع چیزی
کم شود از حصه نقصان او چنانکه گرفتیم مطالع طالع چندین قصولط
سط مطالع موضع زحل این شکده تفاضل این قکرما بر اجزا ساعات

کواکب

درجه طالع

درجه طالع که هست این ط قسمت کردیم شد خارج این ح نه واین ساعات
بعد زحل است از طالع پس بقدر هر ساعتی نصف سدس نقصان اصلی
~~زحل که هست این ــ ط کم کردیم در طریق عمل آنست که ساعات بعد را در نقصان~~
زحل باشد آنرا از تمام عطیت کم کنند عطیت معدل ماند چنانکه ما ساعات بعد
هست چندین ح نه در نقصان اصلی زحل که هست این ــ ط ضرب کردیم
مضروب این ۲۹۳۱۴۸ این را بر دوازده که نصف سدس است قسمت
کردیم شد خارج این ط ح واین حصه نقصان زحل است بقدر بعد او از
طالع این را از عطیت شمس کم کردیم باقی عطیه معدل ماند این لـ ز ع واین
سال باشد و هفت ماه و هجده روز بتقریب و در زیادت سعدان طریق عمل
همین است اگر چه ذکری رفته است این عمل در شعبه هیلاج و کدخدا اینجا اصلاح
دیدیم یاد کردن بدین وجه که مناسب است و اگر دلیل تحت الارض باشد
بعد از مرکز غارب گیرند و بر اجزاء ساعات کوکب عمل کنند ثمره چهارم
در عمل تیر اوسط چون خواهند بجوابی معلوم باشد که تیر اوسط بکجا
رسیده است طالع بنهند و بعدد سالهای تامه بروج بر طالع افزایند اگر از
دور زیادت شود دوران وی طرح کنند آنچه ماند موضع تیر بود بر مبدا
سال ناقص و اگر با سالها ماه و روز بود حصه هر یک از جدول برگیرند
و با آن موضع تیر جمع کنند آنچه شود موضع تیر بود مثال طالع این د و ه
بر طالع چهارده سال گردیم که گذشته است شمسی و دو ماه و ده روز پس چهارده

فرض

سال کردیم که گذشته است تقسیمی وسه تا مر را چهارده برج بر طالع زیادت کردیم
و دور وضع انداختیم ماند این ح و ک واین موضع تسیر بود در مبدا سال ناقص
حصه دو ماه این و نو حصه ده روز این مط مبلغ این د مه این را بر موضع
تسیر زیادت کردیم شد چندین ح یط د واین موضع تسیر باشد در زمان معلوم
اما اگر زمان مجهول باشد و سیر الیه معلوم پس این عمل عکس اول بود چون
خواهند تا بدانند که بچند مدت این تسیر بدان موضع رسد طالع وضع کنند و موضع
سیر الیه و اگر نتوانند دور بیارند آنچه ماند هر برجی سالی و هر دو درجه و بیست
و هشت دقیقه ماهی چنانکه نموده ایم و هر پنج دقیقه یک روز آنچه جمع شود مدت
زمان تسیر بود از درجه طالع بموضع معلوم مثال طالع این و و ک موضع سیر الیه
این ا ح ل وضع کردیم طالع از وی وقتی کرد و دور بیاوردیم ماند این و کز ح
از وی حصه سال و ماه بدیدیم حاصل آمد شش سال از شش برج و اربعت
و هفت درجه و هشت دقیقه یازده ماه معلوم شد که این مدت را تسیر درجه
طالع بموضع آفتاب خواهد رسید

شعبهٔ سیوم

در تسیر اعظم نه ثمره ثمرهٔ اول در تسیر مرکز عاشر و رابع چون خواهند که بدانند
تسیر وتدی کنند از این دو وتد بموضع سهم یا کوکب او را عرض نباشد و در
همین ربع بود بگیرند مطالع درجه عاشر بخط استوا و آن مقدم باشد و بگیرند
مطالع آن دلیل بخط استوا و این تالی بود پس مقدم از تالی کم کنند آنچه ماند
هر درجه سالی بود و هر دقیقه شش روز و این مدت رسیدن تسیر مقدم

بتالی

بتالی اما اگر تسیر یکی از این دو مرکز کنند بکوکبی که او را عرض باشد اول
عرض او بدانند و درجه ممر او استخراج کنند و مطالع درجه ممر بگیرند بخط استوا
و این تالی باشد مطالع وتد عاشر یا رابع که مقدم است از تالی کم کنند باقی
درجات تسیر بود هر درجه سالی و هر دقیقه شش روز مثالا فرض کردیم مرکز
عاشر این ح مه مطالع او بخط استوا این قر و که مقدم است موضع سهم
السعاده این ی و ب مطالع بخط استوا این قم ح که تالی است پس مقدم
از تالی کم کردیم باقی ماند این له ک واین مدت رسیدن وتد عاشر است
بسهم السعاده و طریق عمل همین است ثمرهٔ دوم در تسیر درجه طالع چون
خواهند که تسیر وتدی کنند از این دو وتد بموضع یا کوکبی که عرض ندارد مطالع
طالع بگیرند ببلد و آن مقدم باشد و بگیرند مطلع آن دلیل ببلد و آن تالی (و غارب)
و اگر بکوکبی رانند که او را عرض باشد عرض بدانند و درجه طلوع او استخراج
کنند و مطالع درجه طلوع او بگیرند آن تالی باشد پس مقدم از تالی کم کنند آنچه
بماند هر درجه سالی بود چنانکه گفته ایم اما اگر تسیر درجه غارب کنند بگیرند
مطلع نظیر او ببلد یعنی مطالع طالع آن مقدم باشد و مطالع نظیر دلیل بگیرند که
تسیر بدو میرانند ببلد این تالی بود و اگر سیر الیه را عرض بود درجه
غروب ببلد بگیرند تالی باشد پس مقدم از تالی کم کنند باقی درجات
تسیر ماند ثمرهٔ سیم در استخراج ساعات بعد دلیل بیش از آنکه تقدیر مطلوب
کنیم مقدمه گفته میشود و آن چنانست که معلوم است بتحقیق که هر برجی

از ارباع معدل النهار شش ساعت معوج الطلوع شود و طلوعات ارباع
فلك البروج بیش و کم ازین باشد بعلت عرض بلدان پس چون اجزاء دلیل را
که مقدم گفته‌ایم تسییر خواهند کرد اگر مثل اجزای وتدی بود یعنی بر حاق وتد باشد
تسییر او چنان کنند که تسییر اوتاد اما اگر مقدم از وتدی دور افتاده بود اینجا
واجب کند معرفت ساعات بعد او از آن وتد جهت آنکه گفته‌ایم که اگر مقدم
بر وتد عاشر یا رابع بود اجزای ساعات او پانزده درجه باشد راست و
چون فرض کردیم که در گذشته است لازم نیست که اجزاء ساعات او تفاوت
کرده بود پس ساعات معوج آن را با دلیل معلوم باید کرد و از دلیل تا وتد بعد او
وی هم معلوم نبود پس ضروری باشد معرفت ساعات بعد دلیل از وتد
و نسبت او بشش و معرفت اجزاء ساعات او بحسب موضع تا بدین دو نسبت
مطالع دلیل که او را مقدم خوانده‌ایم معدل شود در هر ربع باشد و مطالع تا
که سیر الیاست هم معدل گردد بدان ساعات بعد مقدم از وتد اما شبهتی
می‌آید برین علم و آن چنانست که اگر مطالع مقدم را بساعات بعد او از وتد
معلوم کنند بعلت دوری او از وتد و تفاوت اجزاء ساعات او جزا واجب کند
مطالع تالی از آن وتد زیادت از بعد مقدم باشد و نسبت ساعات او بشش
و تفاوت بسیار باشد میان اجزاء ساعات تالی و اجزاء ساعات مقدم
اما از روی قیاس چنان بایستی که نسبت ساعات بعد تالی هم معلوم
گشتی و نسبت اجزاء ساعات او با مطالع تالی را بدان نسبتها معدل

وتد

تالی وان بدان ... مقدم ...

کردندی

کردندی اما دانستن اجزاء ساعات چنان باشد که قوس النهار و اللیل را
بر دوازده قسمت کنند اجزاء ساعات او حاصل آید چون آن را از سی کم کنند
اجزاء ساعات نظیر او ماند چون مقدمات معلوم شد و خواهند که
ساعات بعد دلیل بدانند که میان دو وتد افتاده باشد بعد او گیرند
از وتد چنانکه اگر دلیل از وتد عاشر در گذشته بود مطالع او بگیرند بخط
استوا من اول الحمل و مطالع عاشر هم بخط استوا از وی کم کنند آنچه ماند
بعد او بود از وتد عاشر و چون این بعد را از نود کم کنند باقی بعد ماند
از دلیل تا وتد طالع پس این بعد وتد عاشر را بر اجزاء نود ساعات
موضع دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد معوج بود از وتد
عاشر تا دلیل چون آن ساعات بعد را از شش کم کنند ساعات بعد ماند
از دلیل تا وتد طالع اما اگر دلیل ما بین رابع و سابع افتاده بود مطالع وتد
رابع بخط استوا از مطالع دلیل کم کنند باقی بعد دلیل ماند تا وتد رابع
آن را بر اجزاء ساعات نظیر دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد
دلیل بود از وتد رابع اما اگر دلیل ما بین طالع و رابع افتاده بود مطالع
طالع ببلد از مطالع دلیل ببلد کم کنند باقی بعد دلیل بود تا وتد طالع آن را
بر اجزاء ساعات نظیر دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد بود
از دلیل تا وتد طالع اما اگر دلیل ما بین سابع و عاشر افتاده بود مطالع
نظیر وتد سابع ببلد یعنی مطالع طالع از مطالع نظیر کم کنند باقی بعد

تا دلیل و اجزای ساعات نظیر را ... خارج قسمت ساعات بعد دلیل ...

دلیل

دلیل بود از وتد سابع آنرا بر اجزاء ساعات دلیل قسمت کنند ساعات
بعد دلیل حاصل آید از وتد سابع **ثمرهٔ چهارم** در تسییر دلیل که ما بین عاشر
وطالع افتاده بود دلیلی که هم درین ربع بود گفته شده است که ما دلیل را
تسییر کنیم مقدم میخواهیم و تسییر الیه را تالی پس چون مقدم میان عاشر
وطالع افتاده بود و تالی درین ربع بود بگیرند مطالع مقدم بخط استوا
و بلد و تفاضل بلد میان هر دو مطالع را در ساعات بعد مقدم
[illegible] از وتد عاشر ضرب کنند و بر شش قسمت کنند آنچه حاصل آید تعدیل
باشد پس اگر فضل مطالع بلد را تعدیل بر مطالع خط استوی زیادت
کنند تا بر هر دو حال مطالع خط استوی معدل گردد و همچنین مطالع
تالی بگیرند بخط استوی و بلد و تفاضل بدانند و هم در ساعات بعد
مقدم از وتد عاشر ضرب کنند و بر شش قسمت کنند آنچه خارج شود
تعدیل بود پس **اگر** فضل مطالع خط استوا را بود زیادت کنند تا بدین
هر دو عمل مطالع خط استوا معدل گردد پس مطالع معدل مقدم بخط استوی
از مطالع معدل تالی بخط استوا کم کنند باقی که بماند هر درجه را سالی
حساب کنند و هر دقیقه را شش روز یعنی این مدت را تسییر مقدم
بتالی رسد و این عمل تسییر جزو معلوم است بمعلوم **ثمرهٔ پنجم**
در تسییر دلیل که ما بین رابع و سابع افتاده بود و تالی نیز درین ربع
بود بگیرند مطالع نظیر مقدم بخط استوا و بلد و تفاضل ما بین دو

مطالع خط استوا را بود بر مطالع [illegible] کنند [illegible] تعدیل از مطالع خط استوا کم [illegible] و اگر فضل

[illegible] تعدیل از مطالع خط استوا کم کنند و اگر فضل مطالع بلد را بود تعدیل بر مطالع خط استوا

و دلیل که هم درین ربع بود اگر مقدم میان رابع و سابع [illegible]

مطالع را در ساعات بعد مقدم از وتد رابع ضرب کنند و بر شش
قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس **اگر** فضل مطالع نظیر خط استوی
را بود تعدیل از وی کم کنند و **اگر** فضل مطالع نظیر بلد را بود تعدیل بر مطالع
نظیر خط استوی افزایند تا مطالع خط استوی معدل گردد و باز مطالع
نظیر تالی بخط استوی و بلد بگیرند و تفاضل ما بین دو مطالع را در ساعات
بعد مقدم ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل چون آید چنانکه
گفتیم از مطالع نظیر تالی بخط استوی کم کنند **اگر** فضل او را بود بر وی زیادت
کنند و **اگر** فضل مطالع بلد را بود مطالع نظیر مقدم بخط استوی از مطالع
نظیر تالی بخط استوی وضع کنند باقی درجات تسییر ماند **ثمرهٔ ششم**
در تسییر دلیل که ما بین وتد طالع و رابع و دلیل دیگر که هم درین ربع بود
اما مقدم میان وتد طالع و رابع بود و تالی هم درین ربع بود مطالع طالع
ببلد و خط استوی و تفاضل میان هر دو را در ساعات بعد مقدم
از وتد طالع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس
اگر فضل مطالع بلد را بود بر مطالع خط استوی تعدیل از وی کم کنند
و اگر فضل مطالع خط استوی را بود تعدیل بر مطالع بلد افزایند تا مطالع
بلد معدل گردد و با مطالع تالی همین عمل کنند پس مطالع معدل مقدم
ببلد از مطالع تالی ببلد کم کنند باقی درجات تسییر ماند **ثمرهٔ هفتم**
در تسییر دلیل که میان سابع و عاشر افتاده بود بدلیلی که هم درین

مطالع

ربع بود واگر مقدم میان سابع و عاشر افتاده بود مطالع نظیر او بگیرند
بلد و بخط استوای وتفاضل هر دو را در ساعات بعد مقدم از
وتد سابع ضرب کنند و بر شش بلد معدل شود تا مطالع نظیر الی
درجات تسیر ماند **ثمرهٔ هشتم** در تسیر اوتاد از درجه طالع که پیش
از این یاد کردیم تسیر جزو معلوم بجزو مجهول و وجه عمل آنست که اگر تسیر
وتد طالع کنند یا دلیل را که بر حقیقت وتد باشد بعدد هر یک سال
یک درجه بر مطالع طالع زیادت کنند یا بمطالع دلیل که بود درجه طالع
بود و او را مطالع معدل خوانند و قوس او بگیرند بمطالع بلد موضع تسیر
درجه طالع یا موضع تسیر این دلیل حاصل آید پس صاحب این درجه
قاسم خوانند و حکم او از طبیعت قاسم کنند چنانکه ذکر رفته است و اگر موضع
تسیر درجه غارب بود صاحب حد او قاسم باشد اما اگر بر مولود سالها — نظیر این تسیر موضع
گذشته باشند و خواهند که در وقتی معین بدانند که تسیر درجه وتد
کجا رسیده است مثلا خواهند که تا موضع تسیر درجه طالع بدانند
سالهای تام گذشته را بر مطالع طالع زیادت کنند و اگر با سالها ماه
و روز بود حصه هر یک بدانجا افزایند تا مطالع معدل باشد قوس
او بگیرند بمطالع بلد موضع تسیر معلوم شود و نظیر او موضع تسیر
وتد غارب باشد اما همین مطالع معدل را قوس کنند در جدول
مطالع خط استوا من اول الجدی موضع وتد عاشر حاصل آید و نظیر — تسیر

او موضع

او موضع وتد رابع بود پس احکام هر یک از قاسم کنند و حکم دلیل که بر
اوتاد افتاده باشد همین است **ثمرهٔ نهم** در تسیر دلیل که مابین الوتدین
افتاده بود بجزو مجهول بدین عمل منتهی می آید و او چنانست که ما هر دلیل را
که میان دو وتد بجزو معلوم گیریم واجبست مطالع او را معدل کردن — تسیری
بساعات بعد از وتد چنانکه در پیش رفت اینجا این عمل حاجت هست
یا نیست چون تسیر او بجزو معلوم بمانده نمی شود اما از روی قیاس آنست
که معدل کردن مطالع دلیل جهت بعد اوست و ذکر رفته است که تعدیل
مطالع مقدم مناسب ساعات بعد او بود از وتد مناسب اجزاء ساعات
او بحسب موضع و این هر دو علت اینجا موجود است پس واجب کند
مطالع او را معدل کردن بساعات بعد او از وتد اگر چه تسیر الیه مجهول
است گو باش چون مطالع دلیل معدل کنند تسیر او بحسب ربع او برانند
چنانکه هر یک را نموده ایم والله اعلم بالصواب **شعبهٔ چهارم** در احکام
مدبرات شش ثمره **ثمرهٔ اول** در احکام مدبرات در پیش گفته ایم که مدبر
آن کوکب باشد که تسیر بجرم یا بشعاع او رسد و حکم آن برج از مدبر کنند
تا تاثیر در شعاع او بود یا بجرم او پس اگر مدبر سعد بود در اصل
سعد بوده و او را در طالع حظی باشد یا در موضع شعاع خود
دلیل کند بر سعادت حال قوتهای روحانی مولود و صحت بدن
و دور بودن از مکروهات و عوارض ظاهر و باطن و اگر مدبر

دربیت المال خطی دارد دلیل حصول مال بود و فراخی معاش و معاونت
هر کس و یارمندی او در کارها و اگر دربیت السلطان خطی دارد
دلیل سعادت بود از قبل سلطان و بزرگان و بودن شغل و عمل
نیک و پیش رفتن صناعت و رواج کارها و قوت جاه و رفعت
باشد و شهرت در شهر و ناحیت و سعادت حال مادر بود آنچه
بدین بیت تعلق دارد و اگر دربیت سابع خطی دارد دلیل شرکت بود
و سعادت از روی زنان و ضدان و خصمان و شر و موضعی که مولود
قصد آنجا دارد و اگر دربیت رابع خطی دارد دلیل تنگی احوال املاک
و ارتفاعات و آبادانی جایها و خوش عیشی در مسکن و قرارگاه خود
و سعادت حال پدران و مادران و عاقبت کارهای هر دوازده برج
همین است اما اگر مدبر نحس باشد یا درین وقت نحس بود حکم برعکس
افتد هر بیتی را و فسادی که افتد از طبیعت آن نحس باشد و بتوسط از
مضرت او و اگر نحس یا منحوس بوده باشد در اصل یا محترق یا منحوس
بکسوف و مانند این اما اگر مدبر نحس باشد یا منحوس صاحب
دوازدهم یا در دوازدهم بود دلیل پریشانی باشد و غلبه دشمنان
و در ماندن و حبس و قید و فساد دواب و اندوه از قرض و اگر مدبر
نحس یا منحوس صاحب هشتم بود یا در هشتم بود دلیل بیماری بود و گرانی
اندام و دشواری حرکت و نقصان شهوت خاصه که ایام کهولیت یا

پیری و مکروه رسد از بنده و خدمتکار و مردم فرومایه مثال آنست که اگر
مدبر زهره بود و منحوس شده باشد در اصل یا در وقت پس مضرت
از بسیار خوردن طعام و شراب بود و راندن شهوت و عشق و طرب
و مانند این و زهره بمریخ منحوس بود مضرت از فسق و فجور باشد و
لواطه و طلب حرام و شهوت راندن پلید و خیانت با زنان و خواهران
و ضرب و قتل و بیماریها از ماده صفرا و بلغم و خصومتها و مکروه از بزرگان
و لشکریان و مردم سپاهی و دروغ گویی و بیچاره و مانند این و اگر زهره
بزحل منحوس بود مضرت از شهوت پرستان و تنگی معاش و عشق و تهمت
و فضیحت شدن بکارهای ناستوده و بند و زندان و دست تنگی و رنجوری
از ماده برودت و مکروه از مشایخ و بندگان و خدمتکاران و زنان و
پیران و مانند این اما اگر مدبر مشتری بود و منحوس بمریخ در اصل یا در وقت
پس مضرت از غذاهای چرب و شیرین بود و گوشت خاصه گوشت شکار
و طلب الحرام برخصت شرع و سالوس و زراعت دروغ و نفاق و زرق
و سوگند خوردن و مکروه رسد از حاکمان و قاضیان و رنجوری بود از
سبب حرارت و رسیدن چیزها بر اعضا و اگر زحل منحوس بود مضرت از غمها
کهن باشد شرعی و کارهای قدیم پادشاهان و اهل صحرا و برزگان و خدمتکاران
و مکروه رسد از مشایخ و درویشان و زاهدان و ارباب علم و مردم منافق
و اندوه دراز و بیماریها بود از سبب فکر و اندیشه و معاملات اما

از خیر و شر مدبر تا وقتی بود که تسییر در شعاع او باشد یا جرم او بود چنانکه
یاد کردیم اما اگر مدبر عطارد بود با هر کوکبی که باشد فعل او کند از
سعادت و نحوست یا در بیت هر کدام کوکب که باشد اما اگر بذات
خود مسعود بود دلیل قوت رای باشد و شناختن معاملات دستاری و تدبیر
بیع و شری و کتابت کردن و اموختن علم و صحبت داشتن با ارباب قلم و اهل
فضل و خواندن اخبار و اشعار و بدست افتادن کتاب و نامه و اگر
منحوس بود دلیل کند که رای ضعیف و تدبیر و کینه و مکروه ساختن و دروغ طبع
گفتن بسیار و مانند این و هذیان و لجاج و مکروه رسد از جور و جفا
مردم فرومایه و عاجز شدن بسبب تهمت و افترا و اتفاق کردن ایشان
و بی حاجت گفتن اما وجه دیگر انست که مدبر در هر بیت که باشد
چون نحس شود در وقت فساد مضرت بموضع او رسد از طبیعت
آن نحس و بمنسوبات او و بصاحب طالع و ان نسبت نحس و طالع
مثال طالع ثور و زهره در یازدهم بجوزا و مدبر بودن در وی و زحل
در ششم سنبله و زهره در مقابل او مولود را از دوستان که دل بسته
بجمال ایشان خاصه که زنان شریفه باشند و اهل نسب مکروه رسد
یا چنین کسانرا مضرت از بزرگان مولود یا از سفر مولود یا از دین مولود رسد
و آن قوم مردم حکیم بوند یا از خاندان قدیم و مشایخ و دهاقین باشند
یا از فرزندان مولود مضرت رسد یا فرزندان مولود بسبب فساد شود

یا عشق یا سوداهای فاسد اما اگر مدبر بسعدی مسعود شود حکم بر سعادت
باشد از طبیعت آن سعد و موضع و بیت او و آن سعادت مناسب آن سعد
باشد یا طالع چنانکه اگر آن سعد مشتری بود و او صاحب بیت المال باشد
سعادت مالی دهد و اگر در خانه پنجم بود مال از وجه هدیه دهد یا از کذر فرزند
یا از طرب و این طریق بغایت دقیق است و در عبارت چندان مفهوم نمیشود
تامل نیکو واجب باید داشت و موضع مدبر و نظرها و قبول ورد و مودت
و عداوت را اعتبار کرد **ثمرهٔ دوم** در احکام تسییر اعظم اول مقدمه گفته میشود
که در ثمره یاد کرده ایم تسییر اعظم جهت دانستن هیلاج و کدخداست و اوتاد اربعه
و آنچه استدلال کنند بقا و فنا بوالید و سعادت و شقاوت او و این
چون تسییر دلایل عمر بمواضع مخوف رسد از آنچه نمودیم قطع عمر باشد از طبیعت
آن قاطع و موضع او و نسبت مسیر و مسیر الیه با طالع و تحویل و برج انتها و حکم کلیات
اعمار برین اصول باشد و حکم کلیات سعادت و شقاوت و نحوست و
قوتها و نقصان ظاهری و باطنی است اما اگر تسییر اوتاد یا تسییر نیرین یا تسییر
شایع سهام یا تسییر دلیل دیگر که بر درجه وتدی بود افتاده باشد ما بین الوتدین
باشد بموضع نحس رسد دلیل فساد مزاج بود و نقصان حواس ظاهر و باطن
و قوتهای نفسانی بحسب دلیل و موضع تسییر و مزاج مسیر الیه اما اگر تسییر دلایل که
نمودیم بموضع سعدی رسد استدلال کنند بسعادتهای آن قوتها و سعادت
داخلی و خارجی اما اگر تسییر بعضی ازان دلایل بنحوس رسد حکم بر غلبه وقت

دلیل کند بیان مانع و معطی بفکرت تمام و ذهن صافی پس باخبر باز آنها
هریک یاد کردیم بحسب قاسم سعود ما از آن قیاس کنند اما اگر قاسم نیر اعظم در
از دلایل کلیات سعد باشد خاصه در اصل مسعود بود دلیل طول عمر بود و
خوش عیشی و سعادتهای تمام مولود از خارجی و داخلی و اگر قاسم نحس باشد
خاصه نحوس بود حکم او برضد افتد اما اگر در موضع تسیر درجهٔ طالع را قاسم
مشتری بود دلیل کند بر پاکی مولود و راستی و امانت کناری و مشغول
بطاعات و خیرات و رغبت کردن بامور آخرتی و طلب مال و توانگری و
تحصیل علوم دینی و استیلا یافتن بر قومی و حکومت و نفاق و رزق بوجه
احسن و مجالست با ائمه و وزرا و قضاة و مردم ستوده و معروف و مشهور
و یافتن نام نیک و عوذن کرم و پوشیدن لباسهای کبود و عالمان و
اعتدال مزاج مایل حرارت و سلامتی قوتها و صحت بدن و هم احوال اسباب
سال عمر باشد و این اصل را نیکو اعتبار کنند و ضایع نگذارند در جمیع احکام
اگر قاسم زهره بود دلیل کند بر طلب لذات و مناکحت و غذاهای چرب و شیرین
و راندن شهوت و صحبت خوبان و اصحاب طرب و هزل و مردم اوباش و بزنان
و کودکان و جستن مناسبت باصوات و الحان و مزامیر و بویهای خوش
و پوشیدن لباسهای سفید و زنانه و لطیف و نازک و ساختن زینت و
اعتدال مزاج مایل برطوبت و تند بریق و اگر قاسم زحل باشد دلیل کند
بر گرانی اندام و کسلان و تعویق در کارها و دشواری حرکات بسبب کسل

عمر و دلیل کند بر سختی و فقر و تنگدستی و غم و کم همتی و طمع داشتن و برامید
زیستن و کمر وجود و ظلم از مردم فرومایه و دون و جفا و پریشانی خاطر و
افتادن بترس و وهم و شکسته دل شدن و پوشیدن لباسهای کهن و
بی قیمت و خوردن غذاهای بد و کهنه و کهن و ناگواریده و سوء و سودا
جستن با مردم جاهل و عمر ضایع کردن و مایل شدن مزاج ببرودت و
بدید آمدن امراض مزمنه و مدید و اگر قاسم مریخ باشد دلیل کند بر تندی
و تیزی و شتاب زدگی و غازی و مرکبی و دلیری و شجاعی و گزاف کاری
و ظفر جستن و راندن نامردمی و کوشیدن در آزار خلق و نابخشودن بر
زیردستان و ضعیفان و تلف کردن مال و منال و اختلاط جستن
با ارباب سلاح و ترکان و رندان و عیاران و بی باکان و حرب و خصومت
و کار بستن انواع سلاح و مفسد شدن در امور آخرتی و پیش رفتن مجود
و فروختن حیوانات و پوشیدن لباسهای سرخ و جامهای حرب و میل
مزاج بصفرا و سوست و رنجوری دموی مناسب سال عمر و اگر قاسم عطارد
باشد دلیل کند بر قوت رای و تدبیر و هوای خاطر و فصاحت و بلاغت
و عقل و تیز و خواندن اخبار و طلب صحبت ارباب قلم و اصحاب هنر و مردم
عالم و حکیم کند بعلوم دقیقه و تجارت و بیع و شری غلامان و مصنوعات
و دلیل دلخوشیها بود از مستوفیان و نایبان و وکیلان و متصرفان و دلیل
خوش زبانی باشد و لطیفه گفتن و رغبت نماید بسفر و دبیری و معلمی

وساختن نفایس ونقاشی ولعبها ولباسهای ملون پوشد وعمامه دارد
ومزاج او مایل بود بمزاج برج عطارد ودرجات قسمت ثمرهٔ سیوم
در احکام تسییر وتد رابع اگر قاسم مشتری بود دلیل کند بر زیادتی اسباب
واملاک وسرا وآبادان کردن خانها وعمارت مساجد وصوامع وزیارهٔ
خانها ومدارس وخانقاه ونیکی عواقب او وساکن شدن در مقامهای
عالی وجایهای پاک وخوش ویافتن مال خاصه مدفون ونیکی ارتفاعات
واطعمه وفراخ دستی وتوانگری ونیکی احوال پدران ومادران ووقوع
کار در حرص مولود واختلاط با علما وقضاة ویافتن سعادت از بزرگان
ومعارف ومشاهیر واگر قاسم زهره باشد دلیل کند بر کرم واحسان
وبیرون آوردن نام نیک ومیل کند بصحبت اهل طرب وخاتونان وخادمان
ولذات ورغبت نماید بطعامها وشرابهای خوش ولطیف وشهرت یابد
در شهرها وناحیت بحسن سیرت واخلاق پسندیده وعمارت باغ وبستان
وسردابه وحوض خانه وآبها روان وخانهای با نزهت ودلیل سعادت احوال
پدران ومادران باشد ونیکی دخل از ارتفاعات وانواع میوها وگلستانها
وشیرینیها وآنچه بنقل شاید واگر زحل قاسم باشد دلیل کند بر سفر
وانتقال از مسکن مألوف از شهر بشهر واز وطن بوطن ومشتکی شدن
از پدران ومادران ودلیل انقلاب احوال این جماعت باشد وبیماری
وموت ومیل کند بزراعت ومرمت جایهای وجویها وعمارت کورخانها

وزاویها

وزاویها ورباط وکاروانسرای ونیکی یابد از ارتفاعات خاصه از حیوانات
وشدت بیند از کاردهشت وخلاف بندگان ودوستان ویاران
وطلب عزلت دارد وعاجز ودلتنگ باشد وترش روی وفرودستی کند
وبیچارگی ودر مقامها ساکن شود کرامی بود در آنجا وعاقبت اندیش
باشد تا حدی که کار خود ازان بزیان برد واگر مریخ باشد قاسم
دلیل کند بر خرابی خان ومان وپریشانی اوطان واملاک از ضیاع
وعقار وساختن مسکن درمیان لشکریان وترکان وگریختن ووقوف
از بند وزندان وضرب وقتل ومایل شود بشر وفتنه وعوانی وراهزن
وخیانت وخلاف ومکر وحیلت ودروغ گفتن واز مادران وپدران
ومستولی شدن بیماریهای خونی برین جماعت وقصد ایشان کند
ودلیل سوختن جایها باشد وبی دادی کردن وبی عاقبت شدن در
کارها خاصه در کارهای آن جهانی واگر قاسم عطارد باشد دلیل
کند بر نقاشی بانجار خانها وقبهارا با شکوفه ودرهم پیوسته وکوشکها
ومستغلات وخان ورباط وکاروانسراها ودکانها وبیع وشری املاک
ومعماری کردن وبزرگ شدن بر سر اصحاب حرف وصنایع وبازاریان
وانتقال از وطن بتجارت وبیاعی ووکیلی ونیابت وآمیختن با اهل
دیوان ومتصرفان وعمال واهل فضل ودبیران ورغبت او بعلم ستاره
وبنایی ودلیل فوت تدبیرهای پدران ومادران بود ثمرهٔ چهارم

در احکام از قبل خصمان تیسیر وتد سابع اگر بر وتد غارب قاسم مشتری
باشد دلیل کند بر امن و فراغت از قبل خصمان و ضدان و مصالح
جستن ان قوم و دلیل تن درستی مولود بود و صحت نفس و خوشی
عیش و نیکی رای و تدبیر و مصیب بودن در وعده و سخنان و صلاح
حال اهل بیت باشد و یابد منفعت از شرکا و اهل و عیال و فخر
کردن این طایفه بدو و بالادستی جستن و سلیطی کردن ایشان
و افتادن کارهای شرعی و دعویها و رسیدن بمال و توانگری
خاصه بمالی که رنج برد خود و بسیاری ساختن معاملات و داد
و ستد و بیع شری و نیکی بودن فرزندان خاصه پسران و مبارکی
عقود و نکاح و شرکت و سفر و خصوم غایب باشد و کم شده و
دزدیده اگر زهره باشد دلیل کند بر مقبولیت و عز و شرف از اهل
زنان و شریکان و خادمان و ضدان و خصمان و یافتن شهرت
و نام نیک و معرفت از کدایون و افزونی صحبت با اهل بیت و دوستی
کردن با اهل طرب و عشق و راندن شهوت و یافتن نشاط و
لذت و رغبت بنکاح و تزویج و شرکت و حصول جفت خوب
صورت و لطیف طبع و بسیاری فرح از روی زنان و مراد
ایشان رفتن و تسلط ایشان و شادمانی کردن و افتادن سفر
با خیر و نفع و یافتن مال خاصه از اهل و عیال و نیکویی شرکت و نکاح

وزیادت

و زیادت شدن از دوستان و فرزندان خاصه دختران و رهای صایب
و راست رفتن سخنان و صحت و سلامتی مولود و اهل بیت و یافتن
لذات از زندگانی و اگر قاسم زحل باشد دلیل کند بر شدت و کدورت
میان مولود و ضدان و خصمان و شریکان و طمع کردن در زنها
و مال و قصد خصمان و رسیدن ضرر و خوف از دعویهای کهن
و ناسازکاری و بدخویی اهل بیت و ابنا و نمودن خیانت ایشان
و افتادن بغربت و مشقت و رنج و تنگدستی ایشان و بیماری یافتن
اهل و عیال و ضدان و افتادن طلاق و فراق و دلیل توانگری از
مال زنان و باشد که مامور زنان و خصمان شود از خوف مولود
رایج باشد از بیماری و سوداها بد و ضعف قوت شهوانی و نشاط
باشد و بدی مناکحت و شرکت و خوف از موت بود و اهل بیت با خصمان
قصد کنند و حیلت و کید سازد و بدی پیند از قول خویش و
بد باشد سفر و معاملت اگر قاسم مریخ باشد دلیل خیانت زن و انباز
بود و افتادن خصومت و خصم نو پدید آید نشاید درین وقت
امانت نهادن و راز گفتن و سفر کردن و زن خواستن و انبازی کردن
و دوستی با ترکان یا لشکریان داشتن و دلیل ساختن اهل بیت
باشد با غیری و افتادن خصومت باشد و بخشم رفتن او و چیزی
دزدیدن با مردم دادن و قصد کردن و خیانت اندیشیدن و باشد

که بر دست مولود خطای رود یا خونی رود و اندیشهای خطا کند و تدبیرهای
ناصواب و افتادن در خصومت کننده شود و زنان بروی غضب رانند و
او بیدی و فحش و راندن شهوت و لواطه مشهور شود و خود را در فتنها اندازد
و از بدرایی و بی اعتقادی خاصه در دین و مذهب اما اگر قاسم عطارد
باشد دلیل کند بر بسیاری بیع و شری و معاملت کردن و افتادن بتعرض
تجارت و آموختن علوم از طب و نجوم و احکام و دلیل قوت رای و تدبیر
بود در معیشت و مودت کردد و مضع و دلیل قوت فراست باشد و شناختن
مزاج مردم مایل شود بغلامان و امردان و اگر نکاح زنی زیرک و فاضل بدست
آرد و عاقل و کدبانو و زبان آور و مولود بسیار متهم شود و در حق
او بد گویند و مردم با او دو زبانی کنند خاصه زنان و انباز وی و بروی
نفاق غلبه کنند و او را بسبب مال خصومتها افتد و بطرازی برند و نسوان
و او را نوشتن تعویذ و مکر و حیل در قید آرند ثمرهٔ پنجم در احکام
تسییر و تد عاشر اگر بر موضع تسییر و تد عاشر قاسم مشتری باشد دلیل کند
بر شغل و عمل خیر و پیش آمدن کارهای نیک و نافع و دلیل تواضع بود
و راست کاری و قبولیت بزرگان و خداوندان دولت و معارف ملک
و میل با مور آخرت و کارهای دینی و طلب صحبت ملوک و وزرا و
اصحاب و نواب و اعمه و قضاة و دلیل راندن حکم بود و افزونی جاه و رفعت
و منزلت و پیش رفتن با بزرگانها تا سود و نمودن کرم و سخاوت و توانگر

شدن

شدن و شهرت یافتن بنام نیک و دوستی کردن با اهل طاعت و زهد
و علما و رغبت کردن بعلوم دینی و توبه و ندامت و پوشیده داشتن اسرار
رعونت و ناموس کردن و دلیل سعادت مادر و پدر بود و پادشاهی و سلامتی
او و حرکت مولود بمال و منال و جاه و منزلت و اگر قاسم زهره باشد دلیل
کند بر عمل بزازی خاصه و جامه فروشی و عطاری و امری مطربان و
زینت سازی و بیع و شری برده و انواع پیرایه و حلیها و ملاقات خاتونان
و خادمان و جوانان و معاملت با این طبقه و افزونی جاه و تربیت
و خوی از کذر اصحاب طرب و پیش رفتن امید و زدن مزامیر و اوتار
و مشهور شدن بعاشقی و یافتن منفعت از طبقات زهره و از زرگان
و مردم خوب صورت و لطیف طبع و تازه روی و دلیل حدوث سعادتها
بود و لذتها و خوش عیشی و نشاط و تلطف با مادران و خواهران
و دوستان و توانگر شدن و عشرت کردن و بمراد رسیدن تا بحدی
در لذات این جهانی باشد و اگر قاسم زحل باشد دلیل کند بر بسته شدن
امور و خوف از سلطان و مقربان سلطان بسبب کارهای کهن و کذشته
و حرمت و دعویهای کهن و دیرینه و افتادن از چشم بزرگان و شغل و عمل و منزلت
و در بیم و هراس ماندن و اندیشهای محال و معزول شدن شغلهای
دیرینه و پیش آمدن کارهای بزرگ و سخت و خوف ناک و رسانیدن
شدت بمردم و نمودن ظلم و جور و تعرض کردن بکارهای دشوار

و بیم افتادن از بلندیها و خوف از جایهای تاریک و صحراهای هولناک
و مشغول شدن بکار زراعت و عمارت و آبادی زمینهای خراب و
توانگر شدن و شهرت یافتن بنسب و خوف و موت مادر یا بیماری صعب
و اگر قاسم مریخ باشد دلیل کند بر رغبت کردن بسلاح و خدمت سلطان
و امرا و لشکریان و طلب داشتن جاه و حکومت و امر و نهی جستن حرب
و مکر و خدیعت و خصومت و کارهای خوف و بیم باشد از زخم و جراحت
و مایل شدن بضرب و قتل و رنجانیدن خلایق و خیانت کردن و
بدکاری و ظلم و خلاف دعوای و هر بدی که بکنند و باز گردد و سبب بدو
هلاک او شود و در افتادن از اسب بیم بود و دلیل کند بر ساختن انواع
سلاحها و کار بستن آن و دلیل کند بر ساختن دزدی و یار شدن
با دزدان و رندان و مادر او در خوف باشد از بیماری و قتل و اگر قاسم
عطارد باشد دلیل کند بر صحبت سلطان و اکابر از کند دبیری و فضل
و شعر و فصاحت و بلاغت و تکلم یافتن شغل و عمل چون نیابت و وکالت
یا منجمی یا طبیبی یا کار دیوان یا صناعت یا سبب کتابت یا ندیمی یا خواندن
کتب و دلیل شهرت باشد در شهر و ناحیت و دلیل توانگری و تصرف داشتن
و باشد که بازرگانی و بیاع و بیع و شری قائم نفس و رغبت
باختلاط ارباب عقل و تمیز و اهل هنر اما حکم تیر این است که
اگر آفتاب در اصل یا وقت تدبیر یا قاسم که سعد باشد ناظر بود بود

طلب کند ملوک و توانگری و شهرت و جاه و رفعت و قوت و عقل
عزیزی و پیش رفتن کارهای آخرت و نیکی رای و برساند بحکومت و سروری
قومی و اثر او بماند از تمیزی باشد اما عید بر قاسم که نحس باشد ناظر بود از
نحوست او کم کند و مانع شقاوت او شود اما اگر این احوال قمر را بود بهمین
اثرها کند اما کمتر از آفتاب و زیادت کند قوت عقل و حکمت و کارهای این جهان
پیش رود و بزرگی یابد بر عوام الناس و اقربا اما اگر مدبر یا قاسم نحس باشد کاهد
از نحوست او بعد از قوت و قبولیت اما اگر نظر مدبر بعداوت بود مضرت
رسد و فساد مزاج باشد چنانکه یاد کرده ایم در ثمرهٔ دوم از شعبهٔ اول و اگر
محترق باشد خوف موت بود اما حکم استیلاء کواکب یا بودن کواکب ایشان
در اوتاد خاصه بر غیر و تدهین باشد و بارها گفته ایم که احکام مناسب شخص
باشد و شرف و حیث او و مناسب حال عمر او و قبول ورد مدبر و قاسم و احوال

ثمرهٔ ششم در مزج قاسم با دلایل اصل بوقت احکام بنگرند بقاسم که
تا در اصل قوی بوده است بقوتهای ذاتی و عرضی یا ضعیف بوده است
اگر قوی بوده است بعد از قوت در رسانیدن سعادت زیادت کند آنچه
گفتیم و از شقاوت بکاهد و اگر ضعیف بوده است از سعادت کم کند و
در شقاوت بیفزاید اما در سعادت و شقاوت قاسم را با دلایل طالع در اصل
نسبت دهند بدان طریق که بنگرند تا قاسم را و بروج تسییرها با طالع چه نسبت است
از طالع و برج تسییر همچنین و قاسم در موضع تسییر غیر حد هیچ حظ دیگر دارد

وبا این برج او را جایگاه مداومت ما مدارد شهادت و قوت و قبول و رد هریک
را در موضع خود در اصل درجه وقت و همچنین که تسییرات را اعتبار است
مر کواکب و حالات هریک را اعتبار است که هریک بهم دوری تمام کنند
در دوازده خانه طالع پس واجب باشد سیر کواکب هفتگانه و نظر هریک را
با قاسم امتزاج دادن و هیچ طرف ضایع نگذاشتن و بیروی رسیدن بقدر
قوت و احکام بر دلیلهای قوی برهان چه اثر آن ظاهرتر بود اما ثمره این
شعبه آنست که کار دلایل اصل را از کوکب و مراکز بیوت و سهامات تسییر اعظم
را مر هر سال که طالع تحویل کند و برج انتها بدانند تا معلوم شود که تسییر
کدام دلیل بموضع سعد یا نحس رسیده است و حکم سعادت و نحوست
مدلول از آنجا کنند و نسبت دهند قواسم و بروج را با طالع چنانکه نمودیم
اما رسیدن طالع سنوی و شهوری و تسییر طالع تحویل بسعود و نحوس
و شعاعات هریک از اصلی و فرعی حکم آن سال و شهور و ایام از و کنند
و نیک تامل کنند که این تسییرات دلایل اصلی موافق اند یا مخالف
قوت و ضعف و سعادت و نحوست و احکام بر مقتضای آن نهند
پس اگر تسییر اعظم از حد سعد بحد سعد نقل کند اگر قطع عمر نکند عمر
او سالها بردارد اما اگر تسییر سنوی از حد سعد بحد نحس نقل کند
فساد او ماهها باشد و اگر تسییر شهوری با تسییر طالع تحویل از حد سعد
بحد نحس نقل کند زحمت آن روزها بود اما اگر این تسییرات از حدود

نحسان بحدود سعدان نقل کند مضرت هریک بمنفعت بدل شود چنانکه
از رنج براحت پیوندد و از بیماری بصحت و مانند این و کیفیت مضرت
و منفعت مناسب طبیعت تسییر و موضع او و قاسم بود و مناسب طبع
قاسم و خانهای او با طالع اصل شعبه پنجم در احکام زمانها و
صاحب دور و فردارات سه ثمره ثمره اول در احکام زمانها حکما یونان
احکام نجوم برمز و اشارت گفته اند و اهل بابل از آن رمز خبر دارند و اهل
فارس و هند شرح آن اظهار کردند و از آن جمله یکی زمانهای مولود است و این
عمل را مناسبت کرده اند و فردار مفروض خوانند و اصل این عمل بر عطیت
کبری آفتاب نهاده اند مختلف چنانکه قسم قمر از وقت ولادت تا مدت
چهار سال شمسی و بعد از آن قسم عطارد است ده سال و قسم زهره است هشت
سال و قسم آفتاب است نوزده سال و قسم مریخ است یازده سال و قسم مشتری
دوازده سال و باقی قسم زحل است تا آخر عمر پس هر کدام کوکب که در صورت
طالع قوی تر بود مولود در زمان استیلا و تربیت او نیکو حال و با دولت و
سعادت بود مناسب کواکب با طالع اما در چهار سال تربیت قمر تن مولود
روز افزا بود و هر لحظه از حال بحال گردد چون قمر و غذاهای او هرتر باشد و میل
او بچیزهای آبی بود چون انواع میوها و نباتات و لبنیات و امثال این و بعد
از چهار سال عطارد مستولی شود تا تمام چهارده سال قوت فهم در وی
روی بترقی نهد و آغاز کند دانستن چیزها و دریافتن معانی و تعلیم

دروی متاثر باشد و بدید آید قوت اخلاق و خاصیتهای اعمال و دانستن
ادب و علم و نیك و بد و بعد از چهارده سال زهره مستولی گردد تا تمام
بیست و دو سال آغاز کند در وی حرکت منی و جنبیدن شهوت و آرزو
بردن بجفت و طلب لذت و خوردن و پوشیدن و فریفتن مردم و فریفته شدن
و آنچه تصرفات حیوانات و بی عاقبتی کردن و بعد از بیست و دو سال آفتاب
مستولیست تا تمام چهل و یکسال و مزاج مولود قوت گیرد و استیلا جوید
قدرت بر چیزها و از هزل و لعب روی بوقار آرد و سروری طلب دارد و بعد از
چهل و یکسال تا تمام پنجاه و شش سال مریخ مستولی شود آغاز کند بدید آمدن
قوت بخل و حرص و سخت کوشیدن و درشتی کردن و ضعف قوتهای بدنی
و حواس و پوشیده داشتن اسرار و عاقبت اندیشی و کمی شهوات و لذات
بعد از پنجاه و شش سال تا تمام شصت و هشت سال مشتری مستولی
شود و طلب نام نیك دارد و جهد در کارهای دینی و خود را مستعد امور
پسندیده گرداند و خیرات و طاعات پیش رود و بعد از شصت و هشت سال
تا تمام عمر زحل مستولی شود بدید آید کسلان و دشواری حرکات در وی
و شهوات و لذات نماند و طبع و مزاج سرد شود و اندکی سنگی خواب بود و
از مردم ملول شود و تنهائی جوید و ازین جهان روی بدان جهان آرد و
امثال آن بنهایت رسد و سخت کوش و مغلول شود و چاره طلب
تشوره دوم در قسمت فردارات عمل فردارات فلکیست و او منسوب

باهل

باهل فارس و آغاز این فردارات در طالع روزی از آفتابست و در طالع شبی از قمر
و اصل این عمل بر هفتاد سال شمسی نهاده اند بدان طریق که قسمت کرده اند هفتاد را
بر هفت کوکب مخالف چنانکه آفتاب را ده سالست و ماه را نه سال و زحل را
یازده سال و مشتری را دوازده سال و مریخ را هفت سال و زهره را هشت سال
و عطارد را سیزده سال پس اگر طالع روزی باشد از وقت ولادت تا تمام ده سال
مولود در تربیت آفتاب بود و چون ده سال بر هفت کوکب قسمت کنند نصیب
هر کوکبی یکسال و پنجاه و چهار روز و هفت ساعت برسد پس نصیب خود را
بعد از ولادت آفتاب تنها تربیت کند بعد از ین مدت شریك آفتاب زهره شود
و تربیت کند تا نصیب زهره تمام شود بعد از ین مدت شریك آفتاب عطارد شود
و هر دو تربیت کنند تا نصیب عطارد نیز بگذرد بعد از ین مدت شریك آفتاب
قمر شود و بعد از قمر زحل و باز مشتری و باز مریخ و بر شریك مریخ فردارت آفتاب
تمام شود بعد از ده سال نوبت فردارت بزهره رسد از اول سال سیزدهم
کسوی نصیب خود تنها تربیت کند بعد از آن شریك زهره عطارد شود و هر
دو تربیت کنند بعد از آن شریك قمر شود بعد از قمر زحل باز مشتری و باز مریخ
و فردارت زهره بشرکت آفتاب تمام شود بعد از زهره نوبت فردارت بعطارد
رسد چون نوبت او با شریکان تمام شود رسد بر همین قیاس تا تمام هفتاد
سال   اگر طالع شبی بود از وقت ولادت تا مدت نه سال صاحب فردار
قمر باشد و چون نه را بر کواکب هفت قسمت کنند نصیب هر یك سالی

و سه ماه و دوازده روز و یکساعت پس این قمر تنها تربیت کند بعد از این
مدت زحل شریک قمر شود و هر دو تربیت کنند و بعد از ان مشتری شریک شود
و باز مریخ و باز آفتاب و باز زهره و بشرکت عطارد تمام شود فرداریت قمر
بعد از نه سال نوبت فرداریت بزحل رسد چون نوبت او با شریکان بگذرد
نوبت بمشتری و باز مریخ با شریکان تا هشتاد سال بر عطارد تمام شود

الکواکب		سالها	ماهها	روزها	ساعات
شمس	ی	ا	ه	ی	ل
زهره	ح	ا	ا	٧	ـ
عطارد	ر	ا	ے	ک	ىد
قمر	ط	ا	ح	ـ	٧
زحل	یا	ا	د	که	ىو
مشتری	ے	ا	و	ىد	٧
مریخ	ر	ا	٦	٦	٦

و ما جدولی نهاده ایم و مدت
فرداریت هر کوکبی قسمت کرده
و نصیب هر یک در وی نهاده تا
وقت عمل محتاج نشوند بقسمت
کردن و آن جدول اینست
پس ازین کواکب هر کدام قوی حال
بوده باشند در اصل چون نوبت فرداریت باو رسد با شرکت سعادت دهد
از طبیعت خود و شریک مناسب بیت خویش با طالع و اگر ضعیف بوده باشد
اثری نکند اما اگر صاحب فرداریت قوی بود و شریک او هم قوی افتد بوقت
شرکت دادن در سعادت دادن بیفزاید طبیعت خود و اگر ضعیف بود چیزی
زیادت نکند اما صاحب دور نزدیک اهل فارس صاحب طالع است یکسال
بعد از ولادت و صاحب دور سال دوم آن کوکب که فلک او تحت فلک صاحب
طالع بود و سال سیوم برهمین قیاس تا سال هشتم صاحب دور باز صاحب طالع بود

و سال پانزدهم چندانکه عمر باشد دور میکند برین ترتیب اما نزدیک
اهل بابل سال اول صاحب ساعت ولادت بود صاحب دور از ساعات
معوج و سال دوم کوکبی شود که صاحب ساعت دوم باشد از ولادت بر
همان ترتیب که گفته شد پس هر کدام کوکب که قوی حال بود در نوبت دور
احوال مولود نیکو باشد مناسب طبیعت آن کوکب چنانکه یاد کردیم ثمرهٔ سوم
در ختم کتاب پیشوای اصحاب احکام بطلیموس این علم را صنعت خوانده است
جهة احکام هر طالعی علی حدة باید ساخت که هیچ طالع و اوضاع دلایل او بدیگری
نماند پس واجب کند که در صورت طالع نیکو تامل کنند و تفکری بجای آرند
بخاطر تیز و ذهن صافی احکام سازند باصول و قوانین این صنعت تا حق او گذارده باشد
و شرایطی که در دیباچه مذکور است از اعتقاد و امانت بکار دارند اما آنچه فقیر
درین کتاب یاد کرده است که آن از اقاویل استادان رحمهم الله بدو رسیده است با کلی
چند از محصول تجارب خود چون پیوسته طالعهای ملوک و اکابر در نظر داشته
و از هر یک فایده برده است پس جهد بدان نمود تا بر هر مبتدی آسانتر
و بفهم نزدیکتر باشد تمام تبث افتد و در عبارت او سهل بود و انحق تعالی توفیق خواست
وَاللّٰهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ نِعْمَ الْمَوْلَى
وَنِعْمَ النَّصِيرُ تمت هذه النسخة المسمى
بالثمرة والشجرة في احكام النجوم
تم بالخير والسعادة

[illegible]

عن قول امير المؤمنين والامام المظفر ...

محرم ٤ ١٥ صفر ٣ ١ ربيع الاول ٢٠ ١٠

جمادى الاول ٢ ١٥ جمادى الآخر ٣ ١٤ رجب ١٥ شعبان ٣ ٢٥

رمضان ٩ ٢٠ شوال ٦ ٧ ذي القعدة ٢ ٥ ذي الحجة ١٠ ٨

قال رسول الله صلعم ... صفر ... ربيع الآخر ...

محرم ... ربيع الاول ... جمادى الاول ... رجب ... شعبان ... رمضان ... شوال ... ذي القعدة ... ذي الحجة ...

روايتست ...

... من فضلك ورحمتك فانهما بيدك لا يملكها احد سواك وصل اللهم على سيدنا محمد وآله اجمعين فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به والله سميع عليم يختص برحمته من يشاء والله ذو الفضل العظيم

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا آفریدگاری را که افلاک دوایر و نجوم سوایر بیافرید و شکر و سپاس واجب الوجودی را
که آفرینش ذره از ذرات صنایع او و کون و مکان از نقاط بدایع او زحل مسند و جوت سیاهی
جاه و بر بام ایوان هفتم داشته اقتضاء قضاء او مشتری کامن چون قاضی ذاهن
در مسند صدر ششم معتقد قضای اراد است و مریخ خون ریز با خنجر تیز در میدان پنجم جلاد سیاست
او شمس انور با تاج و افسر بر تخت چهارم نور بخش عنایت او زهره زهرا چون مطرب رعنا
در طربخانه سیم حامی حمایت او عطارد وافی چون دبیر کافی بر طاق درگاه دوم
کاتب اوراق او قمر مضی چون برید متلقی در منازل فلک اول پیک اشارة او
سبحانه و تعالی فتبارک الله احسن الخالقین   و صد هزاران تحف تحیات نثار
صلوات بعدد کواکب ثوابت و سیار بر مرقد منور و روضه مطهر سید انبیا محمد مصطفی
و اولاد و اشیاع و اتباع او باد و سلم تسلیما کثیرا   این مختصریست در معرفت
احکام اتصالات کواکب با یکدیگر و تحویلات ایشان از برجی ببرجی و شرف و هبوط ایشان
و مجاسدات و خسوفات و کسوفات و آنچه در روی تقویم واقع میشود و فواید دیگر که بعضی
متعلقات بطالع مولود و محرم نامه دوایر و فواید تحویل بحسب اصطلاح هر قومی که از کتب
متداول مختار رشل مجمل و اربع مقالات کوشیار و تفهیم ابی ریحان و روضة المنجمین
و کفایة التعلیم و النجاه و اثار العبد المذنب الراجی الی رحمة الله الملک الغفار محمد بن محمد الملقب
باجنیا را انتخاب کرده و بجدول نهاده تا طالبان این فن را بسهولت مطالب حاصل شود
و قرانات و اشراقات در مثلثات و دیگر نظرات چنانچه عادت قلمی است حاصل آنکه
معتقد ما لا یعرف وجمع او ... این مختصر را بدعا یاد کنند

یا ناظرا فیه سل بالله مرحمة   علی المصنف و استغفر لصاحبه
واطلب لنفسک من خیر تریده   من بعد ذلک غفرانا لکاتبه

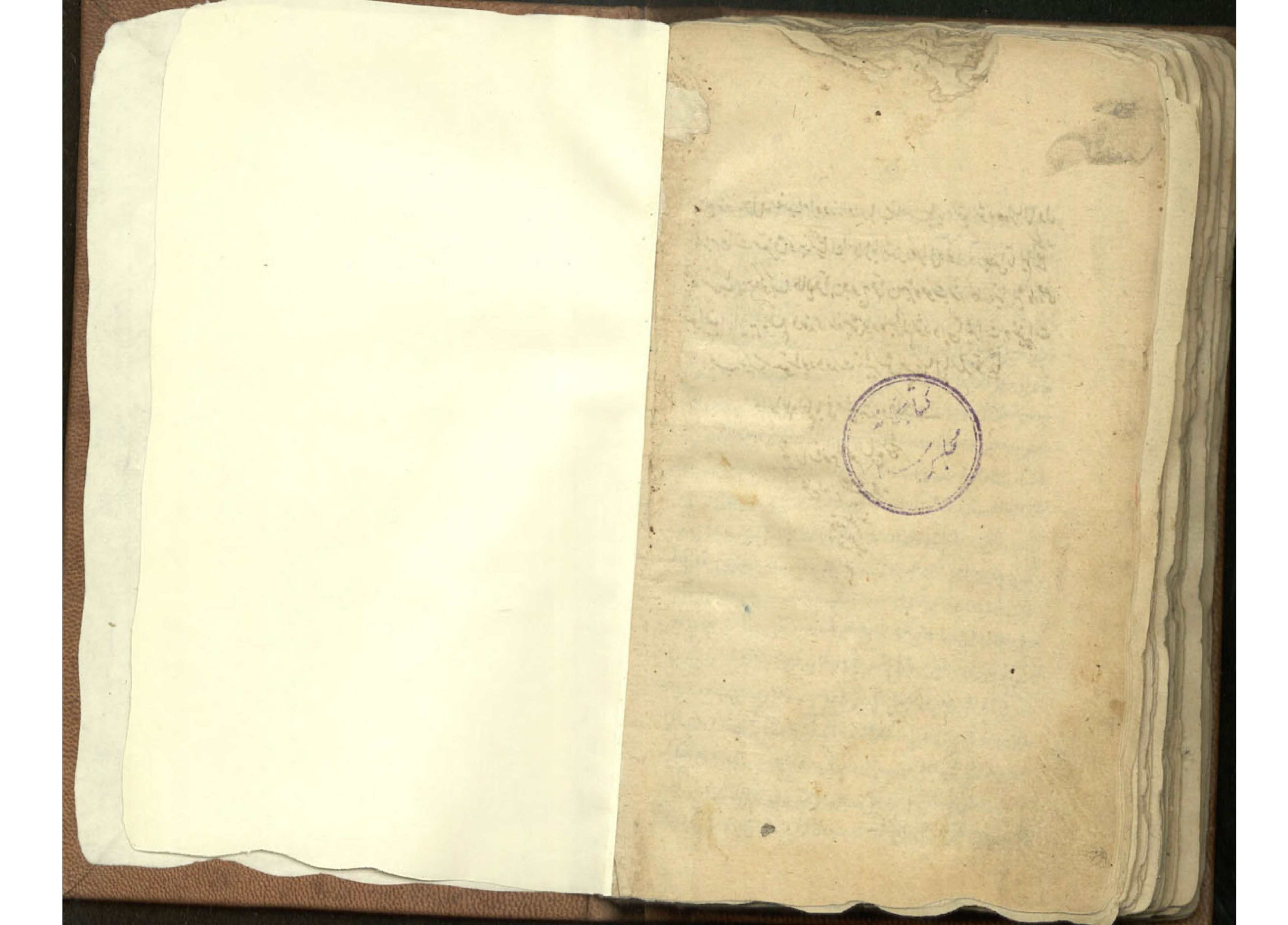
پیش از شروع در جدول اول مقدمه معلوم باید کرد در تعریف قرانات و غیره از احکام آن
بدانکه بقول اکثر اصحاب احکام قرانات را اثری عظیمست و موثرترین قرانها قران مشتری
و زحل است و قران این دو کوکب بر چهار نوع بود اعظم اکبر اوسط اصغر
و بعضی اعظم و اکبر را یکی گیرند اما قران اعظم آن بود که این دو کوکب قران کنند
در حمل و مثلثات وی دوازده بار و در ثور و مثلثات وی سیزده بار و در جوزا
و مثلثات وی دوازده بار و در سرطان و مثلثات وی سیزده بار همچنین در دوازده
چون برج قران کنند صد و پنجاه قران در مدت دو هزار و ششصد و شصت سال اما
اکبر آن بود که در چهار مثلثه قران کنند در مدت هفتصد و شصت سال اما
قران اوسط آن بود که در یک مثلثه قران کنند دوازده نوبت یا سیزده نوبت
در مدت دویست و چهل سال تخمینا اما قران اصغر آن بود که چون قران کنند
این دو کوکب در مثلثه تا آن وقت که دیگر قران کنند مدت بیست سال بود بیشتر
یا کمتر تقریبا و در تعیین سالهای قرانات اختلاف هست و تفصیلی دارد اقتضا
آن نکنند   احکام قرانات چهارگانه اما اثر قران اعظم آن بود که طوفانی واقع
شود که احوال عالم بکلی از حال خود بگردد و متغیر شود و سلطنت و دولت دیگرگون شود
و کوه ها بسیر سهل شود و دریا ها بیابان گردد و بیابانها دریا شود و عجایب و
نوادر در عالم پدید آید و آبادانیها ویران گردد و ویرانها آبادان شود و صورت
مردم از حالی بحالی گردد و همچنین زبان مردم و خط و صنعت و رسم و آیین و خلقت شود
و خورش متغیر گردد و از حال خود بگردد و در چهارپا و وحوش و طیور رسم تغییر پیدا شود
مناسب صورت طالع قران دو کوکب مستقل و پادشاهان جبار پیدا شوند و دعوی
بزرگی کنند و کارهای قوی از ایشان بیاید و اثر این قران در عالم تا بقران اعظم

دیگر که آن بقولی هزار و هشتصد و هشتاد سالست و بقولی دو هزار و نهصد و چهل سال
شمسی تقریبا و تاثیر قران اکبر آنست که بعضی از احوال عالم تغییر و تبدیل پذیرد و جمعی دیگر
پیغمبری کنند و دین و شریعت نو نهند و چون قران اکبر دیگر آید آن ملت و شریعت بماند تا قران
دیگر و بیشتر اقالیم انقیاد شوند و تقویت کنند و بعضی از رسوم و قواعد قران اعظم را بکار دارند
و همچنین تغییر و تبدیل سلاطین و حکام واقع شود و ملک و دولت منتقل شود از خاندانی
بخاندانی دیگر و خرابها آبادان شود و آبادانیها خراب گردد و صورت و لباس و خورش
مردمان متغیر شود و اصطلاح و اوضاع جدید واقع شود و بعضی گویند که اثر این نصف قران
اعظم بود و بعضی گویند ثلثان و مدت تاثیر این قران تا قران دیگر است که بقولی نهصد و
هشتاد است و بقولی نهصد و شصت سال تقریبا و درین مدت چهل و هفت نفر سلطنت
کنند والله اعلم و تاثیر قران اوسط آن بود که دولتها بگردد و در ملتها نیز بقدر
نیک بدی و تغییری واقع شود و ملک و دولت از خاندانی بخاندانی منتقل شود و اکثر مردمان
بر دین و ملت صاحب قران اکبر روند و رسوم سلطنت و پادشاهی بر مقتضای قران اوسط
و کوکب مستعمل بود و درین قران نیز صورتهای عجیب و غریب ادوار نماید و مردم را نقل و
تحویل و جلای وطن بسیار واقع شود و الفاظ و لغات معتاده نیز تغییری پیدا شود چنانچه بعضی
منسوخ و متروک شود و بعضی مستعمل و مشهور گردد و این قران را تاثیر نیمه قران اکبر بود
و مدت تاثیرش دویست و چهل سال و بقولی دویست و چهل و پنج سال بود و درین مدت
دوازده نفر یا سیزده نفر پادشاهی کنند و تاثیر قران اصغر آنست که دولت و حکومت
و مملکت منتقل شود اما از میان پدران و پسران و خویشان بیرون نرود و تحویل که
دولت از خاندانی بخاندانی دیگر نقل کند بشرطی چند که این محل اقتضای شرح آن نکند
و تغییر و تبدیل در بعضی احوال واقع شود و محاربه و معارکه بسیار روی نماید و لشکرها در اطراف و

جمع شوند و عزل و نصب امرا و وزرا و ارباب مناصب بسیار واقع شود و در سال اول
مردم بغایت متفرق و پریشان احوال باشند و گرانی و قحط در بعضی اقالیم واقع شود
که منسوب باین دو کوکب و طالع قران و برج قران باشد و موت بزرگان نیز باشد و در بعضی
مواضع ارزانی باشد و ظلم و تعدی که از پیش بوده کم شود و این تاثیرات و تغییرات
بحسب کوکب مستولی بود و مدت تاثیرش بیست سال باشد تقریبا

والله اعلم و احکم بانی مشیته و مملکته

تحریرا فی یوم الاحد السابع من شهر
محرم الحرام ۹۹۳ هجریه
نبویه علیه الف
الف التحیه
م


کتابخانه
مجلس شورای ملی

